

# تحقیقی در دلایل تقلید

رساله‌ای مختصر

که به دلایل سید کمال حیدری و دیگران در باب تقلید، و پاسخ به آن‌ها پرداخته است

به قلم

علاء سالم

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

نام کتاب	تحقیقی در دلایل تقلید
نویسنده	علاء سالم
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)
نوبت انتشار	اول
تاریخ انتشار	۱۴۰۰ش
انتشار کتاب اصلی	۱۴۳۴ق/۲۰۱۳ م
کد کتاب	۱۰۱۹/۱
ویرایش ترجمه	اول

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن (علیه السلام)

به تارنماهای زیر مراجعه فرمایید .

[www.almahdyoon.co](http://www.almahdyoon.co)

[www.almahdyoon.co/ir](http://www.almahdyoon.co/ir)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## فهرست

۷	مقدمه .....
۱۳	درخواست دلیلی برای تقلید .....
۱۶	شرط قطعی و محکم بودن دلیل برای تقلید .....
۱۸	دلیل آوردن با خبر واحد برای تقلید کفایت نمی‌کند .....
۱۹	جواز تقلید باید به دلیلی منتهی شود که باعث یقین می‌شود .....
۲۲	حیدری میان اجتهاد و تقلید تفاوتی قائل نمی‌شود .....
۲۵	دلایل شرعی تقلید، آن طور که حیدری و مجتهدان مطرح می‌کنند .....
۳۱	آیات نفر و سؤال: .....
۳۳	در خصوص آیه «نفر»: .....
۳۵	اما در خصوص آیه «سؤال»: .....
۳۶	اول، آیه سؤال: .....
۳۸	دوم، آیه نفر: .....
۴۰	تلاشی ناامیدانه: .....
۴۱	پاسخ به آن: .....
۴۳	توقیع: «اما در حادثه‌هایی که اتفاق می‌افتد...» .....
۵۱	حدیث: «... عوام می‌توانند از او تقلید کنند» .....
۵۸	حدیث «زام اجرای امور و احکام، به دست علمای خداوند است» .....
۶۳	حدیث «علما وارثان پیامبران‌اند» .....
۶۵	توقیفی کوتاه با وراثت مورد ادعا و ارزیابی آن .....
۷۱	حدیث: «نگاه کردن به صورت عالم عبادت است» .....
۷۳	احادیث ارجاع شیعیان توسط ائمه به برخی اصحابشان .....
۸۲	روایت عمر بن حنظله و ابو خدیجه .....
۸۸	مجتهد به مقلدهایش چه تحفه می‌دهد؟ .....
۹۰	آیا مجتهد به مقلدهایش حکم واقعی خداوند را می‌دهد؟ .....

- ۱۰۰ ..... قاعده رجوع جاهل به عالم
- ۱۰۴ ..... تقلید، بهره‌ای جز ظن و گمان ندارد؛ در نتیجه از آن نهی شده است.
- ۱۱۳ ..... اگر تقلید واجب نباشد، مردم چه کنند؟
- ۱۱۴ ..... از منظر دیگر:
- ۱۱۵ ..... از منظر سوم:
- ۱۱۶ ..... از منظر چهارم:
- ۱۲۰ ..... از منظر پنجم:
- ۱۲۶ ..... مخلص کلام

## مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً

سید احمد الحسن عليه السلام سال هاست از کسانی که خود را مراجع دین می نامند درخواست کرده که یک دلیل قطعی برای عقیده تقلید از غیر معصوم - که مردم را به سویش سوق می دهند- ارائه بدهند و اخیراً نیز این فراخوان را در صفحه رسمی اش در فیس بوک تکرار کرده؛ ولی کسی پاسخی نداده است.

اخیراً پاسخی آمده است از دفتر زیرمجموعه مرجع دینی، آن گونه که خود را به مردم معرفی می کند.

این متن پررشی است که درباره تقلید به دفتر سید کمال حیدری فرستاده شده است:  
Zainab Lary بیاناتی را که سید احمد الحسن عليه السلام به نگارش درآورده، به دفتر حیدری

فرستاده است:

نام کامل: زینب لاری

پست الکترونیکی: \*\*\*\*\*

تلفن: \*\*\*\*\*

ارسال از: زینب لاری

شهر: \*\*\*\*\*

نامه: سلام علیکم. بسم الله الرحمن الرحيم. سلام علیکم و رحمة الله و برکاته. این بیانیه ای است که از صفحه احمد الحسن عليه السلام یمانی دریافت کردم و اینکه سخنان وی به دل انسان می نشیند را نمی توانم انکار کنم؛ به خصوص پس از اطلاع یافتن ما از نظرات سید

خوبی و سید خمینی درباره تقلید و اینکه هیچ روایت متواتر قطعی الدلاله و قطعی الصدور و آیه محکم الدلاله‌ای در واجب بودن تقلید وجود ندارد. احمد الحسن حتی دلیل عقلی مراجعه جاهل به عالم را که سید خوبی و سید خمینی بر آن تکیه کرده‌اند، با این بیان خود از بن برکنده است؛ اینکه این عبارت در بهترین حالت تنها به معنای جایز بودن تقلید است. رسول خدا ﷺ فرموده است: «وقتی بدعت‌ها در امتم آشکار شود، بر عالم است که علمش را آشکار کند و هرکس چنین نکند، لعنت خداوند بر اوست.» این متن بیانیه است:

«آنچه پیش تر گفته‌ام را بازهم تکرار می‌کنم: کسانی که خود را فقها و مراجع می‌نامند، از ارائه [تنها یک] دلیل شرعی یا عقلی بر عقیده‌شان مبنی بر وجوب تقلید - که دین مرجع‌گرای خود را بر پایه آن بنا می‌کنند- ناتوان هستند؛ زیرا هیچ آیه قرآنی محکم الدلاله و هیچ روایت قطعی الصدور و قطعی الدلاله و نیز هیچ دلیل عقلی تامی بر این عقیده در دست ندارند. قاعده وجوب رجوع به عالم که از آن دم می‌زنند، بر ایشان منطبق نیست؛ زیرا آن‌ها در بهترین حالت، عرضه‌کننده ظن و گمان هستند؛ بنابراین جزو گمان‌برندگان محسوب می‌شوند. حقیقت آن است که این عده بعضاً فقط اوهام و خیالات خود را عرضه می‌دارند؛ مثل احکام نماز در مناطق نزدیک به قطب. حتی برخی از این افراد که خود را مرجع نام می‌نهند - امثال صادق شیرازی و کمال حیدری - قادر به درک آنچه به آن‌ها گفته می‌شود نیز نیستند؛ در حالی که ما از آن‌ها اقامه دلیل بر عقیده‌شان برای وجوب تقلید از غیر معصوم را خواستاریم، می‌بینیم که آن‌ها دلیل خود را در باب رجوع به متخصص ارائه می‌دهند! این سخن در بهترین حالت، صدور جواز است و نه وجوب. حتی در همین جواز هم بحث وجدل وجود دارد. اینکه آن‌ها چنین سخنی را به‌عنوان دلیل عقلی ارائه می‌کنند به این معناست که یا نمی‌دانند به ایشان چه می‌گوییم یا خود اذعان دارند که عقیده‌شان باطل و بدعت است و دلیلی برایش ندارند و پس از آنکه بطلان آن را نمایان ساختیم، از عقیده واجب بودنش دست کشیدند و آن را به جواز یا استحباب تنزل دادند. اگر قضیه چنین است؛ پس باید چشم‌پوشی از عقیده باطلشان را علنی کنند و بگویند که از وجوب به جواز کوچ کرده‌اند تا ما نیز بحث و مناقشه خود را با ایشان به همین وادی سوق دهیم و در باب عقیده



جدیدشان با آن‌ها مباحثه و مناظره کنیم. منتظر پاسخ کسانی که خود را مراجع می‌نامند و دفاعیه آن‌ها از عقیده واجب بودن تقلید از غیر معصوم هستیم، یا اینکه برای مردم اظهار کنند که این عقیده صحیح نیست و در بنیان نهادن آن، ره به خطا پیموده‌اند.»

پاسخ دفتر سید کمال حیدری به شرح زیر است:

[jawab@alhaydari.com](mailto:jawab@alhaydari.com)

«بسم الله الرحمن الرحيم

و عليكم السلام ورحمة الله وبركاته

روایاتی صحیح و صریح در باب وجوب مراجعه جاهل به احکام، به عالم نقل شده است و این روایات حتی اگر فرض کنیم از نظر سند صحیح نبوده باشند، پس از موافق بودنشان با کتاب و سنت قطعی و دلیل عقلی، دیگر به سند آن‌ها توجه چندانی نمی‌کنیم. اما اینکه تقلید جز استحباب را نمی‌رساند، این ادعایی است که دلیلی برایش وجود ندارد؛ چراکه اصل در این امر، واجب بودن است و همان طور که در اصول بیان شده، استحباب نیازمند دلیل است.

مضاف بر اینکه عقل به واجب بودن مراجعه جاهل به عالم حکم می‌کند و این مطلبی نیست که به یک باب اختصاص داشته باشد و به دیگری مربوط نشود. بیمار به پزشک مراجعه می‌کند و صحیح نیست که خود درمانی کند و اگر چنین کند و بمیرد، بر آنچه خودش انجام داده، عقوبت شده است.

با وجود اینکه در به‌جا آوردن احکام، اصل این است که مکلف، خودش بداند و عمل کند؛ ولی این کار برای بسیاری از مردم سخت و دشوار است؛ به همین دلیل بر آن‌ها واجب است برای انجام مسئولیت تکلیف، به عالم مراجعه کنند.

اما آن شخصی که شما بیان کردی، یک انسان نادانِ غرض‌ورز است که به

مدرسه اهل بیت (علیهم‌السلام) افترا می‌زند. شما را از او بر حذر می‌داریم.»

آنچه خواندیم سؤالی بود که از سید کمال حیدری پرسیده شده بود و پاسخ دفتر رسمی‌اش را در جواب به این پرسش شنیدیم.

ما به‌صورت علمی و موضوعی به این پاسخ می‌پردازیم؛ با توجه به اینکه فقط به آنچه در این پاسخ آمده است بسنده نمی‌کنم؛ بلکه برخی از قسمت‌های آن را با نقل کردن سخنان دیگر وی در کتاب‌های منتشرشده‌اش در خصوص همین موضوع شرح و بسط می‌دهم؛ یعنی موضوع تقلید و دلیل آن. حتی دلایل دیگری را که سید حیدری از آن غافل مانده است و سایر مجتهدان دیگر ذکر کرده‌اند به‌جهت بهره‌مندی خواننده و انصاف نسبت به آنان- بیان می‌دارم. به‌علاوه همراه این مجتهدان تا نهایت بیان این دلایل همگام خواهیم شد.

شاید گفته شود: این پاسخ ارائه‌شده را سید کمال حیدری نپذیرفته است و نظر او محسوب نمی‌شود؛ ولی این مطلب را به یک دلیل ساده نمی‌توان پذیرفت:

این پاسخ دفتر رسمی اوست و با وجود این اگر آن را نمی‌پذیرد، به او فرصت تصحیح پاسخش را می‌دهیم تا نظرش را ببینیم و تا هنگامی که به این عمل اقدام نکند، پاسخ پیشین، موردقبول او و نظر وی محسوب می‌شود؛ به‌علاوه همان طور که پیش‌تر گفتیم، فقط به آنچه در این پاسخ بی‌مایه آمده است بسنده نمی‌کنم و به سخنانی که در رساله عملی‌اش به مردم ارائه کرده و نیز دیگر کتاب‌هایی که در سایت رسمی‌اش منتشر شده است خواهم پرداخت.

آنچه سید حیدری به‌عنوان دلیل بر تقلید گمان کرده و در این مختصر مطرح کردم، سخن سایر مجتهدان نیز هست و در نتیجه، اثبات باطل بودن دلایلی که وی ارائه کرده، در حقیقت از بین بردن استدلال همه آن‌هاست.

امیدوارم خوانندگان، جاده انصاف را ببینند و این بحث‌ها را با دل‌های لبریز از تعصبی که پیش از آن در درون خود داشتند مطالعه نکنند؛ بلکه باید فرصتی برای حق استوار بر دلیل و برهان صحیح باقی بگذارند تا آنان را به‌سوی سرمنزل، چه اثبات و چه نفی راهبری کند. تعصب و پیش‌داوری در مسائل، بر پایه آنچه به ارث رسیده است و در حقانیتش یقینی وجود ندارد، پیش از هرچیز باعث قربانی شدن صاحبش می‌شود.

از خداوند سبحان خواستارم که دست‌هایمان را به‌سوی آنچه خودش دوست می‌دارد و  
خودش می‌پسندد بگیرد و ما را ختم به‌خیر گرداند.  
والحمد لله رب العالمین

علاء سالم

ذی‌الحجّة الحرام ۱۴۳۴ ق<sup>۱</sup>



## درخواست دلیلی برای تقلید

در ابتدا قسمتی از کلام سید احمد الحسن علیه السلام را که در متن سخن پرسشگر آمده است، مرور می‌کنیم:

«آنچه پیش‌تر گفته‌ام را بازهم تکرار می‌کنم: کسانی که خود را فقها و مراجع می‌نامند، از ارائه [تنها یک] دلیل شرعی یا عقلی بر عقیده‌شان مبنی بر وجوب تقلید - که دین مرجع‌گرای خود را بر پایه آن بنا می‌کنند- ناتوان هستند؛ زیرا هیچ آیه قرآنی محکم‌الدلاله و هیچ روایت قطعی‌الصدور و قطعی‌الدلاله و نیز هیچ دلیل عقلی تامی بر این عقیده در دست ندارند...»

روشن است که سید احمد الحسن علیه السلام در این فرمایش خود از کسانی که خود را مراجع نامیده‌اند درخواست ارائه دلیل بر عقیده واجب‌بودن تقلید کرده است و دلیل:

۱. یا شرعی است، مانند آیه قرآنی محکم؛ یعنی از جهت دلالت و معنا و اثبات آن عقیده، قطعی است؛ یا روایتی است که از جهت صدور و دلالت و معنا برای اثبات آن عقیده قطعی باشد.

۲. یا عقلی تام و کامل است؛ به این معنا که دلالت و معنایش بر مطلوب، قطعی است؛ به این صورت که دو فرد دارای عقل سالم، در چنین دلیلی هیچ اختلافی ندارند.

به‌طور قطع‌ویقین این درخواستی است مشروع، که هیچ دو نفری درباره آن اختلاف ندارند؛ به‌خصوص اینکه آن‌ها یا دست‌کم بسیاری از آنان- به این نتیجه رسیده‌اند که تقلید مسئله‌ای فقهی نیست که مطرح‌کردنش فقط در چهارچوب کتاب‌های فقهی محدود شود؛ بلکه آن را جزو عقاید شیعه امامیه می‌دانند که طبق نظر آنان اگر موضع‌گیری شخصی در جهت نپذیرفتن آن باشد، چه بسا هویت شیعه‌بودنش از بین برود.

برخی از گفته‌های آنان در بیان این مطلب تقدیم حضورتان می‌شود:

شیخ علی کاشف الغطا می‌گوید:

«مطلب دوم: اینکه مسئله جواز اجتهاد و تقلید، جزو اصول است یا خیر... (و در نتیجه) رجوع به عالم به احکام شرع، جزو اصول دین است که با عقل یا نقل ثابت می‌شود؛ همانند معاد و وجود امام. همان طور که مکلف باید به وجود امام اعتقاد داشته باشد، باید به واجب بودن دنباله‌روی از عالم پس از غیبت امام علیه السلام نیز اعتقاد داشته باشد. یا با عقل یا با نقل و... می‌توان چنین گفت که اجتهاد، تقلید و مراجعه عامی به عالم، ارتباطی به اعتقاد ندارد؛ بلکه مانند مراجعه به اهل خبره است...؛ ولی پوشیده نیست که این موضوع زمانی کامل است که معتقد به واجب بودن شناخت مرجع دینی در زمان غیبت باشیم؛ اما سخن ما درباره واجب بودن مراجعه به او، مانند سخن درباره مسئله وجوب مراجعه به امام علیه السلام است. این مطلبی است که به مبدأ و معاد بازمی‌گردد و در نتیجه جزو علم کلام است.»<sup>۱</sup>

میرزای قمی آن طور که دکتر فضلی از او نقل می‌کند، می‌گوید:

«... جواز اجتهاد، تقلید و واجب بودن مراجعه به مجتهد، جزو مسائل کلامی است که به اصول دین و مذهب تعلق دارد؛ نه از اصول فقه است و نه از فروع آن. این مسئله در حکم واجب بودن اطاعت از امام و تعیین امام است... و نتیجه: مراجعه به عالم به احکام شرع در زمانی که امام حضور ندارد، جزو مسائل اصول دین و مذهب است که با عقل و نقل ثابت می‌شود؛ مانند معاد و واجب بودن امام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله برای مردم و مسائلی از این دست؛ بنابراین همان گونه که مکلف باید به پیروی از امام -چه به صورت عقلی و چه با توجه به نص- اعتقاد داشته باشد، باید به واجب بودن دنباله‌روی از عالم پس از فقدان و نبود امام نیز اعتقاد داشته باشد؛ چه به صورت عقلی و چه با نقل و...»

۱. النور الساطع فی الفقه النافع، ج ۱، ص ۱۰۲ و ۱۰۳، چاپخانه آداب النجف الاشرف، ۱۳۸۱ق/۱۹۶۱م، چاپ دوم،

شیخ مظفر در کتاب خود فصلی را با عنوان «عقیده ما دربارهٔ تقلید در فروع» نام نهاده است که امروز در حوزه‌های شیعه تدریس می‌شود؛ وی می‌گوید:

«... اما فروع دین، که احکام شریعت متعلق به اعمال است؛ تدبیر و اندیشیدن و اجتهاد در آن واجب نیست؛ بلکه اگر جزو ضروریات دین که با یقین ثابت می‌شود نباشد مانند نماز، روزه و زکات- یکی از مسائل سه‌گانه در آن واجب است: یا اجتهاد می‌کند و در دلایل احکام تدبیر و اندیشه می‌کند- البته اگر از چنین شایستگی‌ای برخوردار باشد- یا در کارهایش احتیاط می‌کند- البته اگر احتیاط در توانش است- یا از مجتهد جامع‌الشرایط تقلید می‌کند...؛ بنابراین کسی که نه مجتهد است و نه احتیاط‌کننده، اگر از مجتهد جامع‌الشرایط تقلید نکند، همهٔ عباداتش باطل است و از او پذیرفته نمی‌شود؛ حتی اگر نماز بخواند، روزه بگیرد و در طول عمرش عبادت کند؛ مگر اینکه عملش موافق با نظر کسی باشد که پس از این، از او تقلید می‌کند؛ و به این صورت عملش با قصد نزدیکی و قُربت به‌سوی خداوند متعال انجام خواهد شد.»

این مطلبی است که در کتابش عقاید الامامیه- و در مقدمه‌اش آمده است:

«این "اعتقادات" را به نگارش درآوردم و هدف از آن، صرفاً نگاشتن چکیده‌ای بود از آنچه از فهم اعتقادات اسلامی مبتنی بر طریق اهل‌بیت (علیهم‌السلام) که به آن دست یافته بودم، و این چکیده‌ها را بدون آوردن دلیل و برهان به نگارش درآوردم و عمدتاً خالی از متون واردشده از سوی امامان است، تا مبتدی و دانشجو و عالم از آن بهره‌مند شوند و آن‌ها را "عقاید شیعه" نامیدم و منظورم از شیعه، فقط شیعهٔ امامیهٔ دوازده‌امامی است. نگاشتن آن‌ها در سال ۱۳۶۳ با انگیزهٔ بیان آن‌ها به‌شکل دروس دوره‌ای در دانشکدهٔ انجمن نشر علوم دینی انجام شد تا از آن بهره‌مند شوند و مقدمه‌ای برای بحث‌های عالی کلامی است.»<sup>۱</sup>

از [سخنان] سید کمال حیدری چنین برمی‌آید که تقلید را [به‌عنوان] یک عقیده پذیرفته است؛ چراکه در پاسخی که بیان کردیم دفترش آن را نفی نکرده و تمام نگرانی‌های وی فقط برای اثبات دلیل بوده است.

## شرط قطعی و محکم بودن دلیل برای تقلید

اما چرا این شرط؟

زیرا ما دانستیم که تقلید از نظر اصولیون متأخر، یک عقیده است و طبیعتاً باطل‌کننده عمل کسی خواهد بود که آن را انکار می‌کند! پس باید در باره‌اش قطع‌ویقین حاصل شود و صرفاً دلیل آوردن از روی ظن و گمان کفایت نمی‌کند؛ همان‌طور که بی‌هیچ استثنایی خود آنان نیز چنین مطلبی را می‌پذیرند.

برخی از سخنان ایشان تقدیم می‌شود:

۱. سید خویی رحمته‌الله: «در امور اعتقادی، یقین و شناخت، شرط است و تنها بسنده کردن به تقلید در آن‌ها جایز نیست و...»<sup>۱</sup>

۲. سید حسن سبزواری در «تقریرات سید ابوالحسن اصفهانی» می‌گوید: «... در امور اعتقادی که لازمه آن شناخت و پیوند قلبی (عقد القلب) است، هنگام ناتوان بودن از دستیابی به علم و یقین، «شناخت» به ظن و گمان تنزل پیدا نمی‌کند؛ زیرا ظن و گمان، شناخت نیست؛ این نه از جهت وجوب شناخت و معرفت است و نه از جهت وجوب پیوند قلب (عقد القلب) و...»<sup>۲</sup>

۳. شیخ جعفر سبحانی: «در اینجا موضوع دومی وجود دارد که توجه خواننده را به آن

۱. کتاب الاجتهاد و التقلید، ص ۹۱.

۲. وسیلة الوصول الی حقائق الاصول، ص ۵۶۲.



جلب می‌کنیم: تفاوت روشن و واضح میان عقیده و احکام شرعی عملی. آنچه دربارهٔ اولی مطلوب است، اعتقادِ یقینی است، و بدیهی است که اذعان و اعتراف به چیزی، متوقف و نیازمند بر ثبوت مقدمات بدیهی یا نگاهی است که به آن منتهی می‌شود تا به دنبال آن، علم و یقین و اعتراف حاصل شود؛ و این برخلاف احکام شرعی است، که مطلوب در این زمینه، عمل و اجرای آن‌ها در عرصه‌های زندگی است و متوقف بر قطع‌ویقین بر صادرشدنش از شارع نیست. این تفاوت بین عقاید و احکام، ما را به یقین حاصل کردن بیشتر از صحت دلیل و استواری یا ضعف و بطلانش در عرصهٔ عقاید نسبت به عرصهٔ احکام می‌کشانند؛ از همین رو می‌بینیم که پیشوایان فقه در چهارچوب‌های احکام و فروع علمی، به اخبار آحاد (یگانه و منفرد) عمل می‌کنند و رسانیدن به قطع‌ویقین را در این خصوص شرط نمی‌دانند. این برخلاف عقاید است که در آن، اطمینان‌یافتن دل و استوارشدن تفکر در دل و جان، شرط است؛ بنابراین در این عرصه، خبر آحاد را رها می‌کنند و تواتر متن یا رسیدن آن را به حدی که باعث یقین می‌شود شرط می‌دانند.»<sup>۱</sup>

۴. سید علی میلانی: «رسیدن به جزم و یقین در امور اعتقادی شرط است و از رسیدن به یقین در آن‌ها گریزی نیست و هر اعتقادی که به حد یقین نرسد، اعتقاد نیست. کسی که در مرحلهٔ شک‌و‌تردید قرار دارد و به مرحلهٔ یقین نرسیده است باید جست‌وجو و تحقیق کند، که اگر بر این وضعیت بمیرد، مرگش جاهلیت است... دانستیم که قطع‌ویقین تنها از راه قرآن عظیم محقق می‌شود و به دست می‌آید؛ همچنین از طریق سنت معتبر؛ به‌خصوص سنتی که بین مسلمانان یکی است. چنین سنتی، یقینی است و خداوند سبحان و متعال، توفیق‌دهنده است.»<sup>۲</sup>

بنابراین شرط دانستن علم و یقین در امور اعتقادی، برای همگان روشن و بدیهی است و

۱. اضواء علی عقاید الشیعة الامامية، ص ۵۹۶.

۲. التحریفات و التصرفات فی کتب السنة، ص ۲۳ و ۲۴.

آنچه به عنوان نمونه ذکر کردم کفایت می‌کند؛ پس اگر هدف، اثبات شرعی بودن تقلید است، چاره‌ای نیست از اینکه دلیل آن در چنین سطحی قرار گرفته باشد.

## دلیل آوردن با خبر واحد برای تقلید کفایت نمی‌کند

وقتی دانستیم تقلید طبق نظر آنان یک عقیده است و برای اثبات آن باید دلیلی آورده شود که باعث علم و یقین گردد، خواهیم دانست که استدلال برای تقلید، با خبر واحد حتی اگر صحیح‌السند باشد صحیح نیست، چه برسد به اینکه این‌گونه نباشد؛ چراکه خبر واحد حتی اگر صحیح باشد، بهره‌ای جز ظن‌وگمان ندارد.

برای شروع: خبر به دو گروه تقسیم می‌شود:

خبر متواتر: خبری است که آن را (در سطح لفظ یا معنا) مجموعه‌ای روایت می‌کنند؛ به طوری که هم‌دستی‌شان بر دروغ محال باشد. روایتی که با یک لفظ است، متواتر لفظی و روایتی که با یک مضمون و در یک معناست، متواتر معنوی خوانده می‌شود و قطعاً نتیجه خبر متواتر، قطع‌ویقین خواهد بود.

خبر واحد: هر خبری است که به حد تواتر نرسیده و نتیجه‌ای جز ظن‌وگمان نمی‌دهد. شیخ طوسی می‌گوید: «آنچه اعتقاد دارم این است که خبر واحد باعث علم نمی‌شود؛ هر چند جایز است که از نظر عقلی، عبادت با عمل به آن ارجاع داده شود و جواز عمل به آن در شرع آمده است.»<sup>۱</sup>

سید مرتضی می‌گوید: «بدان، صحیح این است که خبر واحد باعث علم نمی‌شود و اگر

عادلانته باشد، تنها باعث غالب شدن ظن و گمان بر راستی و درستی آن می‌شود.<sup>۱</sup>  
علامه حلی می‌گوید: «خبر واحد: باعث ظن و گمان می‌شود؛ حتی اگر خبر دهنده چند نفر باشند.»<sup>۲</sup>

این تقریباً عقیده همه اصولی‌های متأخر است.  
بنابراین کسی که سعی دارد با خبر واحد برای تقلید دلیل بیاورد، باید به خوبی بداند که تلاشش با هواست و طبق قواعدی که خودشان وضع کرده‌اند، ارزشی ندارد.

### جواز تقلید باید به دلیلی منتهی شود که باعث یقین می‌شود

آنچه گذشت بر اساس این تصویر بود که «تقلید»، یک عقیده است؛ همان طور که برخی از سخنان ایشان را در این خصوص ارائه کردیم.  
اکنون کوتاه می‌آییم و تقلید را مسئله‌ای فقهی تصور می‌کنیم که ارتباطی با عقیده ندارد؛ ولی حتی با این فرض نیز دلیل آوردن برای آن باید بر اساس چیزی باشد که باعث علم و یقین می‌شود، نه گمان.

خود مجتهدان می‌گویند: جواز تقلید در دین، باید به علم و یقین منتهی شود و دلیل آن حجیت داشتن سخن مجتهد در حق مقلد است و در اثبات شرعی بودنش به ظن و گمان اکتفا نمی‌شود؛ مانند:

الف. خود تقلید: یعنی اینکه شرعی بودن تقلید با تقلید ثابت بشود. تکیه کردن مکلف برای اثبات حجیت سخن مجتهد در حق خودش به تقلید، لازمه‌اش دور یا تسلسل می‌شود

۱. الذریعة، ج ۲، ص ۵۱۷.

۲. مبادئ الوصول، ص ۲۰۳.

و بدیهی است که این باطل است.

ب. خبر واحد یعنی شرعی بودن آن با خبر واحد ثابت بشود. این مسئله نیز چندان ثمربخش نیست؛ چراکه دانستیم بهره خبر واحد، تنها ظن و گمان است.

نتیجه آن گونه است که خود آن‌ها می‌گویند: تا هنگامی که مکلف، شرعی بودن «تقلید در دین خداوند» را با علم و یقین به دست نیاورد، احتمال عقوبتش وجود دارد.

سید خوبی می‌گوید: «... از نظر عقل، اعتماد بر آنچه یقین به حجیتش وجود ندارد، جایز نیست؛ زیرا احتمال عقوبت با آن وجود دارد. بر این اساس یک فرد عامی در استنادش به فتوای مجتهد، باید به حجیت داشتن آن در حق خودش یقین داشته باشد یا در این خصوص به چیزی تکیه کند که به حجیت آن، قطع و یقین دارد، و به او اجازه داده نمی‌شود که در تقلیدش به چیزی تکیه کند که از حجیتش علم و یقینی ندارد؛ چراکه در این صورت احتمال عقوبت به کارها و ترک کردن‌هایش وجود دارد...»<sup>۱</sup>

همچنین می‌گوید: «اینکه حجیت هر حجتی، ناگزیر باید به علم و یقین ختم شود.»<sup>۲</sup>

شیخ محمدحسن قدیری عضو انجمن مدرسین حوزه علمیه و مسئول دایره استفتائات در دفتر شیخ اراکی و دفتر سید خامنه‌ای در شهر قم، می‌گوید: «... با توجه به آنچه بیان کردیم روشن می‌شود که به دلیل لازم آمدن دور یا تسلسل، جواز تقلید نیز باید با دلیل قطعی غیر از خود تقلید ثابت شود؛ بنابراین باید در آن اجتهاد شود؛ در نتیجه مکلف باید در عملکردش به حجت و دلیلی استناد کند که حجیت بودنش با دلیلی قطعی ثابت شده باشد و...»<sup>۳</sup>

ضرورت لازم بودن دلیل قطعی برای اثبات شرعی بودن تقلید در دین - حتی با صرف نظر

۱. کتاب الاجتهاد و التقليد، ص ۸۳ و ۸۴.

۲. الاجتهاد و التقليد، ص ۹۱.

۳. البحث فی رسالات عشر، ص ۳۹۱.

از اینکه تقلید، یک عقیده باشد مبنی بر بحث اصولی آن‌هاست که به حجیت‌داشتن مربوط می‌شود. آیا اصل دربارهٔ امور (اموری که احتمال جواز و ورودشان به دین خدا وجود دارد) حجیت‌داشتن آن‌هاست یا حجیت‌نداشتنشان؟<sup>۱</sup>

آن‌ها می‌گویند: اصل، حجیت‌نداشتن است و این قاعده را «اصالت عدم حجیت» نامیده‌اند. به‌عنوان مثال اگر در مسئله‌ای مانند سخن‌زبان‌شناس شک کنیم که آیا حجت و دلیل در دین تلقی می‌شود و می‌توان به آن تکیه کرد و آن را پذیرفت یا خیر، آنان می‌گویند: اصل، حجیت‌نداشتن آن است، تا زمانی که با دلیلی قطعی ثابت نشده باشد که سخنش حجت و دلیل است.

وضعیت تقلید نیز این‌چنین است. اصل در آن، عدم حجیت است تا اینکه حجیت‌داشتن آن با دلیلی قطعی ثابت شود. به این ترتیب بر کسی که معتقد به این مسئله است لازم است که دلیلی قطعی برای آن بیاورد، تا آن را از این اصل اولیه‌ای که در علم اصول ثابت کرده‌اند، سربلند بیرون آورد.

سید خوبی می‌گوید: «با وجود شک‌و‌تردید در حجیت، به قاعدهٔ اصالت عدم حجیت مراجعه می‌شود؛ که دلیل آن را در محل خودش آوردیم.»<sup>۲</sup>

سید محمد صدر می‌گوید: «مقتضای این قاعده، حجیت‌نداشتن در مصداقی است که شک‌و‌تردید در آن وجود دارد.»<sup>۳</sup>

به این ترتیب موضوع درخواست سید احمد الحسن (علیه السلام) از آن‌ها برای آوردن دلیل قطعی‌الصدر و قطعی‌الدلاله برای تقلید روشن می‌شود؛ چه آن‌ها معتقد باشند به اینکه

۱. حجیت، به‌معنای صحت استناد به ادلهٔ معتبر شرعی و درستی عمل بر طبق آن‌هاست. در عرف هرچیزی که قابلیت داشته باشد به‌وسیلهٔ آن بر دیگران احتجاج شود، دارای حجیت است. (مترجم، منبع: سایت ویکی‌فقه)

۲. کتاب الاجتهاد و التقلید، ص ۶۴.

۳. ماوراء الفقه، ج ۱۰، ص ۲۲۸.

تقلید، یک عقیده است یا خیر.

آیا سید کمال حیدری در پاسخ خود چیزی از این دست آورده است؟  
این مسئله را در خلال مباحث آینده خواهیم فهمید.

## حیدری میان اجتهاد و تقلید تفاوتی قائل نمی‌شود

سید کمال حیدری در بیان معنای تقلید می‌گوید: «اجتهاد، تخصص داشتن در علوم شریعت؛ و تقلید، اعتماد کردن به متخصصین است.»<sup>۱</sup>

برخی از تعریف‌های مجتهدان دیگر برای «تقلید» تقدیم می‌شود:

- ملا احمد نراقی: «تقلید، عمل کردن به خبر دیگری است؛ حتی اگر ظن و گمان به همراه داشته باشد.»<sup>۲</sup>

- محقق خراسانی «مؤلف کفایة»: «[تقلید،] گرفتن سخن و رأی شخصی دیگر، برای عمل به آن در فرعیات است... بدون درخواست دلیلی بر رأی و نظرش.»<sup>۳</sup>

- سید کاظم یزدی: «مسئله ۸: تقلید: التزام به عمل کردن بر اساس سخن مجتهدی مشخص است؛ حتی اگر هنوز به آن عمل نکرده باشد، و حتی اگر فتوایش را نیز دریافت نکرده باشد؛ و [با این دید که] اگر به رساله وی دست یافت و به عمل کردن بر اساس محتوای آن ملتزم شد، همین برای محقق شدن تقلید کفایت می‌کند.»<sup>۴</sup>

- سید خوبی: «تقلید به معنای این است که یک شخص به خصوص یا هرکسی، صاحب

۱. فتاوی‌الفقهیة، ج ۱، ص ۱۱.

۲. مستند الشیعه، ج ۴، ص ۱۸۶.

۳. کفایة الاصول، ص ۴۷۲ به بعد.

۴. عروة الوثقی، ج ۱، ص ۱۴.

قَلَّادَه‌ای (گردن‌آویزی) شود. گفته می‌شود: "تَقَلَّدَ السَّيْفَ" به این معناست که بندش را بر گردنش نهاد. از این باب است "تَقْلِيدُ الْبُدْنَةِ فِي الْحَجِّ" به این معنا که بر گردنش، نَعْلین قرار می‌دهد تا بدانند که این قربانی است و با آن کاری نداشته باشند...؛ پس اینکه عامی از مجتهد تقلید می‌کند یعنی [مسئولیت] اعمالش را برعهدهٔ مجتهد قرار می‌دهد و اعمالش را با استناد به فتوای او انجام می‌دهد.»<sup>۱</sup>

تعاریف دیگری نیز وجود دارد که معانی دیگری را برای تقلید در بر دارند.

اینجا درصدد مقایسهٔ این تعاریف نیستیم؛ با وجود اینکه این تفاوت‌ها به‌نظر برخی از مجتهدان باعث اختلاف در مسائل دیگری می‌شود. به‌عنوان مثال: به‌نظر برخی از آنان باقی‌ماندن بر تقلید از شخص مُرده، جایز است؛ چراکه به‌نظر آن‌ها تقلید، صرف مُلتزم‌بودن حتی بدون عمل کردن است؛ در حالی که به‌نظر برخی دیگر چنین کاری جایز نیست؛ چراکه تقلید را این‌گونه می‌بینند که عمل به فتواست و فقط ملتزم‌بودن نیست. برخی دیگر میان تقلید و باقی‌ماندن بر تقلید از مرده یا باقی‌نماندن بر او، ارتباطی نمی‌بینند. هرکسی می‌تواند از طریق کتاب‌های خودشان از این مطالب اطلاع حاصل کند؛ ولی از نظر برخی از آنان بحث در معنای تقلید هیچ فایده‌ای در بر ندارد.

سید خویی در این باره می‌گوید: «به‌علاوه سخن در باب مفهوم تقلید، چه بسا نتیجه‌ای فقهی در بر نداشته باشد مگر در برحذرداشتن؛ و این از آن‌روست که در این خصوص چیزی در روایات نیامده است. آری، در روایت احتجاج آمده است: «اما هر کدام از فقها که نگاهبان خویشتن، حافظ دینش، مخالف هوای نفسش و مطیع امر مولایش باشد، عوام می‌توانند از او تقلید کنند.» ولی این روایتی مُرسَل است که نمی‌توان به آن اعتماد کرد؛ بنابراین عنوان تقلید، در موضوع هیچ حکمی نیامده است تا دربارهٔ مفهوم و معنایش سخنی بگوییم؛ اما استفاده از آن در مسئلهٔ باقی‌ماندن بر تقلید از میت و بازگشت از زنده به دیگری،

در سخنان اصحاب قدس الله اسرارهم (خداوند باطنشان را مبارک گرداند). بیان شده است؛ آنجا که همان طور که نقل کردیم. به این دو مسئله پرداخته اند، و مشخص است که آن دو مسئله با این دو عنوان در اخبار وارد نشده است. آری، به برخی از ذهن‌ها خُطور کرده بود که حکم این دو مسئله مبتنی بر معنای تقلید است؛ پس با توجه به اختلاف معنا، وضعیت در خصوص آن دو متفاوت خواهد بود...»<sup>۱</sup>

سید محمدتقی حکیم می‌گوید: «درگیری و نزاع زمانی نتیجه دارد که لفظ تقلید در زبان دلایل، جایگاهی داشته باشد تا گفته شود: منظور از آن چیست؟ ولی این لفظ در آنچه بیان می‌شود فقط در روایت ضعیفی آمده است که در نتیجه صلاحیت ندارد که به حکمی شرعی مستند باشد.»<sup>۲</sup>

این یک مطلب؛ ولی تعجبم پایان نمی‌پذیرد، وقتی می‌بینم کسی که گمان می‌کند در عقاید أعلم است، گاهی میان تقلید و اجتهاد تمایزی قائل نمی‌شود؛ بنابراین در حالی که پرسش درباره جایز بودن تقلید و دلیل آن است، می‌بینیم که در خصوص اجتهاد و دلیلش پاسخ می‌گوید. طبیعتاً این مطلب در پاسخ پیشین دفتر سید حیدری نیست؛ ولی این متن سخن او در کتاب «تفقه در دین» است که عبارت است از: پرسش و پاسخی بین کسی که نامش باقری است و سید کمال حیدری:

«باقری: دلیلی که در جایز بودن تقلید در عقاید به آن استناد می‌کنید، چیست؟  
حیدری: همان آیه تفقه در دین است: (لِيتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ) (تا در دین تفقه کنند)؛ بلکه همه استدلال‌هایی که به واجب بودن اجتهاد در امور علمی شده، می‌تواند برای اجتهاد در مسائل اعتقادی نیز آورده شود.»<sup>۳</sup>

۱. کتاب الاجتهاد و التقليد، ص ۸۲.

۲. اصول لعامة للفقہ المقارن، ص ۶۳۸.

۳. تفقه در دین، ص ۱۳۰.



ملازم نبودن اجتهاد و تقلید، روشن و واضح است؛ یعنی میان اینکه دین به طور کلی به فلان شخص از مردم در ضمن حدود مشخصی - مثلاً در محدوده متن شرعی - و بر اساس شروط دیگری که با دقت مشخص شده است اجازه اجتهاد داده باشد، و مسئله تقلید، ملازمتی وجود ندارد؛ به این معنا که شخص مکلف، ملزم به پذیرفتن اجتهادی شود که فلانی به آن رسیده است، و آن را به عنوان دین بر گردن خودش آویزد، و در غیر این صورت وارد آتش می شود!

به علاوه از آنجایی که اجتهاد در دین خداوند به دلیل شرعی قطعی نیازمند است. تقلید نیز به دلیلی قطعی نیازمند است.

## دلایل شرعی تقلید، آن طور که حیدری و مجتهدان مطرح می کنند

به هر حال باید به دلیل شرعی (آیه و روایت قطعی) که سید کمال حیدری برای واجب بودن تقلید آورده است نگاهی بیندازیم؛ همان دلیلی که باعث شده است او و دیگر مجتهدان در عصر حاضر، آن را مسئله اول در رساله عملی خود قرار دهند و به مقلدانشان تقدیم کنند:

وی درباره مسائل غیر ضروری دین می گوید: «... چه احکامی الزام آور باشند و چه نباشند، چه عبادی باشند و چه معاملات، چه فعل باشند و چه ترک کردن، بر مکلف واجب است در تمامی آنها یا خودش مجتهد باشد، یا مقلد یا محتاط.»<sup>۱</sup>

این سخن همه مجتهدان است و به عنوان مثال سید سیستانی می گوید: «مسئله ۱: بر هر مکلفی که به درجه اجتهاد نرسیده، لازم است در همه عبادات، معاملات و سایر افعال و

ترک کردن هایش، یا مقلد باشد یا مُحْتَاط...»<sup>۱</sup>

اما درباره دلیل شرعی، پاسخ پیشین دفتر سید حیدری را شنیدیم که در آن آمده است: «روایاتی صحیح و صریح در باب وجوب مراجعه جاهل به احکام، به عالم وارد شده است و این روایات حتی اگر فرض کنیم از نظر سند صحیح نباشد پس از موافق بودنشان با کتاب و سنت قطعی و دلیل عقلی، دیگر به سند آنها توجه چندانی نمی‌کنیم.»

این روایات و دیگر دلایل شرعی را از طریق پرداختن به برخی از سخنان وی، درمی‌یابیم:

● سید حیدری پس از بیان معنای اجتهاد و تقلید می‌گوید:

«دلیل اینکه فرایند مراجعه غیرمتخصص به متخصص در هر عرصه، تقلید نامیده شده، عبارت است از اینکه مکلف عمل خود را مانند قلاده‌ای بر گردن مجتهدی قرار می‌دهد که از او تقلید می‌کند. تعبیری نمادین از به‌دوش کشیدن مسئولیت این کار در برابر خداوند سبحان و متعال.

تقلید به این معنا با تقلیدی که ناشی از تعصب و پیروی از جاهل است، تفاوت دارد... معنای دوم، تقلیدی مذموم و نکوهیده است، هم از نظر عقلی و هم از نظر شرعی. حق تعالی می‌فرماید: (يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِنَّا وَجَدْنَا اٰبَاءَنَا عَلٰى اُمَّةٍ وَّاِنَّا عَلٰى اٰثَارِهِمْ مُهْتَدُوْنَ) <sup>۲</sup> (نه!) بلکه می‌گویند: پدرانمان را بر آیینی یافتیم و ما از پی آنها هدایت یافته‌ایم).

تقلید به معنای اول، تقلید مجاز و پسندیده‌ای است که سنت زندگی بر آن جریان داشته و از آغاز اسلام تا به امروز سنت مسلمانان بر آن جاری بوده است. در این چهارچوب امامان اهل بیت علیهم‌السلام مردم هر سرزمین را متوجه تقلید از فقهای مکتب خود می‌کردند و اینکه به آنان مراجعه کنند و هیچ عذر و بهانه‌ای را برای مردم برای تسامح و

۱. منهاج‌الصالحین، ج ۱، ص ۹.

۲. زخرف، ۲۲.

سهل انگاری در این کار روانمی دانستند.»<sup>۱</sup>

- و هنگام ارائه دلایل قائلین به جایز نبودن تقلید در عقاید، و بحث و بررسی آن، می گوید:

«دلیل سوم: آیات قرآنی وارد شده در مذمت تقلید؛

اما دلیل سوم: استدلال به مجموعه ای از آیات قرآنی است که مذمت تقلید در آن‌ها ذکر شده است؛ از قبیل: (بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ) (نه!) بلکه می گویند: پدرانمان را بر آیینی یافتیم و ما از پی آن‌ها هدایت یافته ایم). همچنین: (وَ كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ) (و بدین گونه در هیچ شهری پیش از تو هشداردهنده ای نفرستادیم مگر آنکه خوشگذرانان آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافته ایم و ما از آنان پیروی می کنیم). همچنین: ﴿إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾ (ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید کافریم).

شکی نیست که این آیات به افرادی پرداخته است که با تمسک جستن به تقلید از پدران و گذشتگانشان در برابر رسالت پیامبران ایستاده اند. به این ترتیب برخی تلاش می کنند از طریق این آیات ثابت کنند که تقلید در امور اعتقادی، مذموم و نکوهیده است؛ چراکه این مطلب، قدر یقین یک تقلید مذموم است؛ اما در خصوص مراجعه به متخصصان در مسائل عملی، این کار جایز است؛ به علت وجود دلیل های عقلی و نیز پاره ای از روایات، از جمله: «آن‌ها حجت من بر شما هستند و من حجت خداوند بر آنان هستم.»<sup>۲</sup>

- و ذیل عنوان «اجتهاد و تقلید، دو سرآغاز همیشگی» می گوید:

۱. فتاوی الفقهیه، ج ۱، ص ۱۱ و ۱۲.

۲. تفقه در دین، ص ۱۴۳.

«... بنابراین ملاحظه می‌کنیم که شریعت در تقویت و تحکیم اصل اجتهاد و تقلید سهیم بوده است تا آن دو، هدفشان را به سرانجام برسانند.

از سوی: به طلب علم و آموزش علوم شریعت تشویق شده است. حق تعالی می‌فرماید: (فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ...) <sup>۱</sup> (چرا از هر گروهی دسته‌ای به سفر نروند...). سپس علما، به‌عنوان وارثان پیامبران به مردم معرفی می‌شوند؛ همان طور که در حدیثی از پیامبر ﷺ آمده است: «**علما وارثان پیامبران هستند**» و مجاری کارها به دست آن‌هاست؛ همان طور که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمود: «**زام اجرای امور و احکام به دست عالمان به خداوند است که امینان بر حلال و حرامش هستند**».

و به‌اندازه مسئولیتی که شریعت برعهده علما گذاشته، به آنان سخت گرفته است و از آنان رفتار همراه با تقوا، ایمان و پاکی انتظار دارد که از تمامی رنگ‌ولعب‌های سوءاستفاده از علم به‌دور است، تا به این ترتیب وارثان حقیقی پیامبران باشند. در این سیاق و معنا از امام عسکری علیه السلام چنین نقل شده است: «**اما هرکدام از فقها که نگاهبان خویشتن، حافظ دینش، مخالف هوای نفسش و مطیع امر مولایش است، عوام می‌توانند از او تقلید کنند...**».

از سوی دیگر به تمسک‌جستن به علما و پرسش از ایشان تشویق کرده است. حق تعالی می‌فرماید: (فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) <sup>۲</sup> (پس اگر خود نمی‌دانید، از اهل ذکر بپرسید). حتی نگاه‌کردن به صورت عالِم را عبادت قرار داده است تا به رجوع به آن‌ها و برگرفتن از آن‌ها تشویق کند. این نکته‌ای است که متون بسیاری بر آن تأکید می‌ورزند.

احمد بن اسحاق می‌گوید: از ابوالحسن امام هادی علیه السلام پرسیدم و به ایشان عرض کردم: با چه کسی تعامل داشته باشم، از چه کسی بگیرم و سخن چه کسی را بپذیرم؟

۱. توبه، ۱۲۲.

۲. نحل، ۴۳.

فرمود: «عمری معتمد من است. آنچه از جانب من به تو رساند حقیقتاً از من است و هرچه از جانب من به تو گوید، قول من است؛ از او بشنو و اطاعت کن که او معتمد و امین است.»

اسحاق بن یعقوب می‌گوید: از محمد بن عثمان عُمری درخواست کردم نامه‌ام را که در آن از مسائلی پرسیدم که بر من اشکال گرفته شده است [به مولایم] برساند. [در پاسخ] این توفیق به‌خط مولایمان صاحب‌الزمان (علیه السلام) آمده است: «اما در حادثه‌هایی که اتفاق می‌افتد به روایان حدیث ما مراجعه کنید. آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خداوند.»

چه بسا سیرّ تعبیر به روایان حدیث ما و نه علما یا فقها این باشد که علمای مدرسه اهل بیت (علیهم السلام) رأی و نظری از خودشان در برابر امامان (علیهم السلام) نداشتند. آن‌ها به قیاس باطل، استقرای ناقص، استحسان (موافق دانستن) و دیگر مسائلی که دیگران بر آن‌ها تکیه می‌کنند، استناد نمی‌کنند و تنها بر اساس روایاتی که از امامان (علیهم السلام) آمده است، فتوا می‌دهند. در حقیقت آن‌ها فقط روایان حدیث آنان (علیهم السلام) هستند.»<sup>۱</sup>

فرض می‌کنم تمام متون روایی که سید کمال حیدری در سخن خود بیان کرده و بنده تقدیم کردم، همان منظور دفتر او از این سخن «روایاتی صحیح و صریح در باب وجوب مراجعه جاهل به احکام، به عالم وارد شده است»، برای استدلال بر واجب بودن تقلید بوده است و اگر علاوه بر آن، آنچه از این دو آیه که در سخنش آورده است را نیز بیفزاییم، تمام آنچه می‌توان به‌عنوان دلیل شرعی حساب کرد (همان طور که برخی از آنان چنین کرده‌اند و حیدری نیز از جمله آن‌هاست) به‌صورت زیر است:

۱. آیه: ﴿فَلَوْ لَا نَفَرٌ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ...﴾ (چرا از هر گروهی

دسته‌ای به سفر نروند تا دانش دین خود را بیاموزند...).

۲. ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (پس اگر خود نمی‌دانید، از اهل ذکر

بپرسید).

۳. توفیق: «اما در حادثه‌هایی که اتفاق می‌افتد به راویان حدیث ما مراجعه کنید. آنان

حجت من بر شما هستند و من حجت خداوند.»

۴. حدیث: «اما هرکدام از فقها که نگاهبان خویشتن، حافظ دینش، مخالف هوای

نفسش و مطیع امر مولایش است، عوام می‌توانند از او تقلید کنند.»

۵. حدیث: «زمام اجرای امور و احکام به دست عالمان به خداوند است که امینان بر

حلال و حرامش هستند.»

۶. حدیث: «علما و ارثان پیامبران‌اند.»

۷. حدیث: «نگاه کردن به صورت عالیم عبادت است.»

۸. حدیث: «عمری معتمد من است. آنچه از جانب من به تو رساند حقیقتاً از من است و

هرچه از جانب من به تو بگوید، قول من است؛ از او بشنو و اطاعت کن که او معتمد و امین

است.»

۹. این سخن او: «امامان اهل بیت (علیهم‌السلام) مردم هر سرزمین را متوجه تقلید از فقهای

مکتب خود می‌کردند و اینکه به آنان مراجعه کنند و هیچ عذر و بهانه‌ای را برای مردم برای

تسامح و سهل‌انگاری در این کار روا نمی‌دانستند.»

این چیزی است که پس از گرفتن عصاره سخنان وی به آن رسیدم. حال ببینیم آیا

روایاتی که در این چکیده آمده، روایاتی صریح و صحیح محسوب می‌شوند که دفتر سید

حیدری در پاسخ به پرسشگر مدّ نظرش بوده است؟ یا مسئله دیگری مطرح است که

خود سید حیدری هم به آن توجه نکرده است؟!

فراموش نکنیم آنچه مطلوب است، آوردن دلیل محکم و قطعی‌الصدر و قطعی‌الدلاله

بر «عقیده تقلید» مورد ادعاست. این به آن معناست که ضرورت دارد در دلایل فرضی او که

در چکیده سخنانش دیده می‌شود، دقت شود و ببینیم آیا بر تقلید دلالت دارند.

پیش از پرداختن به روایات، به دو آیه‌ای می‌پردازم که سید حیدری و سایر اصولیون آن‌ها

را ذکر کرده‌اند.

## آیات نفر و سؤال:

سید حیدری می‌پندارد که شریعت از طریق آیات «نفر و سؤال» در استحکام بخشیدن به سرآغاز اجتهاد و تقلید سهیم است. از آنجا که روی سخن بنده با او در خصوص تقلید است و به خودم اجازه نمی‌دهم که به عرصه متفاوت نبودن اجتهاد و تقلید وارد شوم پرسش زیر را مطرح می‌کنم:

آیا فهم عقیده و وجوب تقلید از این دو آیه آن‌گونه که حیدری برای مقلدانش مطرح کرده است، فهمی محکم و قطعی است؛ به‌گونه‌ای که هیچ دیگری برای این دو وجود نداشته که باعث شود بگوییم این دو آیه حداقل از این جهت، متشابه هستند؟ منظورم دلالت داشتن این دو آیه بر وجوب تقلید در دین خداوند است.

و هنگامی که ببینیم بزرگان علمای اصولیون، دلالت این دو آیه را حتی برای جایز بودن تقلید نیز نمی‌پذیرند، موضع سید حیدری چگونه خواهد بود؟ چه برسد به واجب بودن آن! برخلاف اینکه آن‌ها خودشان نیز سخن از واجب بودن تقلید می‌گویند!

برخی از سخنان آن‌ها تقدیم حضورتان می‌شود:

- آخوند محمدکاظم خراسانی درباره دلالت این دو آیه بر تقلید می‌گوید:

«... اما این آیات؛ آیه‌های "نفر و سؤال" بر جایز بودن آن دلالت نمی‌کند، به دلیل قوی بودن این احتمال که ارجاع دادن، برای به دست آوردن علم است، نه برگرفتن به صورت تعبدی؛ به علاوه کسی که در این دو آیه مورد سؤال قرار می‌گیرد، بر اساس ظاهر آیه، اهل کتاب یا همان طور که اخبار تفسیر کرده‌اند، اهل بیت عصمت اطهار

هستند.»<sup>۱</sup>

- محقق ضیاء‌الدین عراقی می‌گوید:

«و در خصوص چگونگی، دلیل ارتکازی<sup>۲</sup> که بیان داشتیم تکیه‌گاه اصلی در سند وجوب اصل تقلید است؛ وگرنه سایر دلایل شرعی، جای بحث و مناقشه دارند...؛ اما درباره آیات، عمدتاً دو آیه «نفر و سؤال» است که این دو نیز از حجیت‌دادن به فتوای عالم در حق عامی، ناتوان است...؛ اما آیه «سؤال» برای قوت احتمال مثبت بودن پرسش از اهل ذکر به جهت به‌دست آوردن علم به حقیقت است، نه صرفاً به جهت پابندی به سخن آنان؛ چه بسا آن علم برای پرسشگر سودمند نباشد و خداوند داناست. ولی منظور از آیه ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۳</sup> (پس اگر خود نمی‌دانید، از اهل ذکر پرسید) این است که «تا بدانید»؛ همان طور که به کسی که چیزی را به دلیل نداشتن علم و آگاهی انکار می‌کند می‌گوییم: اگر نمی‌دانی، از فلانی پرس.

اما آیه «نفر» به دلیل منع اقتضایش به‌طور کلی- وجوب حذر و هشدار است؛ حتی با وجود اینکه کسانی که انذار شده‌اند برایشان علمی حاصل نشده باشد؛ زیرا از این نظر [این آیه] کارکردی ندارد. اطلاق این آیه فقط مطرح کردن ایجاب انذار برای کوچ‌کنندگان به جهت تفقه در احکام است، نه به‌طور کلی- برای بیان وجوب حذر و پذیرش. این حذر و هشدار مدنظر می‌تواند در ادامه انذار وابسته به حصول علم به جهت انباشت خبرهایی باشد که این افراد به قصد آشکارشدن حقیقتی می‌آورند که موجب حصول علم می‌شود.

۱. کفایة الاصول، ص ۴۷۲ و ۴۷۳.

۲. ارتکاز عبارت است از سوخ و ثبوت مفهومی خاص در ذهن گروهی یا اکثر یا همه مردم، مانند ارتکاز محترم‌بودن قرآن و کعبه نزد مسلمانان و ارتکاز حرمت‌داشتن امامان معصوم علیهم‌السلام نزد شیعیان. کاربرد واژه ارتکاز به‌عنوان دلیل، نزد اصولیون معاصر رایج شده که در اصول فقه، بحث حجیت خبر واحد آنجا که از سیره به‌عنوان دلیل بر حجیت خبر واحد بحث می‌شود بدان اشاره کرده‌اند. (مترجم، منبع: سایت ویکی‌فقه)

۳. نحل، ۴۳.



پس معنای این آیه (و خداوند داناست) این است که بر کوچ کنندگان وقتی به سوی دیگرانی که مانده‌اند بازمی‌گردند، انذار دادن به آنچه تفقه کرده‌اند، لازم است؛ چه بسا برای آنان یقین حاصل شود و بترسند، و چه بسا گواهی بدهند. به همین جهت است که این آیه توسط امام (علیه السلام) برای وجوب کوچ عده‌ای از مردم از هر سرزمینی به جهت شناخت امام بعدی، وقتی برای امام پیشین اتفاقی می‌افتد گواه گرفته می‌شود. همانند این سخن اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) به یعقوب بن شعیب، پس از اینکه از امام پرسید: وقتی اتفاقی برای او بیفتد مردم چه باید بکنند... پس سخن خداوند عزوجل کجاست: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ...﴾ (چرا گروهی...) تا انتهای آیه. سپس امام (علیه السلام) فرمود: «آنان تا زمانی که در طلب هستند عذر و بهانه‌ای دارند. این کسانی که منتظر آنان هستند نیز عذر و بهانه‌ای دارند تا هنگامی که یارانشان به سویشان بازگردند.» علاوه بر این روشن است که امامت، فقط با یقین ثابت می‌شود. تأییدکننده این مطلب در این آیه عبارت «گروهی از مردم» است که بیانگر جماعت است، و مشخص است که خیردادن جماعت از چیزی به‌طور معمول باعث یقین به آن چیز می‌شود...»<sup>۱</sup>

## در خصوص آیه «نفر»:

- شیخ انصاری:

«... هرگاه انذارشونده بداند که انذاردهنده در انذار دادنش به احکام واقعی صادق است، و وجوب حذر محصور می‌شود... این آیه مشابه دستوری است که در نقل کردن روایات داده شده است. منظور از این سخن، فقط واجب بودن عمل به احکام واقعی است و نه واجب بودن تصدیق کردنش در هر آنچه وی می‌گوید؛ حتی اگر مطابقت داشتن آن با

واقعی، دانسته نشود... احادیثی که در خصوص بیان حقیقت به مردم و واجب بودن رساندن حق به مردم وارد شده‌اند نیز شبیه همین وضعیت را دارند. منظور از این احادیث، هدایت کردن مردم به سوی حق واقعی است، نه ایجاد حکم ظاهری برای آنان با پذیرفتن هر آنچه آن‌ها خبر می‌دهند؛ حتی اگر مطابقت داشتن آن با واقعیت، دانسته نشود.<sup>۱</sup>

- سید خمینی رحمته الله علیه:

«... اما اینکه انذار از سخن مسائلی باشد که در آن تفقه می‌شود به معنای بیان احکام به شکل انذار دادن- ظاهر این آیه چنین چیزی را نمی‌رساند...؛ اما واجب بودن عمل به سخن انذاردهنده به صرف انذار، این آیه بر چنین مطلبی دلالت نمی‌کند...؛ اما تفقه در دین، عام‌تر از اصول و فروع است؛ در نتیجه دلیلی برای اختصاص داشتن آن به دومی وجود ندارد و آخباری که در تفسیر این آیه آمده است دلالت بر عام بودن آن می‌کنند. در این صورت امکان ندارد که گفته شود پذیرفتن سخن وی به شکل تعبدی واجب است؛ چراکه چنین چیزی در اصول جاری نیست...؛ اما اینکه بر حذر داشتن به معنای بر حذر داشتن عملی باشد یعنی پذیرفتن سخن دیگری و عمل به آن- برخلاف ظاهر آیه است...؛ اما واجب بودن پذیرفتن از طرف شنونده به صرف شنیدن، اطلاقی در آیه دال بر این مطلب وجود ندارد؛ چه برسد به اینکه حالت تعارض داشته باشد. انصاف این است که این آیه از حجیت دادن به سخن فتوادهنده، به دور است... این وضعیت آیات شریف است و آیات دیگری که به آن‌ها استدلال کرده‌اند از این دو ضعیف‌تر هستند.»<sup>۲</sup>

۱. فراند الاصول، ج ۱، ص ۱۳۰.

۲. اجتهاد و تقلید، ص ۹۲ و ۹۵.

## اما در خصوص آیه «سؤال»:

- شیخ انصاری می‌گوید:

«در اخبار منتشرشده، آمده است که اهل ذکر، همان امامان (علیهم‌السلام) هستند... اینکه ظاهراً، علت وجوب پرسیدن در صورت ندانستن، وجوب کسب علم است، نه اینکه علت وجوب پرسیدن عمل کردن به جواب به صورت تعبّدی بوده باشد.»<sup>۱</sup>

- سید خویی:

«صحیح این است که نمی‌توان با این آیه مبارک بر جایز بودن تقلید استدلال کرد؛ زیرا مصداق آن با پذیرفتن تعبّدی در تعارض است...؛ در نتیجه مجالی برای استدلال بر اساس آن برای پذیرفتن فتوای فقیه به شکل تعبّدی بدون اینکه علم و یقین به مسئله حاصل شود وجود ندارد.»<sup>۲</sup>

- سید محمدباقر صدر (علیه السلام) در دلالت آیه «سؤال» بر حجیت خبر واحد می‌گوید:

«دستور به پرسیدن در این آیه، در امر مولوی<sup>۳</sup> هیچ نمودی ندارد تا چنین برداشتی از آن به عمل بیاید؛ زیرا سیاق در [این آیه] سخن گفتن با کافران معاند و تشکیک‌کننده به نبوت است. واضح است که این سبک و سیاق با حجیت دادن تعبّدی تناسبی ندارد و فقط با ارشاد به راه‌هایی که باعث از بین رفتن شک و تردید می‌شود مناسب است؛ همچنین با

۱. فرائد الاصول، ج ۱، ص ۲۸۸.

۲. کتاب الاجتهاد و التقليد، ص ۹۰.

۳. امر مولوی عبارت است از طلب حقیقی چیزی از مکلف، به منظور رسیدن به مصلحت موجود در آن؛ به گونه‌ای که برای به‌جا آوردن آن پاداش، و برای مخالفت با آن، کیفر داده می‌شود؛ مثل امر به اقامه نماز و گرفتن روزه و... .  
(مترجم، منبع: سایت ویکی‌فقه)

دفع شُبّهه با حجت قاطع؛ چراکه چنین شخصی از کسانی نیست که به تقریرات شریعت تعدی داشته باشد... این بنا بر آن است که در مصداق این آیه حجیتی بر اخبار واحد وجود ندارد؛ چراکه با اصول دین ارتباط دارد.

اگر از همه این‌ها نیز صرف‌نظر کنیم، در این استدلال بر اینکه منظور از اهل ذکر، علما و راویان هستند و نه اهل نبوت‌های پیشین- درنگ و تأمل می‌شود؛ و این به جهت منطبق شدن «ذکر» بر «علم» است نه بر رسالت الهی.<sup>۱</sup>

و بسیاری دیگر. فکر می‌کنم همین مقدار برای از بین بردن استدلال سید حیدری به دو آیه «نفر و سؤال» بر وجوب تقلید یا استحکام بخشیدن به تقلید توسط شریعت از طریق این دو آیه به‌زعم خودش- کفایت می‌کند. قطعاً می‌داند که استدلال با آیه متشابه که بزرگان علما، فهمی غیر از فهم او را دارند، برای ثابت کردن موضوع دینی خطیری همچون عقیده تقلید صحیح نیست و آنچه بر اساس امانت‌داری دینی و علمی از او انتظار می‌رود این است که چنین نکند.

برای بهره‌مندی بیشتر، برخی از روایات طاهرین علیهم‌السلام را در بیان منظور این دو آیه کریم تقدیم حضور می‌کنم:

## اول، آیه سؤال:

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۲</sup> (و ما پیش از تو به رسالت نفرستادیم مگر مردانی را که به آن‌ها وحی می‌فرستادیم؛ پس اگر خود نمی‌دانید، از اهل ذکر بپرسید).

۱. دروس فی علم الاصول، الحلقة الثانية، ص ۲۵۶.

۲. نحل، ۴۳.

برای تأکید بر اینکه این آیه به آل محمد (علیهم السلام) اختصاص دارد، مراجعه به کتاب «بصائر الدرجات صفار، ص ۵۸ تا ۶۳» کفایت می‌کند تا مراجعه‌کننده بابتی کامل در این زمینه بیابد که «۲۸» روایت را دربردارد و منظور از «اهل ذکر» را به‌شکلی واضح‌تر از خورشید میان روز بیان می‌کند. نمونه‌هایی از این روایات:

حسین بن علی بن وشاء می‌گوید: از ابوالحسن امام رضا (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: علی بن حسین (علیه السلام) فرمود: «چیزی بر امامان فرض است که بر شیعیانشان واجب نیست و چیزی بر شیعیانشان واجب است که بر ما واجب نیست. خداوند به آنان دستور داده است که از ما بپرسند و می‌فرماید: ﴿فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (پس اگر خود نمی‌دانید، از اهل ذکر بپرسید). پس به آن‌ها دستور داده است که از ما بپرسند و بر ما پاسخ‌گفتن واجب نیست؛ اگر بخواهیم پاسخ می‌دهیم و اگر بخواهیم باز می‌ایستیم...»

از معلی بن خنیس از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) درباره سخن خداوند متعال: ﴿فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (پس اگر خود نمی‌دانید، از اهل ذکر بپرسید) نقل شده است که ایشان فرمود: «آنان همان آل محمد هستند...»

عبدالحمید بن ابی‌دیلیم از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) درباره سخن خداوند متعال: ﴿فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (پس اگر خود نمی‌دانید، از اهل ذکر بپرسید) روایت می‌کند که فرمود: «کتاب خداوند، ذکر است و آل محمد کسانی هستند که خداوند به پرسیدن از آنان فرمان داده و به پرسیدن از جاهلان فرمان نداده است. خداوند، قرآن را ذکر نامیده است و می‌فرماید: ﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (و بر تو ذکر (قرآن) را نازل کردیم تا آنچه برای مردم نازل شده است برایشان بیان کنی؛ باشد که بیندیشند)...»

محمد بن مسلم از اباجعفر امام باقر (علیه السلام) درباره سخن خداوند متعال: ﴿فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (پس اگر خود نمی‌دانید، از اهل ذکر بپرسید) روایت می‌کند که فرمود: «ذکر قرآن است و آل رسول الله (صلی الله علیه و آله) اهل ذکر هستند و آنان همان کسانی هستند که از ایشان پرسیده می‌شود.»

معتقدم برای کسی که این روایات را بخواند، مطلب به وضوح روشن است و هر تلاشی برای اینکه هرکسی در آیه «سؤال» با آل محمد شریک دانسته شود، دقیقاً مثل تلاش برای وارد کردن عایشه در آیه تطهیر است و اگر طبق اعتراف مجتهدان، متن باعث منع ورود عایشه در آن جایگاه است، در اینجا نیز مانع ورود آنها می شود.

## دوم، آیه نذر:

حق تعالی می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾<sup>۱</sup> (و نتوانند مؤمنان که همگی به سفر روند. چرا از هر گروهی دسته ای به سفر نروند تا دانش دین خود را بیاموزند و چون بازگشتند مردم خود را هشدار دهند. باشد که حذر کنند).

طبق روایات فراوان و صریح، رفتن در این آیه برای شناخت امامی از آل محمد علیهم السلام و معرفی او به مردم است، نه آن گونه که آنها برای گرفتن آرا و نظرات فقها و تقلید از آنها تصور می کنند. نمونه هایی از این روایات:

کلینی با سند از یعقوب بن شعیب روایت می کند: به اباعبدالله امام صادق علیه السلام عرض کردم: اگر برای امام اتفافی بیفتد، مردم چه کنند؟ فرمود: پس سخن خداوند عزوجل کجاست: ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ (و نتوانند مؤمنان که همگی به سفر روند. چرا از هر گروهی دسته ای به سفر نروند تا دانش دین خویش را بیاموزند و چون بازگشتند مردم خود را هشدار دهند؛ باشد که حذر کنند). سپس امام علیه السلام فرمود: «آنان تا زمانی که در طلب هستند عذر و بهانه ای دارند. آن کسانی که منتظر آنان هستند نیز عذر و

بهبانهای دارند تا هنگامی که یارانشان به سویشان بازگردند.»<sup>۱</sup>

همچنین با سند از محمد بن مسلم، می‌گوید: به اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: خداوند حالتان را اصلاح کند. خبر بیماری شما به ما رسید و ما را دچار ترس و پریشانی کرد. چه خوب است به ما خبر دهید یا ما را آگاه کنید که چه کسی [بعد از شما امام است]؟ ایشان (علیه السلام) فرمود: «علی (علیه السلام) عالم بود و علم به ارث برده می‌شود. عالمی نمی‌میرد، مگر اینکه پس از او کسی می‌ماند که همانند علم او را می‌داند، یا آنچه خداوند بخواهد.» عرض کردم: آیا اگر عالم از دنیا برود مردم می‌توانند بعدی را نشانند؟ ایشان فرمود: «اما اهل این شهر (یعنی مدینه) خیر؛ اما دیگر شهرها به اندازه مسافتشان. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ (و نتوانند مؤمنان که همگی به سفر روند. چرا از هر گروهی دسته‌ای به سفر نروند تا دانش دین خویش را بیاموزند و چون بازگشتند مردم خود را هشدار دهند. باشد که حذر کنند).»<sup>۲</sup>

همچنین صدوق با سند از عبدالاعلی روایت می‌کند: به اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: اگر وفات امام به ما برسد چه کنیم؟ ایشان فرمود: «شما باید کوچ کنید.» عرض کردم: همه کوچ کنند؟ ایشان فرمود: «خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ (و نتوانند مؤمنان که همگی به سفر روند. چرا از هر گروهی دسته‌ای به سفر نروند تا دانش دین خویش را بیاموزند و چون بازگشتند مردم خود را هشدار دهند، باشد که حذر کنند) ...» عرض کردم: اگر به سفر برویم و برخی از ما در راه بمیرند چطور؟ (راوی) می‌گوید: ایشان (علیه السلام) فرمود: «خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مَهْجِرًا إِلَى

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۰۹، ح ۱.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۳.

اللَّهِ وَرَسُولِهِ نُمُّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَيَّ اللَّهُ ﴿۱﴾ (و هرکس که از خانه خود بیرون آید تا به سوی خدا و رسولش مهاجرت کند و آنگاه مرگ او را دریابد، مزدش بر عهده خداوند است.)<sup>۱</sup>

## تلاشی ناامیدانه:

گفته می‌شود لازمه زنده بودن قرآن و جاری بودنش در میان مردم همانند جریان داشتن خورشید و ماه و شب و روز- این است که این دو آیه شامل مجتهدان هم بشود؛ وگرنه این دو آیه می‌میرند! و اگر پرسیدن مردم از آنان واجب است، پس بر مردم واجب است که از آنان تقلید کنند و از آنان بگیرند؛ وگرنه اگر گرفتن سخن آنان واجب نیست، معنایی برای وجوب پرسش از آنان باقی نمی‌ماند.

سید خوبی می‌گوید: «اما آیات: (از جمله) سخن حق تعالی: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (پس اگر خود نمی‌دانید، از اهل ذکر بپرسید) و این سخن حق تعالی: ﴿فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ...﴾ (چرا از هر گروهی دسته‌ای به سفر نروند...)... و مطالبی که در برخی از روایات آمده است -اینکه اهل ذکر به امامان تفسیر شدند یا آن‌گونه که در برخی دیگر آمده است منظور، علمای یهود هستند- به استدلال در این مقام با این آیه شریف زبانی نمی‌رساند؛ آنچه در بحث حجیت خبر واحد و در مقدمات تفسیر آمده است این است که: نزول آیه در مصداقی خاص، باعث اختصاصش به آن مصداق نمی‌شود؛ به این معنا که لازم نیست منظور آیه فقط در آن باره مُنحصَر شده باشد. قرآن همانند خورشید و ماه جریان دارد و چنین نیست که تنها به یک مورد اختصاص داشته باشد و نه هیچ مورد



دیگری! همان طور که روایات بسیاری بر آن دلالت دارند. در برخی از روایات آمده است: «اگر قرآن در قومی فرستاده شود و آنان بمیرند، قرآن نیز می‌میرد.»<sup>۱</sup>

## پاسخ به آن:

اول: این از مصادیق ظلم و ستم و جسارت داشتن است که گفته شود این دو آیه اگر مجتهدان را شامل نشود می‌میرد و از بین می‌رود؛ زیرا زمین از آل محمد (علیهم السلام) (که طبق روایات مُستفیض بر اساس تعبیر خود اصولیون اهل این دو آیه هستند) تا روز قیامت خالی نمی‌شود و در نتیجه این دو آیه و حتی همه قرآن با زنده‌بودن امامی از آن‌ها زنده است؛ همان طور که زمین و هر آنچه در آن است به واسطه امام (علیه السلام) باقی است، وگرنه اهلش را در خود فرو می‌برد.<sup>۲</sup> مگر اینکه کسی از آنان چنین تصور کرده، بگوید: «مرده است یا به هلاکت رسیده است. در کدام سرزمین رفته است؟» و مصادقی برای محتوای روایاتی شود که از اوضاع بسیاری از مردم در رابطه با آل محمد (علیهم السلام) در آخرالزمان سخن می‌گوید!

دوم: تفاوت چنین رویکردی در فهم آیات کتاب با فهم اهل سنت در چیست که مدعی می‌شوند «اولوالامر» در آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾<sup>۳</sup> (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالامرتان فرمان برید) با همان استدلال- سلاطین و علمای آنان را نیز شامل می‌شود و با چه چیزی در این زمان به مجتهدان پاسخ خواهند داد؟! آیا در قرآن چیزی باقی می‌ماند که مخصوص

۱. مصباح‌الاصول، ج ۳، ص ۴۴۹.

۲. در این خصوص احادیث بسیاری وارد شده است. از جمله روایتی که کلینی با سندش از محمد بن فضیل روایت کرده است. از ابوحزمه نقل است که به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟ فرمود: «اگر زمین بدون امام باقی بماند در خود فرو می‌رود.» (کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۱۰۰).

۳. نساء، ۵۹.

محمد و آل محمد یا به طور کلی خلفا و جانشینان خداوند باشد و شامل دیگران نیز نشود؟! و اگر دلیل نفی شامل شدن «اولوالامر» در این آیه به کسانی غیر از آل محمد علیهم السلام، آمدن روایاتی است که تأکید می‌کند فقط آنان منظور این آیه هستند،<sup>۱</sup> همین به‌عنوان دلیل نفی شامل شدن آیات نفر و سؤال بر غیر ایشان علیهم السلام نیز محسوب می‌شود.

سوم: آنچه سید خوبی در کتاب «مصباح‌الفقاهه» گفته و اخیراً از او نقل شده، با سخنش در کتاب «اجتهاد و التقلید» که ارائه شد در تعارض است؛ آنجا که درباره آیه «سؤال» می‌گوید: «صحیح این است که نمی‌توان از این آیه مبارک برای جایز بودن تقلید استدلال کرد؛ چراکه مصداق آن با پذیرفتن تعبدی مخالفت دارد....». چطور چنین چیزی ممکن است؟! یا شاید مثلاً تفاوت در عنوان کتاب، تأثیرگذار بوده است!

در پایان: پس از اینکه بیان آل محمد علیهم السلام را درباره این آیات دانستیم و اینکه این آیه به ایشان و به شناخت امامی از ایشان اختصاص دارد، جای هیچ سخن دیگری به‌عنوان اجتهاد در برابر متن صریح واضح باقی نمی‌ماند و چیزی جز تفسیر به‌رأی باقی نخواهد ماند، که با روایات بسیاری از آن نهی شده است<sup>۲</sup> و دلیلی برایش وجود ندارد؛ بلکه دلیل قطعی

۱. سلیم بن قیس هلالی روایت می‌کند: «اطاعت فقط برای خداوند و رسولش و الیای امری است که خداوند آن‌ها را با خودش و پیامبرش مقارن کرده است و می‌فرماید: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالامرتان فرمان برید)؛ زیرا خداوند فقط به اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داده؛ چراکه او معصومی پاک است که به نافرمانی خدا دستور نمی‌دهد و فقط به این دلیل به اطاعت از اولوالامر دستور داده؛ چون آن‌ها معصومان پاک هستند که به نافرمانی خدا دستور نمی‌دهند.» (کتاب سلیم بن قیس، ص ۴۰۵، تحقیق محمد باقر انصاری)

۲. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هرکس قرآن را به رأی خود تفسیر کند، اگر درست باشد پاداشی نمی‌گیرد و اگر خطا کند، به دورترین [جا] از آسمان افتاده است.» (وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۲۰۲) پرسش: تفاوت کاری که مجتهدان در تفسیر قرآن طبق نظرات خودشان انجام می‌دهند با کاری که ابوحنیفه انجام می‌داد در چیست؟ این متن گفت‌وگوی میان او و امام صادق علیه السلام است:

علیه آن است.

## توقیع: «اما در حادثههایی که اتفاق می‌افتد...»

سید حیدری و سایر مجتهدان پیش از دیگران می‌دانند که در اثبات عقاید، به خبر صحیح ظنی الدلاله اکتفا نمی‌شود؛ چه برسد به اینکه علاوه بر متشابه‌بودن متن و اینکه محتوایش با بیش از یک صورت قابل برداشت باشد، از نظر سند و بر اساس مبانی رجالی‌ها و اصولی‌ها ضعیف نیز باشد.

درباره توقیع گفته‌شده، ما بر جنبه دلالت و معنایی این توقیع متمرکز خواهیم شد و به مسئله سند بعد از آنچه در جواب دفتر آقای حیدری در کوتاه‌آمدن از آن شنیدیم، اهتمام

صدوق با سندش از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که به ابوحنیفه فرمود: «آیا تو فقیه اهل عراق هستی؟» گفت: آری. امام (علیه السلام) فرمود: «بر اساس چه چیزی به آن‌ها فتوا می‌دهی؟» گفت: با کتاب خداوند و سنت پیامبرش. امام (علیه السلام) فرمود: «ای اباحنیفه! آیا قرآن را آن‌گونه که باید، می‌شناسی و ناسخ و منسوخش را می‌دانی؟» گفت: آری. امام (علیه السلام) فرمود: «ای اباحنیفه! ادعای علم کردی. وای بر تو! خداوند این علم را نزد کسی جز اهل کتاب که خداوند کتاب را بر آن‌ها نازل کرد قرار نداد. وای بر تو! و این علم فقط نزد افراد خاصی از فرزندان پیامبر ما (علیه السلام) است، نه دیگران؛ و خداوند حرفی از کتابش را به تو ارث نداده است. اگر این‌گونه هستی که ادعا می‌کنی - که هرگز نیستی - از این سخن خداوند عزوجل ﴿سَيُزَوِّجُ فِيهَا لِيَالِي وَ أَيْمَاءَ أَمِينٍ﴾ (در آن راه‌ها ایمن از گزند، شب‌ها و روزها سفر کنید) مرا خبر ده که کدام قسمت از زمین است؟ گفت: آن را سرزمین بین مکه و مدینه به شمار می‌آورم. امام (علیه السلام) رو به اصحابش کرد و فرمود: «شما می‌دانید که در بین مکه و مدینه راه مردم را سد می‌کنند و دارایی آن‌ها را می‌برند و حتی امنیت جانی هم ندارند و کشته می‌شوند.» اصحاب گفتند: این‌گونه است. ابوحنیفه ساکت شد. امام (علیه السلام) فرمود: «ای اباحنیفه! درباره این سخن خداوند عزوجل ﴿مَنْ دَخَلَهُ كَانَ أَمِنًا﴾ (هرکه به آن داخل شود، ایمن است) مرا باخبر کن که کدام نقطه از زمین است؟» گفت: کعبه است. امام (علیه السلام) فرمود: «می‌دانی هنگامی که حجاج بن یوسف منجیق را به سمت ابن‌زبیر قرار داد و او را در کعبه به قتل رسانید آیا او در آنجا ایمن بود؟» ابوحنیفه ساکت ماند... (علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۰).

چندانی نخواهم داشت آنجا که می‌گویند: «... و این روایات حتی اگر فرض کنیم از نظر سند صحیح نباشند، پس از موافق بودن آن‌ها با کتاب و سنت قطعی و دلیل عقلی، دیگر به سند آن‌ها توجه چندانی نمی‌کنیم.»

به‌واقع نمی‌دانم چرا وقتی موضوع وصیت مقدس رسول خدا ﷺ در شب وفاتش پیش می‌آید، با اینکه به نوشتار بازدارنده امت از گمراهی توصیف شده و با وجود داشتن تواتر معنوی و تأیید آن با بسیاری از قراین قرآنی و روایی قطعی،<sup>۱</sup> بازهم اصرار و پافشاری بسیاری از آنان را می‌بینیم که با توجیه مبهم‌بودن سندش آن را نمی‌پذیرند!

به هر صورت سید کمال حیدری از این توقیح، دلالت بر تقلید مجتهد را فهمیده است. می‌گوید: «... اما در آنچه مربوط به رجوع به متخصصان در مسائل عملی است، دلایلی بر جواز آن اقامه شده است؛ دلایلی همچون سیره عقلانی،<sup>۲</sup> و نیز وجود پاره‌ای از روایات؛ از

۱. خبری که همراه قرینه است باعث ایجاد یقین می‌شود. برخی از سخنان بزرگان علما در این خصوص تقدیم حضورتان می‌شود:

- شیخ مفید: «اما خبر واحدی که عذر و بهانه را از بین می‌برد، خبری است که مقارنش دلیلی است که باعث شود

کسی که به آن نظر می‌کند به صحیح‌بودن خبردهنده‌اش یقین حاصل کند.» (تذکره باصول الفقه، ص ۴۴)

- شیخ طوسی در پرداختن به خبر واحد می‌گوید: «... زیرا اگر قرینه‌ای وجود داشته باشد که باعث صحیح‌بودن آن

شود، با آن قرینه معتبر است و باعث علم و یقین می‌شود.» (عدة الاصول (ط.ج)، ج ۱، ص ۱۲۷).

- حرعاملی: «۱۷: آنان اتفاق نظر دارند که موضوع تقسیم‌بندی خبر واحد، خالی از قرینه است و دانستی که اخبار

کتاب‌های مشهور ما به همراه قراین است...» (وسائل الشیعة، ج ۳۰، ص ۲۶۳)

۲. سیره عقلی: به‌معنای روش و شیوه مستمر عملی همه عقلای عالم بر انجام یا ترک یک عمل است. عقلای

عالم، با اینکه در زمان‌ها و مکان‌های مختلف زندگی می‌کنند و دارای دین، مذهب و فرهنگ متفاوت هستند، در

مواردی بدون توافق قبلی، عملی یکسان را به‌طور مستمر انجام می‌دهند؛ برای مثال، همه آن‌ها ظواهر کلام را

حجت دانسته و به آن تمسک می‌جویند، یا همه عقلای در چیزهایی که علم و تخصصی درباره‌شان ندارند به خبره

رجوع می‌کنند؛ چنان‌که مریض به طبیب و جاهل به عالم رجوع می‌کند. (مترجم، منبع: سایت ویکی‌فقه)

جمله: «آن‌ها حجت من بر شما هستند و من حجت خداوند بر آنان هستم.»<sup>۱</sup>

و در رساله‌ای که برای مقلدهایش مدوّن کرده است، می‌گوید: «چه بسا سِرّ تعبیر به راویان حدیث ما و نه علما یا فقها این است که علمای مدرسه اهل بیت (علیهم‌السلام) رأی و نظری از خودشان در برابر امامان (علیهم‌السلام) نداشتند. آن‌ها به قیاس باطل، استقرای ناقص، استحسان (موافق دانستن) و دیگر مسائلی که دیگران بر آن‌ها تکیه می‌کنند، استناد نمی‌کنند و تنها بر اساس روایاتی که از امامان (علیهم‌السلام) آمده است فتوا می‌دهند. در حقیقت آن‌ها فقط راویان حدیث آنان (علیهم‌السلام) هستند.»<sup>۲</sup>

ولی اکنون به جنبه دیگری خواهیم پرداخت که فهم دیگری از بزرگان علما را بیان می‌کند و از فهم سید حیدری برای دلالت این تویح بر تقلید بسی به دور است:

۱. ارجاع به راویان از این نظر بوده که آن‌ها «راوی» هستند و راوی حدیث بودن یک مطلب است و مجتهد بودن، مطلبی دیگر.

- سید خوبی:

«همان طور که بارها گفته شد، روایت عُمر بن حنظله از نظر سند، ضعیف است... وضعیت در خصوص این تویح شریف نیز این‌چنین است. در سند آن، اسحاق بن یعقوب و محمد بن محمد بن عصام وجود دارد که موثق بودن آن دو به اثبات نرسیده است. این علاوه بر آن است که در دلالت‌داشتنش امکان بحث و مناقشه وجود دارد. در ظاهر، ارجاع‌دادن به راویان حدیث از این نظر است که آن‌ها راویان حدیث هستند، نه به این دلیل که مجتهد هستند و نسبت میان راوی و مجتهد، نسبت عموم من وجه (عام به خاص) است... و این نباید با ارجاع‌دادن به راویان آحاد (چندین راوی) مقایسه شود؛ مانند ارجاع‌دادن به محمد بن مسلم یا یونس بن عبدالرحمان یا زکریا بن آدم و دیگران که طبق

۱. تقفه در دین، ص ۱۴۳.

۲. فتاوی‌الفقیهیه، ج ۱، ص ۱۳ تا ۱۶.

آنچه در اوایل این کتاب بیان کردیم، به شخص آنان مراجعه می‌شده است. تفاوت روشن است و بر هیچ هوشیاری پوشیده نیست.»<sup>۱</sup>

- سید احمد خوانساری:

«لفظ راوی بر کسی که به کتاب‌های حدیثی آگاهی دارد اطلاق نمی‌شود؛ وگرنه بر هرکسی که کتاب‌های حدیث را مطالعه می‌کند، چنین لفظی مصداق پیدا می‌کند که وی راوی حدیث است.»<sup>۲</sup>

- شیخ مرتضی انصاری:

«... اگر بپذیریم که ظاهر ابتدای (این روایت) به این مسئله اختصاص دارد که در حکم اتفاقات به راویان مراجعه کنیم یعنی پرسیدن از آنان- تنها با این توجیه که آنان حجت‌های امام علیه السلام باشند [این روایت] بر پذیرفتن خبر از آنان دلالت می‌کند.»<sup>۳</sup>

- سید سعید حکیم نیز درباره این توقیع می‌گوید:

«... ولی در همان ابتدا چنین برداشتی شکل می‌گیرد که مراجعه به راویان، برای گرفتن روایت از ایشان است و نه آن‌گونه که آن‌ها از این توقیع استنباط کرده‌اند. برای گرفتن حکم؛ علاوه بر اینکه در همگی آن‌ها این اشکال وجود دارد که سندشان ضعیف است.»<sup>۴</sup>

۲- چه بسا ارجاع دادن به آن‌ها در قضاوت باشد، نه در فتوا.

- سید خمینی رحمته الله علیه درباره این توقیع می‌گوید:

«علاوه بر ضعف سند این توقیع، این اشکال نیز وجود دارد که ابتدای آن برای ما

۱. کتاب الاجتهاد و التقليد، ص ۳۵۸.

۲. جامع المدارک، ج ۳، ص ۱۰۰.

۳. فراند الاصول، ج ۱، ص ۳۰۱ و ۳۰۲.

۴. کتاب الاجتهاد و التقليد، ص ۱۳.

نقل نشده و چه بسا با قرآنی همراه بوده که از این روایت فقط حجیت حکم آنان در شبهات اساسی یا کلی‌تر فهمیده می‌شده و این ارجاع‌دادن در قضاوت بوده باشد، نه در فتوا.<sup>۱</sup>

- سید محسن حکیم:

«اما این توقیع شریف، خالی از گلی‌گرایی در معنا نیست؛ اینکه رجوع به آن، آیا به‌منظور «صدور حکم در حوادث» است تا به حجیت فتوا دلالت کند؟ یا کوتاه‌کردن دامنه اثر آن، تا دلالتی بر کارکرد قضاوت باشد؟»<sup>۲</sup>

۳. احتمال اینکه «حادثه‌ها» در این توقیع به [پرسش] پرسشگر وابسته بوده باشد؛ خصوصاً اینکه خود پرسش به‌دلیل در دسترس نبودن ابتدای این توقیع به ما نرسیده است. - آخوند خراسانی:

«... و نه در "ارجاع حوادث پیش‌آمده" به آنان در این توقیع شریف؛ [زیرا] چه بسا منظور، حوادث شناخته‌شده و معروفی بوده باشد، و نیز به‌دلیل احتمال وجود اشاره‌ای به مسئله‌ای خاصی که پرسشگر در این سؤال پرسیده باشد.»<sup>۳</sup>

- میرزای نائینی:

«... خود پرسش مشخص نیست. چه بسا منظور از حادثه‌ها، حوادث شناخته‌شده میان امام (علیه السلام) و پرسشگر بوده باشد.»<sup>۴</sup>

۴. اختصاص داشتن این توقیع به دوران غیبت صغری و اینکه شامل همه حوادثی نمی‌شود که در غیبت کبری روی می‌دهد.

۱. اجتهاد و التقليد، ص ۱۰۰.

۲. مستمسک العروة، ج ۸، ص ۴۶۰.

۳. حاشیه‌المکاسب، ص ۹۵ و ۹۶.

۴. منیة المطالب، تقریر بحث محقق میرزا نائینی، خوانساری، ج ۲، ص ۲۳۴.

میرزای نائینی می‌گوید:

«علاوه بر اینکه طبق ظاهر- در پرسش او دربارهٔ تکلیف مسلمانان در غیبت کبری چیزی دیده نمی‌شود تا این پاسخ- در ظاهر- بر تمامی حوادث منطبق شود؛ بلکه از وضعیت حوادث در زمان غیبت صغری می‌پرسد. منظور از «عمری» که محمد بن اسحاق به واسطهٔ او از حکم حوادث از امام علیه السلام سؤال کرده است، محمد بن عثمان عمری است و از سخن حضرت علیه السلام در ذیل خبر «اما محمد بن عثمان عمری خداوند از او و پیش‌تر از پدرش خشنود باشد؛ او معتمد من و نوشتار او نوشتار من است» برمی‌آید که او از طرف آن حضرت علیه السلام سفیر بوده است. چه بسا به واسطهٔ او از منبع و مرجع در فروع جدیدی می‌پرسد که در آن زمان به وجود آمده بوده است. نه از منبع و مرجع در تمامی امور.»<sup>۱</sup>

اکنون کسی که این جملات بزرگان علمای شیعه در دوران اخیر را دربارهٔ معنای این توقیع مطالعه کند، چه می‌تواند بگوید؛ در حالی که از سید کمال حیدری می‌شنوند که او با این توقیع بر تقلید استدلال می‌کند؟! و آیا حیدری اعتقاد دارد که او یک دلیل قطعی (از نظر صدور و دلالت) برای تقلید آورده که آن را بر مردم واجب کرده است؟!

شایسته است که مقلدهایش را با استدلال بر حدیثی متشابه دچار توهم نکند. حدیثی که همان طور که دانستیم- بسیاری از مجتهدان، معنایی بسی دورتر از تقلید، از آن برداشت کرده‌اند؛ علاوه بر ضعف سندی که در آن وجود دارد؛ همان طور که از سید خمینی، خوبی و حکیم شنیدیم؛ همچنین دیگرانی که نامشان را به جهت اجتناب از اطالهٔ کلام بیان نکردم. اضافه می‌کنم که این توقیع شریف پس از بخش مقدماتی‌اش مطلب خطیری را خاطر نشان می‌کند؛ آنجا که در آن آمده است: «اما در حادثه‌هایی که اتفاق می‌افتد به راویان حدیث ما مراجعه کنید. آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خداوند بر آن‌ها. اما

۱. منیة المطالب، تقریر بحث محقق میرزا نائینی، خوانساری، ج ۲، ص ۲۳۴.



محمد بن عثمان عمری - خداوند از او و پیش‌تر از پدرش خشنود باشد. او معتمد من، و نوشتار او نوشتار من است. اما محمد بن علی بن مهزیار اهوازی، خداوند دلش را اصلاح نماید و شک و تردیدش را از او بردارد؛ اما درباره آنچه به ما رساندی، چیزی از آن را نمی‌پذیریم، مگر اینکه پاک و طیب باشد... و اما کسانی که اموال ما را نزد خود نگاه می‌دارند، اگر چیزی از آن را برای خود حلال بدانند و بخورند، مثل این است که آتش خورده‌اند؛ و اما خمس، برای شیعیانمان مباح و تا زمان ظهور امر ما حلال قرار داده شده است تا ولادت ایشان پاک باشد و آلوده نشود...»

آیا سید حیدری به مباح بودن خمس برای شیعه در زمان غیبت ملتزم است و واجب کردن آن بر مردم و گرفتن خمس از آنان را امروز حرام می‌داند؟! چراکه وی با ناحق خمس دریافت کرده است!

یا همان کاری را انجام می‌دهد که مرکز تحقیقات تخصصی زیر نظر مرجع سید سیستانی انجام داده است. آنان بخش اول توقیع را دلیل نیابت سید سیستانی از سوی امام مهدی (علیه السلام) معرفی کرده‌اند و هنگامی که از فقره دوم آن (یعنی مباح بودن خمس) از آنان پرسیده می‌شود، چنین پاسخ می‌دهند که این توقیع از نظر سند ضعیف است و نمی‌توان به آن استدلال کرد!

خمس که طبق توقیع مذکور به آن عمل نکردند و دلیل شرعی بر جایز بودن گرفتنش ارائه نکردند؛ آن‌هم پس از اینکه روایات تأکید کرده‌اند که خمس، واجبی است که خداوند برای خلیفه و جانشین خداوند واجب کرده است. از محمد بن زید روایت شده است: گروهی از خراسان خدمت امام رضا (علیه السلام) رسیدند و از ایشان خواستند تا خمس آنان را مباح کند. آن

حضرت علیه السلام فرمود: «این چه نیرنگی است؟ با زبانتان ادعای محبت ما را می‌کنید و از ما حقی را بازمی‌دارید که خداوند برای ما و ما را برای آن قرار داده است و آن خمس است...». اگر خمس حقی است که خداوند برای آل محمد علیهم السلام قرار داده است، چه کسی به دیگران اجازه داده که به‌نام آن‌ها و بدون اینکه از صاحب حق (مالک) اجازه‌ای داشته باشند، آن را از مردم دریافت کنند؟!

فقط همین نیست؛ بلکه به‌نظر آنان حتی اگر مکلف آن را به نیازمندی بدهد که قوت روزانه‌اش را هم ندارد، ذمه‌اش از خمس بری نمی‌شود و تا هنگامی که خمس به دفتر مرجع نرسد، همچنان مشغول ذمه است و واجب است که آن را به دفتر یا وکیلی بدهد که با دفتر ارتباط دارد!

این نمونه‌ای از فتواست:

«۱۳۹۴. پرسش:

توضیحی بر پاسخی از شما که در تاریخ ۱۹/۱۰/۱۹۹۹ در این خصوص آمده است که ذمه مکلف بری نخواهد شد اگر خمس را به شخصی بپردازد که رسیدی به وی ندهد. پرسش چنین است: آیا دریافت رسید در بری‌شدن ذمه مکلف شرط است یا همین که نزد وکیل سید در دفتر وصولات باشد، کفایت می‌کند؟ به عبارت دیگر، آیا بر مکلف واجب است که رسید را بگیرد یا اینکه این فقط حقی برای اوست و اگر بخواهد می‌تواند آن را درخواست کند؟

پاسخ:

ذمه او بری نمی‌شود؛ مگر با دادن خمس به کسی که رسید دفتر سید خداوند حفظش کند. در نجف یا قم را بیاورد.»<sup>۲</sup>

---

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۴۸، ح ۲۶.

۲. استفتائات، سید سیستانی، ص ۳۵۸.

اما چرا ذمهٔ مکلف بری نمی‌شود، مگر با دریافت رسید خودِ دفتر؟! توضیح را به شما واگذار می‌کنم.

اگر از همهٔ بحث‌ها و مناقشات استدلالی گفته‌شدهٔ مجتهدان دربارهٔ توقیع فوق‌الذکر در خصوص تقلید چشم‌پوشی کنیم، آنان امثال چنین فتواهایی دربارهٔ «خمس مُباح» را کجای این توقیع جای می‌دهند؟! توقیعی که گمان می‌کنند دلیل بر واجب بودن تقلید از آنان و رجوع مردم به آن‌هاست؟!!

این در واقع «بک بام و دو هوا بودن» است؛ نکته‌ای که هر شخص بانصافی به وضوح تمام مشاهده می‌کند.

### حدیث: «... عوام می‌توانند از او تقلید کنند»

[حدیث] متشابه دیگری که سید حیدری و دیگران تلاش کرده‌اند که با آن بر عقیدهٔ واجب بودن تقلید از غیرمعصوم استدلال کنند و اکیداً از جمله مواردی است که دفتر او با این گفتهٔ خود «روایات صحیح و صریحی وارد شده است» در پاسخ به کسی که برای آنان درخواست سید احمدالحسن را مطرح کرده است، برای آوردن دلیل قطعی برای عقیدهٔ تقلیدی که آن‌ها برای مردم بیان می‌کنند، مورد استناد قرار داده است.

این حدیثی است از امام عسکری (علیه السلام) در تفسیر منصوب به ایشان آن‌گونه که آن‌ها می‌گویند. و قسمتی از آن به شرح زیر است:

«... اما هرکدام از فقها که نگاهبان خویشتن، حافظ دینش، مخالف هوای نفسش و مطیع امر مولایش باشد، عوام می‌توانند از او تقلید کنند؛ و این چنین نخواهد شد مگر برای برخی علمای شیعه نه همه‌شان. اگر کسانی همانند فقهای فاسق عامه، سوار بر مرکب ناپسندی‌ها و اعمال قبیح شوند از آنان هیچ چیزی را نپذیرید و اینان هیچ کرامتی ندارند؛ هر آینه بسیاری از مطالب منقول از ما اهل بیت دستخوش فساد شده است؛ زیرا فاسقان به ما

گوش می‌سپارند و از سر جهل و نادانی‌شان آن را تحریف می‌کنند و به جهت کم‌بودن شناخت و معرفتشان، مطالب را بر غیرش می‌نهند و جماعت دیگری نیز از سر عمد بر ما دروغ می‌بندند تا از متاع ناچیز دنیا بهره‌ای به دست آورند که این جز آتش جهنم، بر آنان نیفزاید.»<sup>۱</sup>

اصل این حدیث در تفسیر امام عسکری علیه السلام یا طبق تعبیر آن‌ها منصوب به امام عسکری علیه السلام آمده است.<sup>۲</sup>

در ابتدا گمان نمی‌کنم هیچ عاقلی که برای عقلش احترامی قائل است نداند منظور از لفظ «فللعوام» (عوام می‌توانند) «اختیارداشتن» باشد؛ یعنی مکلف عامی مختار است و می‌تواند تقلید کند یا تقلید نکند. تفاوت بین «فللعوام» (عوام می‌توانند) و «علی العوام» (بر عوام واجب است) واضح‌تر از روز روشن است؛ ولی دعوت‌کنندگان به تقلید، که سید حیدری از جمله آن‌هاست تصور می‌کنند که تقلید با این روایت واجب می‌شود. واقعاً تعجبم پایانی ندارد از اینکه چگونه از لفظی که منظورش اختیار و مباح بودن است، واجب بودن فهمیده می‌شود؟!

آنان اگر به این روایت تمسک بجویند، می‌توانند یکی از این دو کار را انجام دهند: - یا از عقیده واجب بودن تقلید که حیدری و دیگران برای مردم بیان کرده‌اند، بازگردند و به انتخاب و اختیارداشتن قائل شوند، که در این صورت روی کلام ما با آنان درباره انتخاب و اختیار خواهد بود و باطل بودن آن را برایشان ثابت خواهیم کرد؛

- یا روایت را تحریف کنند و لفظ «فللعوام» (عوام می‌توانند) را به «فعلی العوام» (بر عوام واجب است) تغییر دهند تا کسی که با این روایت بر واجب بودن تقلید دلیل می‌آورد، بتواند نفسی بکشد؛ همان طور که «مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام لاجیاء التراث» که زیر نظر سید

۱. احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۲۶۳.

۲. تفسیر مذکور، ص ۳۰۰ را ببینید.

سیستانی است، چنین کرده است؛ آنجا که در مقدمه کتاب مدارک الاحکام آمده است: «حتی امام معصوم (علیه السلام) پس از خودش علما را نمایندگان خود قرار داده است؛ آنجا که می‌فرماید: «اما هر کدام از فقها که نگاهبان خویشتن، حافظ دینش، مخالف هوای نفسش و مطیع امر مولایش باشد، بر عوام است که از او تقلید کنند.»<sup>۱</sup>

این مطلب اول بود.

و مطلب دوم: برخی از سخنان بزرگان علما و نظراتشان درباره دلالت و سند این حدیث تقدیم حضور می‌شود:

۱. معنای تقلید مذکور در این حدیث، پذیرفتن روایت معصوم است، نه نظر مجتهد به صورتی که امروز مرسوم است؛

- حرّ عاملی در توضیحی بر این حدیث می‌گوید:

«تقلیدی که در این حدیث اجازه داده شده، پذیرفتن روایت است، نه پذیرفتن نظر و اجتهاد و گمان، و این بدیهی است و اختلافی در آن وجود ندارد. آنچه پیش‌تر ارائه شد با این مطلب منافاتی ندارد و حدیثی که آوردیم بر این مطلب صراحت دارد. پیش‌تر در چند جا بیان کردیم که اصولیون، نه در اصول و نه در فروع، نمی‌توانند به این حدیث تکیه داشته باشند؛ زیرا خبر واحد مُرسَل است و از نظر سند، ظنی و گمانی، و این متن در نظر آنان ضعیف است و با متواتری که قطعی‌السند و قطعی‌الدلاله است، تعارض و مخالفت دارد. با وجود این، احتمال تقیّه در آن وجود دارد.»<sup>۲</sup>

- شیخ محمدحسین غروی اصفهانی:

«اما اخبار دلالت‌کننده بر جواز فتوا و استفتاء، هر چند بهترین دلایل در این باب محسوب می‌شوند؛ ولی فتوادادن صدر اسلام تنها با نقل کردن خبر بود. انتشار احکام در

۱. مدارک الاحکام، سید محمد بن علی موسوی عاملی، ج ۱، ص ۷، مقدمه تحقیق.

۲. وسائل الشیعه (آل‌البيت)، ج ۷۲، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

زمان پیامبر ﷺ و امام علیؑ با نقل اخبار و آثار بوده است، نه با اِعمال رأی و نظر. به همین دلیل [این حدیث] فقط بر حجیت خبر دلالت دارد؛ پس دقت کنید. با توجه به این نکته استدلال موجود در این سخن امام علیؑ را متوجه می‌شویم: «عوام می‌توانند از او تقلید کنند.» از نظر عرفی به پذیرفتن اخبار شخصی ثالث، بدون آنکه کسی که خبر را آورده است دلیلی ارائه کرده باشد، تقلید گفته می‌شود؛ همان طور که موضوع این خبر بر آن دلالت دارد؛ پس به آن مراجعه کنید. واقعیت این است که محتوای فتوا -حتی در زبان شرع- با رأی و نظری که مخصوص مجتهد است استوار نمی‌شود؛ همان گونه که در سخن حق تعالی است: ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ﴾ (از تو فتوا می‌خواهند، بگو خداوند درباره کلاله برایتان فتوا می‌دهد) و این سخن امام علیؑ: «وقتی در چیزی به تو فتوا دادم» حتی به احکام نیز اختصاص ندارد؛ همان طور که در سخن حق تعالی است: ﴿فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا﴾ (از آنان بپرس که آیا آنان از جهت آفرینش برتر هستند) و این سخن حق تعالی: ﴿وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ (و در این خصوص از کسی از آنان نظر نخواه)؛ بنابراین فتوادادن فقط انتقال یک علم است، می‌خواهد حکم باشد یا چیزی دیگر. پس در حقیقت، درست آن است که گفته شود فتوا خبر دادن درباره حکم است، نه همان طور که گفته شد- گسترش و شیوع فتوادادن با نقل خبر که در صدر اسلام بوده باشد.<sup>۱</sup>

۲. نمی‌توان تقلید گفته‌شده در این حدیث را به معنای امروزی آن تعبیر کرد؛

- سید محمد محمدصادق صدر رحمته الله:

«در اینجا شایسته نیست تقلید بر معنایی حمل شود که بین فقها رواج دارد؛ یعنی همان مراجعه جاهل به فقیه در شناخت مسائل دینی؛ همان طور که در کتاب اجتهاد و تقلید و در سرآغاز این کتابمان بیان کردیم؛ چراکه این معنا، اصطلاح اخیری است که

۱. نهاية الدرایة فی شرح الکفایة، شیخ محمدحسین غروی اصفهانی، ج ۳، ص ۴۶۷.

شایسته نیست متن پیشین بر آن حمل شود...»<sup>۱</sup>

از همین رو سید خوبی توضیح داده است که تقلید با این عنوان و مفهومش، در هیچ روایتی نیامده است. وی می‌گوید:

«سپس سخن درباره مفهوم تقلید شاید نتیجه فقهی در بر نداشته باشد... به جهت نیامدن آن در هیچ روایتی. بله، در روایت احتجاج آمده است... ولی این روایتی است مُرسل، که نمی‌توان به آن اعتماد کرد؛ بنابراین عنوان تقلید، در موضوع هیچ حکمی نیامده است تا در مفهوم و معنایش سخنی بگوییم.»<sup>۲</sup>

۳. این حدیث، جایز بودن را می‌رساند، نه واجب بودن را. علاوه بر اینکه از نظر سند نیز ضعیف است؛

- سید محمد صدر در دلیل آوردن با این حدیث می‌گوید:

« بحث در خصوص این حدیث حول چند محور می‌گردد:

اول: بحث سندی؛ این روایتی مُرسل است و صلاحیت این را ندارد که حجت و دلیل شرعی قلمداد شود.

دوم: می‌فرماید: «فللعوام ان یقلدوه» (عوام می‌توانند از او تقلید کنند)؛ «لام» دلالت بر جایز بودن می‌کند، نه واجب بودن. جایز بودن از نظر فقهی، نه در محدوده تقلید مصطلح، و نه در محدوده ولایت عامه به گونه‌ای که مجاز باشد در یکی از این دو سطح ترک یا نافرمانی شود. هیچ محلی ندارد؛ بلکه [در این چهارچوب] اطاعت از این دو همواره واجب بوده است. دلالت این روایت بر جایز بودن از نظر فقهی و شرعی مفهوم نیست و علم آن را به اهلش واگذار می‌کنیم.»<sup>۳</sup>

۱. ماوراء الفقه، ج ۹، ص ۶۳.

۲. کتاب تقلید و اجتهاد، ص ۸۱.

۳. ماوراء الفقه، ج ۹، ص ۶۴.

- سید رضا صدر:

«اگر بگویی: ظاهر سخن امام (علیه السلام): «فللعوام ان یقلدوه» «عوام می‌توانند از او تقلید کنند» واجب بودن تقلید از کسی را می‌رساند که به چنین صفاتی متصف بوده است، در این صورت مفهوم آن، نفی وجوب پایبند بودن به کسی است که چنین ویژگی‌هایی را ندارد و در نتیجه بر منع تقلید از او دلالتی نخواهد داشت. می‌گوییم: بلکه ظاهر این حدیث، جایز بودن تقلید از فرد است.»<sup>۱</sup>

۴. مصداق شروط مذکور در حدیث، معصوم است، نه کسی دیگر؛

سید خوبی:

«این روایت از نظر سند، ضعیف است؛ علاوه بر اینکه بر مدعا، دلالتی ندارد. بنابراین هیچ توجیهی وجود ندارد تا بتوان از ظاهر آن و اطلاق آن بهره جست؛ زیرا لازمه آن، جایز نبودن مراجعه به کسی است که در پی هوای نفسش، امری مباح شرعی را انجام می‌دهد؛ چراکه بر این شخص صدق نمی‌کند که با هوای نفسش مخالفت کرده باشد؛ زیرا با هوای نفسش در امری مباح مخالفت نکرده است؛ بنابراین کسی که از او تقلید می‌شود، حتی باید در مباحات هم با هوای نفسش مخالفت کند و چه کسی جز معصومین (علیهم السلام) چنین ویژگی‌هایی را دارند. این خصوصیتی است که کسی جز آنان به آن توصیف نمی‌شود، و اگر هم کسی یافت شود در نهایت اندک بودن است...»<sup>۲</sup>

۵. این حدیث ضعیف است، متنی آشفته دارد و حتی صلاحیت اثبات تاریخی نیز ندارد؛

- سید خمینی (رحمته الله):

«باید این روایت به شکلی توجیه شود، یا علم آن به اهلش واگذار گردد... به طور خلاصه: سیاق این روایت، تنها تقلید ظنی را می‌رساند که می‌توان بخشی از آن را مانع

۱. اجتهاد و تقلید، ص ۱۱۱.

۲. شرح عروة الوثقی، تقریر بحث سید خوبی غروی، ج ۱، ص ۱۹۷.



شد و دستور عمل کردن به بخشی از آن را داد و نیز پایبندی به جواز تقلید در اصول یا بخش‌هایی از اصول را صادر کرده است؛ همان طور که ملاحظه می‌کنید، این روایت با ضعف سندی که دارد، و داشتن متنی آشفته، شایستگی حجت و دلیل بودن را ندارد.<sup>۱</sup>

- سید محمد محمدصادق صدر (علیه السلام):

«همچنین به صورتی غیر موثق به ایشان - امام حسن عسکری (علیه السلام) - منصوب است. تفسیر مشهور به تفسیر امام عسکری ... مبنی بر اینکه روایتش ضعیف است و صلاحیت اثبات تاریخی را ندارد.»<sup>۲</sup>

۶. اصل این حدیث در یک کتاب جعلی آمده است.

سید خویی می‌گوید:

«این علاوه بر آن است که کسی که این تفسیر را ببیند شک نمی‌کند جعلی است، و جایگاه یک عالم محقق بالاتر از آن است که مثل چنین تفسیری بنگارد؛ حال، مقام و جایگاه امام (علیه السلام) چگونه است؟»<sup>۳</sup>

حال که از این سخنان - هرچند بعضی از آن‌ها در محدوده احتمالات است - دانستیم که این روایت به معنای تقلید امروزی اشاره‌ای ندارد و در بهترین حالت، اختیارداشتن را می‌رساند و اینکه مصداق این روایت فقط معصومین هستند و نه هیچ‌کس دیگر، و به علاوه متنی آشفته و ناهمگون نیز دارد، می‌فهمیم که دست‌یافتن حیدری یا دیگران به هدفی که مدنظرشان است یعنی دلالت‌داشتن این روایت بر واجب بودن تقلید - مانند آب در هاون کویدن است و حداقل این سخنان، این حدیث را از نظر دلالت بر معنایی که خواستارش هستند، جزو متشابهاات قرار می‌دهد. این علاوه بر آن است که سندی ضعیف دارد؛ همان

۱. کتاب الاجتهاد و التقلید، ص ۹۷.

۲. موسوعه امام مهدی، تاریخ غیبه صغری، ص ۱۹۷.

۳. معجم رجال حدیث، ج ۱۳، ص ۱۵۷.

طور که از سید خمینی، خویی و صدر ثانی شنیدیم و اینکه بنا بر تعبیر برخی از آنان حتی صلاحیت اثبات تاریخی نیز ندارد و طبق تعبیر سید خویی در کتابی جعلی آمده است. با وجود تمامی این مسائل چگونه سید حیدری یا دیگران به خود اجازه می‌دهند که با این حدیث بر واجب بودن تقلید استدلال کنند؟ علاوه بر اینکه (در سطح صدور و دلالتی) محکم و یقینی نیست و همان طور که دانستیم، آن یقینی را ندارد که در اثبات شرعی و حجت بودن تقلید نیازمندش هستیم!

این پرسشی است که شایسته است مقلدهایشان پاسخش را از آنان بشنوند!

### حدیث «زمام اجرای امور و احکام، بدست علمای خداوند است»

حدیث متشابه دیگری که سید حیدری برای دلیل آوردن بر وجوب تقلید بر آن تکیه کرده، حدیثی است که از امام حسین علیه السلام وارد شده است. مقطعی از این حدیث به شرح زیر است: «... و مصیبت شما از مصایب همه مردم سهمگین تر است؛ زیرا منزلت و مقام علمایی را از شما بازگرفته‌اند؛ چون زمام اجرای امور و احکام به دست عالمان الهی است که امینان بر حلال و حرام هستند. اما اینک مقامتان را از شما بازگرفته و ربوده‌اند، و اینکه چنین مقامی را از دست داده‌اید هیچ علتی ندارد جز اینکه از پیرامون حق پراکنده‌اید و درباره سنت پس از اینکه دلایل روشنی بر حقیقت و چگونگی آن وجود دارد، اختلاف کرده‌اید...»<sup>۱</sup>

با این ادعا که او و مجتهدان دیگر، علمای الهی و امینان حلال و حرامش هستند و از همین رو بر مردم واجب است که از آنان تقلید کنند؛ وگرنه عمل آنان باطل است!

از این جهت که سید حیدری خودش را عالم الهی می‌داند، فقط یک پرسش عقیدتی را پیش رویش قرار می‌دهیم و اگر پاسخ دهد، سایر پرسش‌های عقیدتی را برایش مطرح خواهیم کرد.

پرسش: خداوند مخلوقات را کجا خلق کرد؟ در ذات خود، یا بیرون از آن؟

بنده بشخصه به‌عنوان بنده‌ای که در بهترین حالت، دانشجویی در راه نجات و رهایی هستم- در این پرسش تأمل کردم و از ناتوانی‌ام از پاسخ آگاهی یافتم؛ زیرا اگر پاسخ دهم که خداوند سبحان آنان را در ذاتش آفرید، ذات او مکان حادثه‌ها و اتفاقات می‌شود و خداوند از چنین نسبتی بسی والاتر است و اگر پاسخ دهم آنان را بیرون از ذاتش آفرید، این بیرون اگر حادث است، خودش کجا آفریده شد؟ و این چنین ادامه پیدا می‌کند تا تسلسل حاصل شود و اگر قدیم است نیز تعدد قدیم‌ها پیش می‌آید؟

یا اینکه سید حیدری این پاسخ را انتخاب می‌کند که آفریدگان نه در ذات آفریده شده‌اند و نه در خارج از آن؟

منتظر پاسخش هستیم؛ چراکه او خود را عالمی الهی می‌داند.

و به اعتبار اینکه او همان طور که خود تصور می‌کند- امین بر حلال و حرام خداوند است می‌خواهم از او حکم خداوند را درباره نماز خواندن در مناطق قطبی بپرسم؛ مناطقی که به‌عنوان مثال- شب یا روزش به مدت چند ماه، پیوسته ادامه دارد، یا طول شب و روزش بسیار بسیار کوتاه است.

در حقیقت فتوایی از او نمی‌خواهم که به نظر شخصی‌اش بر اساس گمان‌ها و تخمین‌ها استوار است؛ بلکه فقط پاسخی مستند به روایات اهل بیت (علیهم السلام) را خواستارم؛ زیرا می‌گوید: «چه بسا سِرّ تعبیر به راویان حدیث ما و نه علما یا فقها این است که علمای مدرسه اهل بیت (علیهم السلام) رأی و نظری از خودشان در برابر امامان (علیهم السلام) نداشتند. آن‌ها به قیاس باطل،

استقرای ناقص، استحسان (موافق دانستن) و دیگر مسائلی که دیگران بر آنها تکیه می‌کنند، استناد نمی‌کنند و تنها بر اساس روایاتی که از امامان علیهم‌السلام آمده است فتوا می‌دهند. در حقیقت آن‌ها فقط راویان حدیث آنان علیهم‌السلام هستند.»<sup>۱</sup>

قطعاً همه در این نظر با من موافق هستند: فردی که مدعی است امین بر حلال و حرام خداوند است، می‌تواند برای ما حکم خداوند را در مسئله فوق بیان کند، در غیر این صورت چگونه امین بر آن است؟!

تا هنگامی که پاسخ به این جانب و دیگر مسلمانان برسد، اکنون سخن بزرگان علمای شیعه در عصر اخیر را نسبت به این دلیل سید کمال حیدری برای تقلید مطرح می‌کنم. آن‌ها به اختصار می‌گویند: منظور از علمای الهی که در این روایت، امینان بر حلال و حرامش‌اند، همان آل محمد علیهم‌السلام هستند و کمال حیدری و سایر مجتهدان مدنظر نیستند.

برخی از سخنان آنان تقدیم می‌شود:

- آخوند خراسانی:

«در ظاهر عبارت "علمای الهی که امینان حلال و حرام اویند" مخصوص امامان علیهم‌السلام است؛ همان طور که سایر بخش‌هایش به این موضوع گواهی می‌دهد و در جایگاه توییح مردم در جدایی‌شان از آن‌ها علیهم‌السلام است؛ چراکه [این جدایی] سببی برای غصب خلافت و دور کردن خلافت از دست کسانی شده که زمام اجرای امور به‌دستانشان است. این خبری طولانی است که به‌شکل مُرسل از اباعبدالله حسین علیه‌السلام در تحف العقول نقل شده است. کامل آن را ملاحظه کنید...»<sup>۲</sup>

۱. فتاوی‌الفقهیه، ج ۱، ص ۱۳ تا ۱۶.

۲. حاشیه‌المکاسب، ص ۹۴.

- محقق اصفهانی:

«از جمله آن‌ها سخن ایشان (علیه السلام) است: "زام اجرای امور و احکام به دست علمای الهی است که امینان حلال و حرام اویند..." و درباره آن آمده است که این روایت در تحف العقول نقل شده و سبک و سیاقش بر این دلالت دارد که مخصوص امامان (علیهم السلام) است و ظاهر این چنین است. کسانی که در آن ذکر شدند، عالمان به خدا هستند، نه علما به احکام خداوند. چه بسا منظور این است که ایشان (علیهم السلام) بر اساس اینکه واسطه فیض تکوینی و تشریحی هستند، زمام همه کارها در حقیقت به دستان خودشان (علیهم السلام) است و نه اینکه به صورت وضعی و قراردادی باشد.»<sup>۱</sup>

- میرزای نائینی:

«اما این سخن امام (علیه السلام): "زام اجرای امور به دست عالمان است" و این سخن ایشان: "علما وارثان پیامبران اند" و با توجه به اخباری که در علو شأن عالم ذکر شده، احتمال نزدیک این است که علما در این حدیث، همان امامان (علیهم السلام) باشند؛ همان طور که در خبر معروف است: "مُرکَّب علما مانند خون شهادت". به خصوص اینکه اطلاق خبر اول بر ولایت عامه است؛ پس قرینه‌ها بر این دلالت دارد که منظور از علما در این حدیث، امامان (علیهم السلام) هستند. اینان (علیهم السلام) همان امینان بر حلال و حرام خداوند هستند.»<sup>۲</sup>

- محقق ضیاء الدین عراقی:

«همان طور که سخن حضرت (علیه السلام): "زام اجرای امور به دست عالمان است" چه بسا به امام بازگردانده شود و هیچ اطلاق عامی در آن نیست که همه فقها را شامل شود.»<sup>۳</sup>

۱. حاشیه‌المکاسب، ج ۲، ص ۳۸۸.

۲. منیة الطالب، سید احمد خوانساری، ج ۲، ص ۲۳۳ تا ۲۳۴.

۳. شرح تبصرة المتعلمین، ج ۴، ص ۴۶۳.

- سید محسن حکیم:

«و سوم: [این حدیث] از اجمال و خلاصه‌گویی خالی نیست؛ به‌علاوه عالمان به خداوند غیر از عالمان به احکامی‌اند که موضوع بحث است...»<sup>۱</sup>

- سید خویی:

«... از جمیع مسائل آشکار می‌شود که منظور از علما، همان امامان علیهم‌السلام هستند. سخن ایشان علیهم‌السلام: "زام اجرای امور در دست عالمان الهی است" عالمان الهی جز ائمه علیهم‌السلام نیستند؛ بلکه غیر ایشان، عالمان به حلال‌وحرام از راه‌های ظاهری هستند و حتی با وجود پذیرفتن اینکه عالمان الهی، فقها را نیز شامل می‌شود، در این حدیث دلالتی بر این مدعا وجود ندارد؛ به این معنا که زمام جریان امور فقط در دست فقیه باشد؛ به‌طوری که اگر [فقیه] نباشد جریان کار متوقف می‌شود و این فقط در صورتی است که کار حلال‌وحرام بدون او متوقف شود...»<sup>۲</sup>

- محمدسعید حکیم:

«"زام اجرای امور و احکام به دست علمای الهی است که امینان حلال‌وحرام اویند...» و این حدیث از نظر سند واقعاً ضعیف است؛ به‌طوری که این روایت را از عوالی‌اللائی به‌شکل مُرسل در ضمن حدیث طولانی که متنش خالی از ضعف و آشفتگی نیست نقل می‌کند؛ به‌علاوه این اشکال نیز وجود دارد که از مُجمل و مختصربودن خالی نیست. از این حدیث، اینکه مقصود ائمه علیهم‌السلام است آشکار می‌شود؛ زیرا پس از سرزنش مردم به‌دلیل کوتاهی‌شان در دین و ترک امر به‌معروف و نهی ازمنکر، می‌فرماید: "... و مصیبت شما از مصایب همهٔ مردم سهمگین‌تر است؛ زیرا منزلت و مقام علمایی را از شما بازگرفته‌اند؛ چون زمام اجرای امور و احکام به دست عالمان الهی است که امینان بر حلال و حرام هستند. اما اینک مقامتان را از شما بازگرفته و ربوده‌اند، و اینکه چنین

۱. نهج‌الفقاهة، سید محسن حکیم، ص ۲۹۹.

۲. مصباح‌الفقاهة، ج ۳، ص ۲۹۰.

مقامی را از دست داده‌اید هیچ علتی ندارد جز اینکه از پیرامون حق پراکنده‌اید و دربارهٔ سنت پس از اینکه دلایل روشنی بر حقیقت و چگونگی آن وجود دارد، اختلاف کرده‌اید...  
". خصوصاً اینکه در آن، تعبیر علمای به خدا آمده، نه علمای به دین."۱

واقعاً روشن است که اختصاص داشتن این روایت به آل محمد (علیهم‌السلام) آن گونه که این علما درک کرده‌اند، دلیل آوردن سید کمال حیدری با این حدیث بر واجب بودن تقلید را در موضع استدلال کردن بر موضوع متشابهی قرار می‌دهد که برای دلالت و معنای مدنظر، محکم و قطعی نیست. حتی اگر از مطالبهٔ قطعی‌الصدور بودن آن نیز کوتاه بیاییم (در حالی که دانستیم این حدیث مُرسل و از نظر سند ضعیف است) بنده متوجه نمی‌شوم آیا این روایت، در دلالت داشتن بر وجوب تقلید از مجتهد، "صحیح و صریح" است که حیدری و دفترش در پاسخی که به پرسشگر داده‌اند، آن را مطرح کرده‌اند؟!  
و آیا این با امانت دینی و علمی سازگار است؟ در حالی که او تلاش می‌کند تا مقلدهایش را در این وهم‌وخیال بیفکند که وی عالمِ خدایی امین بر حلال و حرام است و مصداق قطعی روایت گفته‌شده است!

### حدیث «علما وارثان پیامبرانند»

مانند آنچه پیش‌تر از قطعی‌الصدور و قطعی‌الدلاله نبودن ارائه شد، سید حیدری مسئلهٔ متشابه دیگری را پیش می‌کشد که گمان می‌کند دلیل شرعی بر عقیدهٔ توهمی تقلید است؛ روایت «علما وارثان پیامبران‌اند».<sup>۲</sup>

۱. مصباح‌المنهاج، اجتهاد و تقلید، ص ۲۰۲.

۲. کافی، ج ۱، ص ۴۲.

برای تأکید بر اینکه او بر مسئله‌ای متشابه و غیرقطعی به‌عنوان دلیل استناد کرده است، به ارائه برخی از نظرات مجتهدان خواهیم پرداخت؛ کسانی که فهمیده‌اند این حدیث به آل‌محمد اختصاص دارد و به‌هیچ‌وجه بر تقلید از مجتهد دلالتی نمی‌کند.

میرزای نائینی:

«اما این سخن امام علیه السلام: "زام اجرای امور به‌دست عالمان است" و این سخن ایشان: "علما وارثان پیامبران‌اند" و با توجه به اخباری که در علو شأن علیم ذکر شده، احتمال نزدیک این است که علما در این حدیث، همان امامان علیهم السلام باشند...»<sup>۱</sup>

محقق اصفهانی:

«و به این صورت رد می‌شود: به احتمال قوی منظور از علما، امامان علیهم السلام هستند؛ همان طور که از معصومین علیهم السلام وارد شده است: "ما علما هستیم و شیعیان ما دانشجو و بقیه مردم خار و خاشاک‌اند." و اولوالعلم، اهل ذکر و مشابه آن‌ها که در کتاب آمده، به آن‌ها علیهم السلام تفسیر شده است. به‌علاوه اینکه این اخبار حاوی ارث، موروث را مشخص کرده‌اند که همان علم است؛ همان طور که در متن آمده است.»<sup>۲</sup>

سید خوبی:

«بلکه ممکن است آنچه از این اخبار اراده شده، این باشد که منظور از علما، امامان و اوصیا علیهم السلام هستند؛ زیرا آنان به‌معنای واقعی علما هستند. با وجود دلالت این اخبار بر اینکه علما به‌عنوان وارثان پیامبران می‌توانند در اموال و جان‌های مردم دخل و تصرف کنند، در این احادیث دلالتی وجود ندارد که [این خصوصیت] برای فقیه نیز ثابت شده باشد. آری، در این سخن معصومین علیهم السلام که "ما علما هستیم و شیعیان ما دانشجو هستند" دلیل محکمی وجود دارد؛ بنابراین امکان این ادعا وجود دارد که در هر روایتی که علما ذکر

۱. منیة الطالب، سید احمد خوانساری، ج ۲، ص ۲۳۳ تا ۲۳۴.

۲. حاشیه علی المکاسب، ج ۲، ص ۳۸۵.



شده‌اند، منظور از آن، امامان (علیهم السلام) است؛ مگر اینکه قرینه‌ای خلاف آن وجود داشته باشد...»<sup>۱</sup>

محمدسعید حکیم:

«... بلکه چه بسا منظور از حدیث اول و دوم، معصومین (علیهم السلام) هستند؛ یعنی "علمای وارثان پیامبران اند" و "علمای امت من مانند پیامبران بنی اسرائیل هستند"؛ چراکه آن‌ها همان علمای حقیقی هستند که هرآنچه را که نزد پیامبران بوده است به ارث برده‌اند؛ همان طور که آنچه در خبر ابوالبختری از امام صادق (علیه السلام) است با آن تناسب دارد... و با توجه به متون بسیار این مطلب ظاهر و آشکار است.»<sup>۲</sup>

وقتی این سخنان برای ما روشن می‌شود، متشابه‌بودن و محکم‌نبودن استدلال سید حیدری را خواهیم شناخت و روشن است که آنچه سید احمدالحسن (علیه السلام) از آن‌ها مطالبه کرده، باقی و پابرجاست؛ یعنی دلیل قطعی‌الصدور و قطعی‌الدلاله بر عقیده تقلیدی که برای مردم بیانش می‌کنند.

## توقفی کوتاه با وراثت مورد ادعا و ارزیابی آن

ارث‌بردن مراجع از پیامبران - که سید حیدری و دیگران به‌عنوان دلیلی بر واجب‌بودن تقلید ارائه می‌کنند - به دو صورت قابل تصور است:

اول، ارث مادی مانند مال و ثروت؛ و مشخص است که طبقه‌های ارث‌بری که در کتاب خدا و سنت جانشینان پاکش مشخص شده است این افراد را شامل نمی‌شود با اینکه

۱. مصباح‌الفقاهة، ج ۳، ص ۲۸۹.

۲. مصباح‌المنهاج، تقلید، ص ۱۹۹.

می‌بینیم آن‌ها به ناحق بر این مال چنگ اندازی کرده‌اند مالی که مالک حقیقی‌اش امامی از آل محمد علیهم‌السلام است. ولی یقیناً آنان چنین معنایی را از این حدیث قصد نمی‌کنند.

دوم، ارث معنوی مانند علم و وظیفه‌ای که پیامبران به انجام می‌رسانند؛ و ارث‌بردن مجتهدان از آنان علیهم‌السلام به‌نظر برخی از مجتهدان- به این معناست که این امور به آنان منتقل شده است و به این معنا، آن‌ها وارثان ایشان علیهم‌السلام شده‌اند؛ به عبارت دیگر: کسی که چنین رویکردی را باور دارد، میان دو گونه ارث‌بردن تفاوت قائل شده است؛ یعنی هر انسانی (مجتهد) می‌تواند وارث معنوی پیامبران و خلفای خداوند باشد و در عین حال وارثِ نَسَبیِ آنان نباشد.

حال اگر این طرز تفکر را به قرآن کریم عرضه کنیم خواهیم دید که به‌طور کلی و جزئی مردود است؛ زیرا کسی که در آیات قرآن تدبیر و اندیشه کند، می‌بیند که به‌هیچ‌وجه میان وارث معنوی و نَسَبی برای خلیفه خداوند تفاوتی قائل نمی‌شود؛ چه این خلیفه، پیامبر باشد، چه فرستاده باشد و چه امام. قرآن کریم بیان می‌کند که وارث معنوی هر خلیفه و جانشین الهی، همان وارث نَسَبی اوست که از سوی خداوند سبحان و از میان سایر فرزندان او برگزیده شده است. سنت خداوند به این ترتیب جریان داشته و دارد و هیچ تغییر و تبدیلی در آن نیست و از اولین خلیفه الهی بر این زمین تا آخرین خلیفه، به همین صورت بوده است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ \* ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup> (خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داد \* فرزندان که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست).

و این برگزیدن، دلیلی برای به ارث‌بردن علم الهی از خداوند (ارث‌گذار حقیقی) بوده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ

وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يَأْذِنُ اللَّهُ ذَلِكِ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿۱﴾ (سپس کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیده بودیم به میراث دادیم. بعضی بر خود ستم کردند و بعضی راه میانه را برگزیدند و بعضی به فرمان خدا در کارهای نیک پیشی گرفتند و این است بخشایش بزرگ).

بنابراین از نظر ما «ارث‌دهنده = خداوند سبحان»، «وارث = جانشین خداوند» و «ارث = علم الهی» است. این حقیقت به شکل واقعی‌اش است؛ به همین دلیل می‌بینیم خداوند سبحان، نخستین خلیفه و جانشین خودش روی این زمین را با علم به همه نام‌ها مجهز کرده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>۲</sup> (و تمام نام‌ها را به آدم بیاموخت؛ سپس آن‌ها را به فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گویید از اسامی این‌ها به من خبر دهید).

علم الهی همان چیزی است که آدم (علیه السلام) برای وصی پس از خود به ارث نهاده، و به همین صورت ادامه داشته است.

از امام رضا (علیه السلام) در حدیثی روایت شده است که فرمود: «سپس وقتی پیامبری نوح به پایان رسید و روزگارش تکمیل شد، خداوند عزوجل به او وحی فرمود: ای نوح! پیامبرانی که به پایان رسید و روزگارت کامل شده است. علمی را که نزد توست و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را در نسل فرزندانت، نزد سام قرار بده؛ همان طور که این علم را از هیچ‌یک از خانه‌های پیامبرانی که بین تو و آدم بوده‌اند منقطع نکرده‌ام...»<sup>۳</sup>

علم الهی به همه نام‌ها یا «هرچیزی»، همانی است که منظور سلیمان (علیه السلام) در این آیه است: ﴿وَوَرَّثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنَظِقَ الطَّيْرِ وَ أوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ

۱. فاطر، ۳۲.

۲. بقره، ۳۱.

۳. کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ص ۲۱۵ و ۲۱۶.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ﴿۱﴾ (و سلیمان از داوود به ارث برد و گفت: ای مردم، به ما زبان مرغان آموخته و از هر چیزی به ما داده شده که این همان برتری و نعمت آشکار است). و این همان فضل آشکار الهی است که از جمله آن علم به زبان پرندگان است؛ همان طور که قرآن برای ما درخواست برای یک وارث توسط زکریا علیه السلام را حکایت می کند که از او به ارث ببرد، با این سخنش: ﴿... فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا \* يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا﴾<sup>۲</sup> (... مرا از جانب خود فرزندی عطا فرما \* که میراث بر من و میراث بر خاندان یعقوب باشد و او را، ای پروردگار من، شایسته و پسندیده گردان). قطعاً تلاش زکریا پیامبر این نبود که وارثی برایش باشد تا از او درهم و دینار به ارث ببرد (چنین نسبتی از او بسی به دور است)؛ بلکه او خواستار وارثی معنوی بود تا در بهدوش کشیدن رسالت خداوند و علم و حکمت و راههای هدایتش برای آفریدگان، از او به ارث ببرد.

﴿يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾ (که میراث بر من و میراث بر خاندان یعقوب باشد): خاندان یعقوب از پدرشان یعقوب چه چیزی به ارث بردند؛ همین طور پیش از او، اسحاق و پیش از او، ابراهیم علیه السلام؟!!

حق تعالی می فرماید: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ﴾<sup>۳</sup> (و اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و در فرزندان او پیامبری و کتاب نهادیم)؛ بنابراین این ارث، پیامبری و علم الهی است.

حق تعالی می فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيَتِّمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ

۱. نمل، ۱۶.

۲. مریم، ۵ و ۶.

۳. عنکبوت، ۲۷.

حَكِيمٌ»<sup>۱</sup> (و این گونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند و تعبیر خواب‌ها را به تو می‌آموزد و همچنان که نعمت خود را پیش از این بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرده بود، بر تو و خاندان یعقوب هم تمام می‌کند که پروردگارت دانا و حکیم است).

و این همان چیزی است که آل محمد پاک و طاهر (درود خداوند بر همه ایشان) به ارث بردند.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «... ﴿وَأْتِ دَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾ (و حق خویشاوندان را ادا کن) و منظور از آن، علی (علیه السلام) است که حق او وصیت است که برای او قرار داده شده و نام اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت.»<sup>۲</sup>

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «هیچ‌کسی از این امت با آل محمد (علیهم السلام) قیاس نمی‌شود و به هیچ‌وجه آنان با کسی که نعمشان بر او جریان دارد، مساوی نیستند. آنان اساس دین و ستون یقین هستند. غلوکننده باید به سوی آنان بازگردد، و بعدی به آنان ملحق می‌شود. خصیصه‌های حق ولایت فقط برای آنان است و وصایت و وراثت فقط در آنان است.»<sup>۳</sup>

«در آنان است»؛ یعنی وراثت به آنان (علیهم السلام) اختصاص دارد؛ همان طور که وصیت به آنان اختصاص دارد و وراثت (میراث علم و آثار علم پیامبری) همان است که وارث حقیقی علی (علیه السلام) یعنی فرزندش صادق (علیه السلام) در حدیث پیشین به آن اشاره می‌فرماید. به همین دلیل غریب و دور از ذهن نیست که زیارت حسین (علیه السلام) «زیارت وارث» نامیده می‌شود.

جدانبودن وارث «معنوی» و وارث «نسبی» برگزیده‌شده از میان فرزندان خلیفه خداوند که جانشین او می‌شود و از او به ارث می‌برد، نکته‌ای واضح در دین خداوند، و سنت الهی ثابت است؛ به همین دلیل می‌بینیم که آل محمد (درود خداوند بر ایشان) با روایات بسیاری

۱. یوسف، ۶.

۲. غایة المرام و حجة الخصام، ج ۴، ص ۲۶۸.

۳. نهج البلاغه؛ و بحار الانوار به نقل از آن، ج ۲۳، ص ۱۱۷.

بر این حقیقت تأکید می‌ورزند.

صدوق با سندش از عبدالعلی بن اعین روایت کرده است: شنیدم اباعبدالله علیه السلام می‌فرمود: «خداوند عزوجل، وصیت را به علی علیه السلام اختصاص داد و برایش برگزید، و همین طور گرفتاری‌هایی را که دچارش می‌شود؛ پس حسن و حسین علیهما السلام به این مطلب اقرار کردند؛ سپس وصیت او به حسن [رسید]، و [سپس] تسلیم‌شدن آن از حسن به حسین [صورت پذیرفت]، تا امر به حسین رسید؛ به طوری که هیچ‌کس در اینکه کسی در وصیت از او پیشی بگیرد با او منازعه‌ای ندارد، و علی بن حسین -یا این سخن خداوند: ﴿وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> (به حکم کتاب خدا، خویشاوندان به یکدیگر سزاوارترند و خدا بر هر چیزی داناست) - مستحق آن است. و پس از علی بن حسین در کسی جز اعقاب و اعقاب اعقاب نیست.»<sup>۲</sup>

حال که این را دانستیم، بسیار طبیعی است که بر اساس این سنت الهی، صاحب پرچم هدایت در آخرالزمان و کسی که امور بزرگ را پاسخ می‌دهد، (یعنی کسی که میراث علم و آثار علم پیامبری را دارد) از اهل بیت مهدی علیه السلام و به طور خاص فرزند او باشد. این همان مطلبی است که وصیت مقدس و دیگر روایات شریف بر آن تصریح می‌فرمایند. با توضیحات ارائه‌شده، پرسیدن یک سؤال از هرکسی که مقلدانش را قانع کرده که او وارث پیامبران است، ضروری است. این پرسش: آیا در سنت خداوندی که کتاب خدا و سخن خلفا و جانشینانش توضیح داده‌اند، تغییری ایجاد شده است؛ به طوری که شما چنین تصور می‌کنید که وارثان خلفای خداوند هستید، به جای اینکه وارث، مردی از فرزندان خلیفه خدا باشد؟! و چه هنگامی این تغییر در خط سیر سنت الهی به وجود آمده و با چه دلیلی صورت پذیرفته است؟!

۱. انفال، ۷۵.

۲. علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۰۷.

پس از اینکه دانستیم آنان دستانشان از هرگونه دلیلی بر این وراثت جعلی و توهمی خالی است، حقیقتی که آشکارا روشن شده، این است که حداقل توصیف این عمل و پندار آنان، انقلاب و کودتا علیه وارث حقیقی موعود و بسیج کردن برای پذیرفتن دعوت الهی اوست، وقتی که آن حضرت شروع به دعوت خود کند؛ و این دقیقاً همان نتیجه‌ای است که امروز به دست آمده است. و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

### حدیث: «نگاه کردن به صورت عالم عبادت است»

روایت دیگری هست که با عقیده تقلید از مجتهد به معنای امروزی اش هیچ ارتباطی ندارد: «نگاه کردن به صورت عالم عبادت است.» این روایت را در ضمن روایاتی به حساب می‌آورم که طبق تعبیر حیدری و دفترش جزو روایات «صحیح و صریحی» است که بر تقلید دلالت دارد؛

ولی اصلاً به چه شکلی می‌توان این حدیث را دلیلی بر تقلید قلمداد کرد؟

حیدری می‌گوید: «و از سویی دیگر، به تمسک جستن به علما و پرسیدن از ایشان تشویق کرده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup> (پس اگر خود نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید). حتی نگاه به صورت عالم را عبادت قرار داده است تا به مراجعه و گرفتن از او تشویق کند.»<sup>۲</sup>

این متن روایت به همان صورتی است که شیخ صدوق رحمته الله نقل کرده است: «نگاه به کعبه عبادت است، نگاه به والدین عبادت است، نگاه در مُصحف بدون خواندن آن عبادت

۱. نحل، ۴۲.

۲. فتاوی الفقیهیه، ج ۱، ص ۱۶.

است، نگاه به صورت عالم عبادت است و نگاه به آل محمد (علیهم السلام) عبادت است.»<sup>۱</sup>  
 در واقع نمی دانم حیدری چگونه از این روایت دلالت بر تقلید را به شکلی قطعی -آن گونه که پیش فرض است- برداشت کرده است؟! و آیا او مطلب تازه‌ای به ما هدیه می‌دهد؟! مثل واجب بودن تقلید از والدین؛ همچنین گرفتن دین از آنها؟! زیرا نگاه به آنان نیز عبادت است دقیقاً مثل نگاه به صورت عالم!

حقیقت این است برای یک محقق چنین امکانی وجود ندارد که برای تقلید در دوران اخیر، دلیلی شرعی را متصور شود و همان طور که پیش تر دیدیم حتی به شکلی بعید هم نمی‌بیند که یادی از این استدلال حیدری به میان آمده باشد. نهایت آنچه می‌توان گفت بدون در نظر گرفتن اینکه نگاه به عالم مدنظر در این روایت چه کسی است و چه صفاتی دارد و... این است که برخی از فقهای شیعه، نگاه به عالم و والدین را در ضمن امور مستحبی قرار داده‌اند؛ به‌عنوان مثال شیخ حر عاملی در کتاب «وسائل» بابی را به این مسئله اختصاص داده و در آن، روایت مُرسَل گفته‌شده شیخ صدوق را روایت کرده است:

۱۶۶- باب استحباب نگاه به والدین، به مُصحف و به صورت عالم:

۱. محمد بن علی بن حسین می‌گوید: «نگاه به کعبه عبادت است، نگاه

به والدین عبادت است، نگاه در مُصحف بدون خواندن آن عبادت است، نگاه به

صورت عالم عبادت است و نگاه به آل محمد (علیهم السلام) عبادت است.»<sup>۲</sup>

همان طور که فاضل هندی که در شرح وصیت علامه حلی به فرزندش، این حدیث را نقل می‌کند، عبادت را مخصوص به نگاه کردن به عالمی می‌داند که بیننده را به یاد آخرت می‌اندازد و در نتیجه بار تربیتی دارد. او می‌گوید: «... او نگاه کردن به صورت عالم را عبادت قرار داده است. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «منظور، عالمی است که اگر

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۵.

۲. وسائل الشیعة (آل البیت)، ج ۱۲، ص ۳۱۲.



او را بینی تو را به یاد آخرت می‌اندازد و هرکس برخلاف این باشد، نگاه کردن به او فتنه و آزمایش است.»<sup>۱</sup>

ولی این چه ارتباطی با واجب بودن تقلید از مجتهد و دین‌داری بر اساس نظرات او دارد؟!

به‌علاوه متوجه نمی‌شوم از چه زمانی روایاتِ مُرسَلِ وارد شده در مستحبات و امور اخلاقی و تربیتی -روایاتی که آن‌گونه که آن‌ها می‌گویند طبق قاعدهٔ تسامح<sup>۲</sup> در ادلهٔ سنت‌ها به آن‌ها عمل می‌کنند- از دید سید حیدری، دلایلی قطعی و محکم بر عقیدهٔ واجب بودن تقلید از غیر معصوم شده است؟!

بی‌هیچ شک و تردیدی این نوع استدلال، برای هر مُنصِفی، خالی بودن دست آن‌ها را از دلیل شرعی محکم و قطعی (قطعی‌الصدور و قطعی‌الدلاله) نشان می‌دهد؛ دلیلی که خود آنان در چنین مسائلی شرط می‌کنند و حال آنکه این همان چیزی است که سید احمد الحسن (علیه السلام) از آن‌ها درخواست کرده است؛ در حالی که هیچ رنگ‌وبویی از چنین دلایلی در کلمات سید حیدری و دفترش تاکنون ندیده‌ایم.

## احادیث ارجاع شیعیان توسط ائمه به برخی اصحابشان

روایاتی در خصوص ارجاع شیعیان توسط امامان (علیهم‌السلام) به برخی از اصحاب و وکیلانشان وارد شده است؛ از جمله روایات زیر:

- از علی بن مُسیّب همدانی نقل شده است: به امام رضا (علیه السلام) عرض کردم بُعد مسافت بر

۱. کشف‌اللثام، ج ۱۱، ص ۵۳۶.

۲. یعنی آسان‌گیری در مدارک روایاتی که حکایت‌گر آداب و اعمال مستحبی است. (مترجم)

من دشوار است و همه وقت نمی‌توانم به‌سوی شما بیایم. آموزه‌های دینم را از چه کسی دریافت کنم؟ ایشان علیه السلام فرمود: «از زکریا بن آدم قمی که بر دین و دنیا امین است.» وقتی بازگشتم نزد زکریا بن آدم رفتم و هر آنچه را نیاز داشتم از او پرسیدم.<sup>۱</sup>

- شعیب عرقوفی می‌گوید به اباعبدالله امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه بسا نیازمند باشیم که از چیزی سؤال کنیم؛ از چه کسی بپرسیم؟ فرمود: «باید به اسدی مراجعه کنی؛ یعنی ابوبصیر.»<sup>۲</sup>

- احمد بن اسحاق می‌گوید از ابوالحسن امام هادی علیه السلام پرسیدم و به ایشان عرض کردم: با چه کسی تعامل داشته باشم؟ از چه کسی بگیرم و سخن چه کسی را بپذیرم؟ فرمود: «عمری معتمد من است. آنچه از جانب من به تو رساند حقیقتاً از من است و هرچه از جانب من به تو گوید، قول من است؛ از او بشنو و اطاعت کن که او معتمد و امین است...»<sup>۳</sup>

و ابوعلی به من خبر داده است که از امام عسکری علیه السلام مانند این سؤال را پرسیدم و ایشان علیه السلام فرمود: «عمری و فرزندش معتمد هستند؛ بنابراین آنچه آن‌ها از طرف من برای شما انجام داده‌اند از طرف من انجام می‌دهند و آنچه به تو گفته‌اند از طرف من می‌گویند. پس به آنان گوش بسپار و از آنان اطاعت کن؛ چراکه آنان معتمد و امین هستند.»<sup>۳</sup>

و سایر احادیث.

سید کمال حیدری و برخی دیگر گمان می‌کنند که امثال این روایات، امروز بر واجب‌بودن تقلید از مجتهد دلالت می‌کند. او می‌گوید: «امامان اهل‌بیت علیهم السلام مردم هر سرزمین را متوجه تقلید از فقه‌های مکتب خود می‌کردند و اینکه به آنان مراجعه کنند و هیچ عذر و بهانه‌ای را برای مردم برای تسامح و سهل‌انگاری در این کار روا نمی‌دانستند.»

۱. وسائل الشیعة (آل‌البیت)، ج ۲۷، ص ۱۴۶.

۲. وسائل الشیعة (آل‌البیت)، ج ۲۷، ص ۱۴۶.

۳. کافی، ج ۱، ص ۳۳۰.

این استدلال بر این تصور بنا نهاده شده است که ارجاع برخی از شیعیان در زمان امامان و توسط آن‌ها (علیهم‌السلام) به امثال زراره، ابان، ابوبصیر، زکریا بن آدم و سفیرانی مانند عمری و فرزندش در گذشته، مانند ارجاع دادن به کمال حیدری و صادق شیرازی و امثال آن‌ها در این روزگار است!

پیش از هر چیز باید دلیل ارجاع دادن برخی از شیعیان در زمان امامان (علیهم‌السلام) به افرادی مشخص توسط ایشان (علیهم‌السلام) را بدانیم. برخی از روایاتی که دلیل این ارجاع دادن را بیان می‌کنند تقدیم می‌شود:

مفضل بن عمر می‌گوید: روزی از امام صادق (علیه السلام) در حالی که فیض بن مختار به محضر ایشان وارد شده بود، شنیدم که می‌فرمود: «اگر حدیث ما را می‌خواهی، باید به این شخصی که نشسته است مراجعه کنی.» و به مردی اشاره کرد. از یارانمان پرسیدم. آنان گفتند: او زراره بن اعین است.<sup>۱</sup>

یونس بن عمار می‌گوید: به اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) عرض کردم که زراره از اباجعفر (علیه السلام) روایت کرده است: «با وجود مادر، پدر، پسر و دختر، هیچ‌کس از مردم ارثی نمی‌برد؛ مگر شوهر یا همسر.» امام صادق (علیه السلام) فرمود: «اما درباره روایتی که زراره از ابوجعفر نقل کرده است، جایز نیست آن را رد کنم [پس تو جایز نیستی آن را رد کنی].»<sup>۲</sup>

از ابوبصیر روایت شده است که امام صادق (علیه السلام) در حدیثی به او فرمود: «اگر زراره و امثال او نبودند گمان می‌کنم احادیث پدرم (علیه السلام) از بین می‌رفت.»<sup>۳</sup>

از جمیل بن دراج روایت شده است: شنیدم اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) می‌فرمود: «بشارت باد متواضعان را به بهشت: بُرید بن معاویه عَجلی، ابوبصیر لیث بن بختری مرادی،

۱. اختیار معرفة الرجال، ص ۲۱۸ و ۲۱۹.

۲. اختیار معرفة الرجال، ص ۲۱۷.

۳. رجال کشی، ج ۱، ص ۳۴۵، ح ۲۱۰.

محمد بن مسلم و زراره؛ چهار برگزیدهٔ امینان خداوند بر حلال و حرامش. اگر اینان نبودند آثار پیامبری از بین می‌رفت و مُندرس می‌شد.»<sup>۱</sup>

از ابو حمزه از ابو جعفر امام باقر علیه السلام در حدیثی به حسن بصری روایت شده است: «... ما همان قریبه‌هایی هستیم که خداوند در آن‌ها برکت داده است؛ و این همان سخن خداوند عزوجل است برای کسانی که به فضیلت ما اقرار کرده‌اند؛ آنجا که آنان را فرمان داده تا به سوی ما بیایند. می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً﴾ (میان آن‌ها و قریه‌هایی که برکت داده بودیم، قریه‌هایی آباد و بر سر راه پدید آوردیم). قریه‌های آشکار، فرستاده‌ها و ناقلین از جانب ما به سوی شیعیان ما و فقهای شیعیان ما به سوی شیعیان ما هستند.»<sup>۲</sup>

از ابراهیم بن عبدالحمید نقل شده است: امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند زرارة بن اعین را رحمت کند؛ اگر زراره و افرادی شبیه او نبودند، احادیث پدرم علیه السلام مُندرس و کهنه می‌شد.»<sup>۳</sup>

از جمیل بن دراج نقل شده است: اباعبدالله امام صادق علیه السلام مردی را در حدیثی مذمت کرد و فرمود: «خداوند روحش را پاک نکند و افرادی شبیه او را نیز پاک نکند. او از گروه‌هایی می‌گوید که پدرم علیه السلام آنان را امین بر حلال و حرام خداوند قرار داد و صندوقچهٔ علمش بودند. امروز هم آن‌ها در نظر من امانت‌دار اسرارم و یاران حقیقی پدرم هستند؛ اگر خداوند برای مردم زمین بدی بخواهد، آن بدی را به واسطهٔ ایشان از آنان دور می‌گرداند. آنان -چه زنده و چه مرده- ستارگان شیعیان من هستند. آنان کسانی هستند که یاد پدرم علیه السلام را زنده کردند. خداوند به واسطهٔ آن‌ها هر بدعتی را آشکار می‌کند و سوءاستفادهٔ باطلان و

۱. وسائل الشیعه (آل‌البيت)، ج ۲۷، ص ۱۴۲.

۲. وسائل الشیعه (آل‌البيت)، ج ۲۷، ص ۱۵۲.

۳. وسائل الشیعه (آل‌البيت)، ج ۲۷، ص ۱۴۴.

تأویل غلوکنندگان را از این دین بازمی‌دارد.» سپس گریان شد. عرض کردم: آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: «آن‌ها کسانی هستند که درود و رحمت خداوند بر ایشان است؛ چه زنده و چه مرده‌شان: برید عجلی، ابوبصیر، زراره و محمد بن مسلم.»<sup>۱</sup>

معتقدم همین قدر کفایت می‌کند که ارجاع‌دادن به این گروه پاکِ اندک -خداوند رحمتشان کند- به این دلیل است که آنان راویان از معصومین (علیهم السلام) بوده‌اند؛ کسانی که آنان را امین و بر حلال و حرام، حافظ قرار دادند و در آموزه‌های مختلف دینی، آنان را واسطه‌هایی در نقل کردن احادیث به سایر شیعیان قرار دادند. به همین دلیل اگر آن‌ها نبودند آثار پیامبری مُندرس و کهنه می‌شد؛ همان طور که ایشان (علیهم السلام) دربارهٔ آنان -خداوند رحمتشان کند- چنین فرموده‌اند.

دربارهٔ سفیران نیز وضعیت همین گونه است. عمری و فرزندش در رساندن، بیان و نقل کردن سخن امام (علیه السلام) به دیگر شیعیان، معتمد بودند و شنیدن و اطاعت کردن از آنان در حقیقت شنیدن و اطاعت کردن از خود امام (علیه السلام) و برگرفتن از این افراد، برگرفتن از امام (علیه السلام) بوده است و آن‌ها فقط واسطه‌ای برای منتقل کردن منظور آن حضرت (علیه السلام) بوده‌اند و از قرار معلوم این وضعیت شیعه در زمان غیبت صغری بوده است.

روشن شد که ارجاع‌دادن امامان (علیهم السلام) به این افراد پاک و طیب -خداوند رحمتشان کند- امری از جانب آن‌ها برای تقلید از آنان و وجوب‌گرفتن نظراتشان و دین‌داری به واسطهٔ آن‌ها نبوده است تا سید حیدری -آن‌گونه که او و امثال او چنین متوهم شده‌اند- واجب بودن تقلید مجتهدان امروزی را عطف به آن کند! بلکه این ارجاع‌دادن فقط به دلیل گرفتن سخن معصوم (علیه السلام) از آنان بوده است و همان طور که واضح و روشن است، سخنانی بوده که امام نزد آنان به امانت گذاشته بوده و آنان را حافظ و امین خود شمرده است؛ بنابراین همان طور که برای هر کسی که چشمی برای دیدن دارد واضح و آشکار است، اگر چیزی به نام تقلید از

شیعه در آن زمان بوده است، تنها برای معصوم (علیه السلام) بوده و نه برای کسی غیر از او. پیش تر دانستیم که راوی حدیث و ناقل آن، یک مطلب است و مجتهد امروزی بودن مطلبی دیگر و حداقل راوی فقط سخنی را که از امام (علیه السلام) شنیده است، نقل می‌کند؛ در حالی که مجتهد این‌گونه نیست؛ بلکه همان طور که معروف است نظر خود را در سخن امام (علیه السلام) اعمال می‌کند.

سید خوبی پس از توفیق «اما در حادثه‌هایی که اتفاق می‌افتد...» می‌گوید:

«در ظاهر، ارجاع دادن به راویان حدیث از این نظر است که آن‌ها راویان حدیث هستند، نه به این دلیل که مجتهد هستند و نسبت میان راوی و مجتهد، نسبت عموم من وجه (عام به خاص) است... و این نباید با ارجاع دادن به راویان آحاد (چندین راوی خاص) مقایسه شود؛ مانند ارجاع دادن به محمد بن مسلم یا یونس بن عبدالرحمان یا زکریا بن آدم و دیگران که طبق آنچه در اوایل این کتاب بیان کردیم به شخص آنان مراجعه می‌شده است. تفاوت روشن است و بر هیچ هوشیاری پوشیده نیست.»<sup>۱</sup>

و می‌گوید:

«... مراجعه به مجتهد فقط به این دلیل است که او اهل خبره و آگاهی است و اینکه رأی و نظرش در جایز بودن مراجعه به او دخالت دارد، نه به این دلیل که او راوی حدیث است.»<sup>۲</sup>

حتی اگر سید حیدری و امثال او سخن سید خوبی را به شکل یقینی نپذیرند و آن را احتمالی بیش ندانند، ولی همین هم برای ساقط شدن استدلال به روایات ارجاع دادن برای تقلید کفایت می‌کند؛ زیرا همان طور که روشن است قطعیت و محکم بودن دلیل آوردن با آن را ساقط می‌کند.

۱. کتاب اجتهاد و تقلید، ص ۳۵۸.

۲. کتاب اجتهاد و تقلید، ص ۹۸.

حیدری توهم دیگری را در ذهنش خطور داده، می‌گوید: فتوادادن در آن زمان همان کاری است که امروزه مجتهدان انجام می‌دهند و در نتیجه پذیرفتن این فتوادادن‌ها توسط شیعه، همان تقلیدی است که هم‌اکنون مقلدها انجام می‌دهند؛ مانند سخن امام صادق (علیه السلام) به ابان بن تغلب: «در [مسجد] مجلس مدینه بنشین و به مردم فتوا بده. دوست دارم در شیعیانم فردی همانند تو را ببینم.»<sup>۱</sup>

پاسخ: فتوادادنی که در حق برخی یاران از امامان (علیهم السلام) آمده -همان طور که بیان کردیم- نقل کردن روایاتی است که آن‌ها امانت‌دارش بوده‌اند و در نتیجه پذیرفتن دیگر شیعیان از آنان در حقیقت پذیرفتن سخن امام (علیه السلام) است، نه چیزی دیگر؛ و این سخنی است که بزرگان شیعه نیز به آن اذعان دارند.

برخی از سخنان آنان:

شیخ محمدحسین غزوی اصفهانی:

«اما اخباری که بر جایز بودن فتوا و استفتا دلالت دارد، با وجود اینکه بهترین [دلایل] در این باب بوده است، ولی فتوادادن در زمان‌های نخستین با نقل کردن خبر بود. انتشار احکام در زمان پیامبر و امام (علیه السلام) با نقل اخبار و آثار بوده است، نه با اِعمال رأی و نظر. به همین دلیل فقط بر حجیت خبر دلالت دارد؛ پس دقت کنید.»<sup>۲</sup>

سید خوبی:

«تَفَقُّه در زمان معصومین (علیهم السلام) به این سختی موجود در زمان ما نبوده است. این وضعیت از بسیار بودن روایات و تعارض آن‌ها در عبادات و اندک‌بودنشان در معاملات ناشی شده بود. راویان گذشته -از آنجا که افرادی سخن‌ور بوده‌اند- همین که حدیث را می‌شنیدند و آن را حفظ می‌کردند، بر آنان لفظ فقیه اِطلاق می‌شد. آن‌ها معانی سخن

۱. رجال نجاشی، ص ۷ و ۸.

۲. نهاية الدرایة فی شرح الکفایة، شیخ محمدحسین غروی اصفهانی، ج ۳، ص ۴۶۶.

معصومین علیهم السلام را می‌فهمیدند و همان طور که از ایشان علیهم السلام وارد شده است آن‌ها فقیه بودند: «اگر معانی سخن ما را بدانید، شما فقیه‌ترین مردم هستید.» آن‌ها در آنچه از امامان علیهم السلام نقل می‌کردند فقیه بودند...<sup>۱</sup>

از سویی دیگر، مقایسهٔ مجتهدان با یاران امامان علیهم السلام قیاس مع الفارق است؛ نه فقط به این دلیل که آن‌ها [یعنی یاران امامان] ناقلانی از مطالب به امانت گذاشته شده از آل محمد علیهم السلام در نزدشان بوده‌اند و اینان (یعنی مجتهدان) طبق نظر خود عمل می‌کنند؛ بلکه به این دلیل که یاران امامان به صراحت نام برده شده‌اند و حال آنکه مجتهدان چنین نیستند. این فرض حتی اگر به شکل قطعی به عنوان شرطی برای روایات ارجاع برای تقلید پذیرفته نشود، ولی قطعاً باعث می‌شود مقایسهٔ مجتهدان امروز با آن عدهٔ امانت‌دار و حافظ [ائمه] قیاسی نامحکم و نامطمئن محسوب شود.

سید محمدسعید حکیم می‌گوید:

«پنجم: متون بسیاری که در ارجاع‌دادن امامان علیهم السلام به اشخاصی از یاران خود وارد شده است... و در آن، مجالی برای گسترش مصداق این متون وجود ندارد؛ زیرا از قرار معلوم ارجاع‌دادن آن‌ها علیهم السلام تنها به دلیل اعتمادی بوده که ائمه علیهم السلام به دین آن شخص داشتند و نیز به دلیل علم آن شخص بوده است، نه از آن‌رو که یک مطلب از هر راهی که ممکن بوده باشد برای آن شخص اثبات شده باشد، بدون در نظر گرفتن گواهی معصومین علیهم السلام بر آنان.

این گسترش مصداق فقط متوجه کسی می‌شود که آنان علیهم السلام به او اعتماد و وثاقت دارند، نه به کسی که مکلف به او به عنوان منبع کلام و آورندهٔ سیره اعتماد داشته باشد. این متون در جایگاه تأیید و امضای سیرهٔ عقلا در مراجعه‌دادن جاهل به عالم قرار ندارند و حتی در جایگاه بیان قضیهٔ تعبُّدی محض به خصوص به عنوان منبع آن- از تفکری که ما

۱. مصباح‌الاصول، تقریر بحث سید خوبی توسط بهسودی، ج ۱، ص ۲۱۳.



بر آن هستیم بسی به دور است. به همین دلیل گواهی‌های مذکور باعث تقدّم این افراد ذکرشده، بر مجتهدان دیگر در حق عوام می‌شود. یک فرد عامی نمی‌تواند با وجود امکان رجوع به آن‌ها به شخص دیگری مراجعه کند؛ بلکه آن شخص معتمد به سبب ائمه (علیهم‌السلام) همچون مجتهدی می‌شود که نمی‌توان به هیچ کس دیگری به غیر از او مراجعه کرد؛ چراکه او از حجت‌های خاصی است که برایش منصوب شده است. حتی برتری دادن فتوای آنان بر آنچه مجتهد مبتنی بر ادله استنباط کرده است - حتی در حق خودش - بعید نیست و این به دلیل آشکارشدن گواهی‌های مذکور در حق آنان است که به آن شخص مجتهد رسیده است؛ حتی اگر راهی که آن‌ها پیموده‌اند بر او پوشیده باشد و اجتهاد آنان با وجود این گواهی‌های مذکور در حقشان - مانند اجتهاد او نیست...»<sup>۱</sup>

به هر صورت مقایسه مجتهدان امروزی با وضعیت یاران امامان یا سفیران (خداوند رحمتشان کند) به عنوان دلیلی برای واجب بودن تقلید با این پندار که امضای معصوم برای آن‌ها همانند امضا و تأییدی برای مجتهدهاست صحیح نیست؛ همچنین این استدلال پا را فراتر از استدلال به موضوعی متشابه و غیرقطعی نمی‌گذارد؛ بلکه همان طور که دانستیم برای خلاف آن، قطع و یقین وجود دارد.

سید خمینی (رحمته‌الله) می‌گوید:

«... این اختلاف بسیاری که بین فقها در فتوا می‌بینیم، گمان نمی‌کنم در زمان امامان (علیهم‌السلام) بوده باشد و همان طور که پوشیده نیست از امضا و تأیید رجوع در آن زمان نمی‌توان چنین برداشت کرد که امضا و تأییدی برای این زمان نیز بوده باشد...»<sup>۲</sup>

تفاوت میان کار یاران امامان و سفیران و عملکرد مجتهدان امروزی در موضوع بعدی (مجتهد به مقلدانش چه می‌دهد؟) به اذن خداوند متعال به شکلی وسیع‌تر روشن خواهد

۱. مصباح‌المنهاج، تقلید، ص ۱۳ و ۱۴.

۲. اجتهاد و تقلید، ص ۷۹ تا ۸۱.

شد.

ولی پیش از آن، دلیل دیگری را مطرح می‌کنم که برخی می‌پندارند بر واجب بودن تقلید دلالت دارد؛ هرچند سید حیدری این دلیل را در سخن خود مطرح نکرده است، دانستن ارزش علمی این دلیل، خالی از فایده نیست.

### روایت عمر بن حنظله و ابوحدیجه

برخی از مجتهدان با روایت عمر بن حنظله برای تقلید استدلال کرده‌اند. متن این روایت:

می‌گوید: از اباعبدالله امام صادق علیه السلام درباره دو مرد از اصحابمان پرسیدم که در پدیه یا میراثی بینشان درگیری رخ داده بود و برای دادخواهی نزد سلطان و قضات رفتند. آیا این کار حلال است؟ آن حضرت فرمود: «هرکس در حق یا باطلی برای دادخواهی به سوی آنان برود، جز این نیست که برای دادخواهی نزد طاغوت رفته است و آنچه از این دادخواهی به دست آورد از حرام گرفته است؛ حتی اگر حقی ثابت شده باشد؛ چراکه او آن را با حکم طاغوت گرفته، در حالی که خداوند فرمان داده است که او به طاغوت کُفر بورزد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿بُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلِمَاتِ اللَّهِ فِى حَقِّهِ لِيَكُونَ لَهُمُ عَمَلٌ بَاطِلٌ﴾ (می‌خواهند نزد طاغوت دادخواهی کنند؛ در حالی که یقیناً فرمان داده شده که به آن کافر شوند.)» عرض کردم: پس چه کنند؟ ایشان علیه السلام فرمود: «به کسی از شما که حدیث ما را روایت و در حلال و حرام ما نگاه می‌کند و احکام ما را می‌شناسد، نگاه کنند؛ پس باید به حکم او راضی باشند که من او را حاکم بر شما قرار دادم؛ اگر او به حکم ما حکم کند و از او نپذیرد، جز این نیست که حکم خداوند را نپذیرفته و ما را رد کرده است و کسی که ما را نپذیرد، خداوند را نپذیرفته و این در حد شرک به خداوند است.» عرض کردم: اگر هر کدام از آن‌ها مردی از یاران ما را انتخاب کند و رضایت بدهد که در حق این دو، نظر بدهد، ولی

آن‌ها در حکم اختلاف کنند و هر دوی آن‌ها در حدیث شما اختلاف داشته باشند، آن وقت چه؟ فرمود: «حکم همان است که عادل‌ترین، فقیه‌ترین، راست‌گوترین در حدیث و بانقواترین آن دو داده و به حکم فرد دیگر توجهی نمی‌شود...»<sup>۱</sup>

روایت ابو‌خدیجه نیز مانند آن است. متن این روایت:

ابوعبدالله امام صادق (علیه السلام) مرا به‌سوی یارانمان فرستاد و فرمود: «برحذر باشید از اینکه اگر بین شما درگیری و خصومتی رخ داد یا در گرفتن و دادنی اختلافی درگرفت، برای دادخواهی به نزد یکی از این فاسقان بروید! بین خودتان مردی را قرار دهید که حلال‌و حرام ما را می‌شناسد که او را بر شما قاضی قرار دادم و برحذر باشید از اینکه برخی از شما درگیری‌اش را علیه برخی دیگر نزد سلطان ستمکار ببرد.»<sup>۲</sup>

این شخص روایت دیگری تقریباً با همین مضمون نیز دارد.

ولی نمی‌توان دلالت‌داشتن این روایات بر تقلید را پذیرفت؛ به دو علت:

**اول:** بررسی سند. ابن‌حنظله در نظر آنان ضعیف است؛ اما نامیده‌شدن آن به «مقبوله» از نظر برخی از آنان، در نظر برخی دیگر، ثابت‌شده نیست. سید خویی می‌گوید: «...مقبوله عمر بن حنظله... این روایت از نظر سند به‌واسطه عمر بن حنظله ضعیف است؛ زیرا در حق او توثیق و مدح و ستایشی نیامده است؛ هرچند این روایت او «مقبوله» نامیده شده است و گویی اصحاب و یاران آن را پذیرفته‌اند؛ هرچند این نیز ثابت‌شده نیست.»<sup>۳</sup>

همچنین او می‌گوید: «... وجودنداشتن عمل مشهوری که ضعف سند را جبران کند و ان‌شاءالله تعالی آن را در بحث حجیت و دلیل‌بودن خبر بیان خواهیم کرد؛ اما مقبوله: به‌دلیل ثابت‌نشدن وثاقت (معتمدبودن) عمر بن حنظله و اینکه در کتاب‌های رجال برای او

۱. کافی، ج ۱، ص ۶۸.

۲. وسائل الشیعة (آل‌البیت)، ج ۲۷، ص ۱۳۹.

۳. اجتهاد و تقلید، ص ۱۴۳.

توثیقی ذکر نشده است.»<sup>۱</sup>

و در روایت ابوخیثمه «سالم بن مکرم» به همین صورت است. سخنان دربارهٔ او مختلف است. شیخ طوسی در برخی از سخنانش او را ضعیف شمرده و علامه حلی در کتاب «خلاصة الاقوال» به دلیل وجود نظرات ضدونقیض دربارهٔ او توقف کرده است؛ اما دلیلش شاید این بوده باشد که «سالم» در برهه‌ای از حق روی گردان بوده و از ابوالخطاب ملعون پیروی می‌کرده است؛ سپس به حق بازگشت و مشخص نیست که او این روایت را چه هنگامی نقل کرده است.

**دوم:** بررسی دلالت آن. برخی نکات در خصوص دلالت این روایت بر تقلید از مجتهد به شرح زیر است:

۱. این روایات در خصوص قضاوت و حکومت است، نه در فتوادادن و تشریح؛ چه برسد به تقلید!

به این معنا که روی سخن ما تقلید است؛ اینکه مکلف، فتوای مجتهد را بگیرد و آن را به‌عنوان یک تشریح، گردن نهد تا به این ترتیب بر دین خداوند باشد؛ در حالی که روایات گفته‌شده، از قضاوت و حکم‌دادن بین مردم سخن می‌گوید که جاری کردن تشریح میان مردم است. بدیهی است که قضاوت، بعد از تشریح و قانون‌گذاری قرار می‌گیرد؛ از همین رو این روایات از فتوادادن مجتهد به‌دور است؛ چه برسد به اینکه مکلف آن را به‌عنوان فتوا بگیرد و با آن [یعنی تقلید] دین‌دار خداوند شود. هر که می‌خواهد این روایات را به این سو تفسیر دهد، باید دلیلی قطعی برایش بیاورد.

سید خوبی دربارهٔ روایت ابن حنظله می‌گوید:

«... نتیجه اینکه فقیه‌تر بودن و سایر اوصافی که در این روایت آمده از جمله

ارجح بودن یکی از دو حکم به قضاوت بازمی‌گردد و به‌طور کلی از باب فتوا به‌دور است...

۱. مصباح‌الاصول، تقریر بحث سید خوبی توسط بهسودی، ج ۲، ص ۱۴۲.

۱».

میرزای نایینی:

«اما اختصاص داشتن این دو روایت ابوخدیجه به قضاوت، واضح و بدیهی است، مُضاف بر ضعف سندی که دارند؛ زیرا او در وضعیتی از راه حق منحرف شد که در زمانِ دنباله‌روی از خطّابیه بود و او بر دو حالت استوار بوده است: پیش از انحراف و پس از آن؛ ولی مشخص نیست که این دو روایت را در کدام‌یک از این وضعیت‌ها روایت کرده است.»<sup>۲</sup>

سید خمینی (رحمته الله علیه) می‌گوید:

«... اطلاق کلی بودن مقبوله عمر بن حنظله و اطلاق مشهوره ابوخدیجه...؛ ولی اشکالی بر آن وارد است؛ اینکه از بین بردن حریم اختصاصی از نظر عرفی ممنوع است. ضرورت تحقق حریم خصوصی در باب حکومت، زائد است؛ و چه بسا نگاه عرفی در آن دخیل باشد که همان رفع خصومت از بین دو طرف درگیر است، و به طور معمول ممکن نمی‌شود مگر با حکم نافذ حاکم؛ و این کاری مطلوب و خواسته شده است؛ به طوری که امکان احتیاط در آن راه ندارد و به طور معمول در آن مصالحه اتفاق نمی‌افتد؛ اما عمل به سخن فقیه چه بسا مطلوب و خواسته شده نباشد و مطلوب، درک واقعیت همراه با احتیاط باشد یا اگر احتیاط کامل امکان‌پذیر نباشد، برگرفتن محتاط‌ترین سخنان. این ادعا که عرف از مقبوله و امثال آن حجیت و دلیل بودن فتوا را می‌فهمد، خالی از گزافه‌گویی نیست و آنچه از فساد آن روشن‌تر است این است که ادعای «تنقیح مناط»<sup>۳</sup> قطعی شود؛ اما سخن حضرت: «وقتی به حکم ما حکم کند»؛ اگر کوتاه آمده، آن را به عنوان

۱. اجتهاد و تقلید، ص ۱۴۴.

۲. منیة الطالب، سید احمد خوانساری، ج ۲، ص ۲۳۵ و ۲۳۶.

۳. اصطلاحی در اصول فقه است که به استخراج ملاک حکم از خطاب شارع برای تعمیم‌دادن آن به مسائل مشابه اطلاق می‌شود. (مترجم)

ازین‌بردن احتمال اختلاف بپذیریم، این فقط در باب حکومت خواهد بود و در نتیجه برای تسری دادن آن به باب فتوا باید دلیلی وجود داشته باشد که چنین دلیلی وجود ندارد. انصاف این است که به‌طور کلی تمسک‌جستن به امثال مقوله برای تقلید جایز نیست...<sup>۱</sup>

۲. این روایات در ارجاع‌دادن به راویان احکام و در «شبهات حکمیه» است.<sup>۲</sup> در خصوص این دو روایت ابو‌خدیجه، ارجاع‌دادن در آن‌ها به راویان احکام است<sup>۳</sup> و به‌هیچ‌وجه به موضوع تقلید از مجتهد ارتباطی ندارد. به این معنی که احکامی تشریح‌شده وجود دارد و تشریح‌کننده آن‌ها اهل‌بیت علیهم‌السلام هستند و آن کسی که هنگام بروز نزاع بین مؤمنین، دادخواهی نزدش جایز است، راوی همان احکام است و این دادخواهی نزد کسی که خود اقدام به تشریح احکام می‌کند نیست (آن‌گونه که مجتهد چنین می‌کند). این دو روایت بر چنین مطلبی دلالت نمی‌کند، چه‌برسد به تقلید! به‌عبارت دیگر، راوی احکام‌بودن یک مسئله است، و مجتهد‌بودن مسئله‌ای دیگر؛ همان‌طور که بیان این مطلب پیش‌تر مبتنی بر متون برخی از خود مجتهدان تقدیم شد.

در خصوص روایت ابوحنظله، نظر برخی از مجتهدان این است که دربارهٔ شبهات حکمیه وارد شده است و به تقلید نیز ارتباطی ندارد. سید خویی می‌گوید: «... این حدیث فقط دربارهٔ شبهات حکمیه آمده است؛ زیرا هر‌کدام از آن‌ها در حکمش به روایتی از روایات

۱. اجتهاد و تقلید، ص ۹۷ تا ۹۹.

۲. برای روشن‌شدن اصطلاح «شبهات حکمیه» مثال زیر را بیان می‌کنم: برای ما چیزی به‌نام حکم (مثل حرام‌بودن) و موضوع حرام‌بودن (مثل شُرب خمر) وجود دارد. شبهه‌گاهی در خود حکم است؛ گویی مکلف نمی‌داند که شرب خمر حرام است یا خیر و بار دیگر در موضوع؛ گویی نمی‌داند که آیا این مایعی که در پیش رویش قرار دارد، شراب است یا مایعی دیگر، با علم به حرام‌بودن شُرب خمر. شبهه اگر در حکم باشد، شبهه حکمیه و اگر در موضوع باشد، شبهه موضوعیه نامیده می‌شود.

۳. از جمله کسانی که چنین نظری دارند شیخ ضیاء‌الدین عراقی در نه‌ایة‌الافکار، ج ۴، ص ۲۴۴ است.

معصومین (ع) تکیه کرده است؛ همان طور که در متن آن به این مطلب تصریح شده است...  
۱»

بحث‌ها و بررسی‌های دلالتی و سخنان دیگری برای بزرگان مجتهدان در خصوص رد کردن دلالت این روایات بر تقلید وجود دارد؛ ولی آنچه بیان کردم اکیداً برای ابطال استدلال بر اساس این روایات بر عقیده و جوب تقلید از غیر معصوم کفایت می‌کند؛ عقیده‌ای که همان طور که پوشیده نیست باید دلیلش، قطعی‌الصدر و قطعی‌الدلاله باشد!

چه بسا برخی چنین متوهم شوند و بگویند: کسی که حدیث اهل بیت (ع) را روایت می‌کند و در حلال و حرام آنان (ع) نظر می‌افکند و احکامشان را می‌داند، مجتهدان امروزین هستند و به همین دلیل مردم می‌توانند از آنان در فتواهایشان تقلید کنند.

این روایات درباره قضاوت آمده است و برای تسری دادن آن‌ها به تقلید از مجتهد همان طور که گفتیم نیازمند دلیل هستیم؛ همچنین در بحث‌های پیشین به چنین پندار و گمانی پاسخ داده شد؛ اما برای توضیح بیشتر بیایید ببینیم مجتهد به مقلدهایش چه تحفه‌ای می‌دهد و آیا او به حلال و حرام آل محمد (ع) آگاه است و آیا احکام آنان (ع) را برای مقلدهایش روایت می‌کند؟!

## مجتهد به مقلدهایش چه تحفه می‌دهد؟

مشخص است که خداوند سبحان برای هر اتفاقی حکمی دارد؛ مخصوصاً اینکه در این کتاب کریم بیانی برای هرچیز وجود دارد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾<sup>۱</sup> (و ما قرآن را که بیان‌کننده هرچیزی و هدایت و رحمت و بشارتی برای مسلمانان است، بر تو نازل کرده‌ایم).

به امام موسی بن جعفر (علیه السلام) عرض شد: آیا همه‌چیز در کتاب خدا و سنت پیامبرش آمده است یا شما در این باره نظر خود را می‌گویید؟ فرمود: «همه‌چیز در کتاب خدا و سنت پیامبرش هست.»<sup>۲</sup>

از امام صادق (علیه السلام) در حالی که «[کتاب] جامعی» را توصیف می‌فرمود که احکام شریعت را دربردارد، روایت شده است که فرمود: «هر حلال و حرامی در آن است و هر آنچه مردم به آن نیازمند هستند؛ حتی دیه یک خراش.»<sup>۳</sup>

و در این باب روایات بسیاری وجود دارد.

ولی حکم بر دو نوع است: یکی از آن‌ها حکم واقعی است که حکم خداوند است و حکم دیگر که به این صفت متصف نیست:

امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «حکم بر دو نوع است: حکم خداوند عزوجل و حکم جاهلیت. هرکس در حکم خدا به خطا رود به حکم جاهلیت حکم کرده است.»<sup>۴</sup>

۱. نحل، ۸۹.

۲. کافی، ج ۱، ص ۶۲، ح ۱۰.

۳. کافی، ج ۱، ص ۲۳۹، ح ۱.

۴. کافی، ج ۷، ص ۴۰۷.



همچنین آن حضرت (عج) فرمود: «هرکسی در خصوص [مسئله‌ای در حد] دو درهم حکمی غیر از حکمی که خداوند عزوجل فرستاده است صادر کند، از جمله کسانی است که با شلاق یا چوب مجازات می‌شود و کافر است به آنچه خداوند عزوجل بر محمد (ص) فرستاده است.»<sup>۱</sup>

اما کتاب خداوند در آیات «۴۴، ۴۵ و ۴۷» از سوره مائده بر حقیقت زیر تأکید می‌فرماید:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ (و هرکه بر طبق آیاتی که خداوند نازل کرده است حکم نکند، اینان خود کافران اند.)

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (و هرکه به آنچه خدا نازل کرده است حکم نکند، آنان خود ستمکاران اند.)

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (و هرکه به آنچه خدا نازل کرده حکم نکند، آنان خود نافرمانان اند.)

این متون شریف با وضوح تمام تأکید می‌کند که خداوند متعال تنها یک حکم دارد؛ حکمی که بر خلفا و جانشینان خودش (عج) فروفرستاده و برای ایشان (عج) ثابت است و هرکس در راه خطا بپیمايد و بر اساس آن حکم نکند به حکم جاهلیت حکم کرده و صفات و ویژگی‌های گفته‌شده در آیات بر او منطبق شده است.

شیخ طوسی (رحمته الله علیه) می‌گوید:

«نظرم این است که حق یکی است و دلیل این مطلب آن است که هرکس با آن مخالفت کند، فاسقی خطاکار است و این مذهب و عقیده همه شیوخ و اساتید متکلم پیشین و متأخر است و این نظری است که سید ما مرتضی (رحمته الله علیه) برگزیده و شیخ ما ابو عبدالله (رحمته الله علیه) بر همین عقیده بوده است.»<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۷، ص ۴۰۷، ح ۱.

۲. عدة الاصول (ط.ج)، ج ۲، ص ۷۲۶.

حال که این را دانستیم، پرسشی مطرح می‌شود:

## آیا مجتهد به مقلدهایش حکم واقعی خداوند را می‌دهد؟

پاسخ: در پاسخ به این پرسش چیزی بیش از سخن یکی از خودشان را نقل نمی‌کنم: سید محمدباقر صدر رحمته‌الله سخن عامه (اهل سنت) را که معتقد به تصویب<sup>۱</sup> هستند نقل

می‌کند و می‌گوید:

«از اینجا پرسش زیر مطرح می‌شود: بهره مجتهدان مختلف از درست گفتن واقعیت و حقیقت چه اندازه است؟ آیا همه آن‌ها "مُصیب"<sup>۲</sup> هستند؛ در حالی که هر کدام از آن‌ها از اجتهاد شخصی‌اش تعبیری دارد؟! یا اینکه "مُصیب" تنها یک نفر است و دیگران "مُخْطئ" (خطاکار) هستند؟ و در کلاس‌های درس مدرسه اهل رأی چنین رواج یافته است که همه آنان "مُصیب" هستند (همه درست می‌گویند)؛ زیرا خداوند برای همه عرصه‌های اجتهادی که متن صریحی درباره آن‌ها موجود نیست، هیچ حکم ثابت شده و یکسانی ندارد و تعیین حکم تنها با تقدیر و نظر مجتهد و آنچه به نظرش می‌رسد و نیکو می‌پندارد ارتباط پیدا می‌کند. این عقیده قائلین به "تصویب" است.»<sup>۳</sup>

به هر صورت مجتهدان شیعه اعتقاد به تصویب، به معنای گفته شده را رد کرده‌اند و برخی از آنان مانند نگارنده «کفایت» معتقد به تصویب به معنایی دیگر شده است. پس از نپذیرفتن تصویب بر اساس سُنّت، آخوند خراسانی می‌گوید:

«... مگر اینکه "تصویب"<sup>۴</sup> نسبت به حکم واقعی خواسته شود، و اینکه مجتهد اگرچه

۱. تصویب، مقابل تخطئه بوده و به این معناست که رأی و فتوای مجتهد در مقایسه با بیان حکم شرعی موضوعات هیچ‌گاه به خطا نمی‌رود و همیشه مطابق حکم واقعی است. (مترجم؛ منبع: سایت [wikifegh.ir](http://wikifegh.ir))

۲. مُصیب: کسی که قول و فعل و رأی او صواب و درست باشد. کسی که می‌داند نظرش صحیح بوده است. (مترجم)

۳. المعالم الجدیدة للاصول، ص ۳۹.

۴. تصویب، اصطلاحی در کلام و اصول فقه است. تصویب به مطابقت دائمی آرای مجتهدان با حکم شرعی واقعی

هم از نظر واقع و هم از نظر انشاء در جست‌وجوی حکم است، ولی نتیجه‌ای که از اجتهادش به دست می‌آورد همان حکم واقعی حقیقی اوست، که به‌ناچار از جمله مواردی است که با اختلاف آرا متفاوت خواهد بود، و طبیعتاً جاهل و عالم در این خصوص اشتراک ندارند. آنچه آن‌ها در آن مشترک هستند، حکم حقیقی نیست، بلکه ایجادکردن (حکم) است. پس "تصویب" به این معنا محلی ندارد؛ بلکه در یک کلام از آن گریزی نیست.»<sup>۱</sup>

ولی بیشتر مجتهدان شیعه قائل‌بودن به تصویب را رد کرده و قائل به «تَخَطُّهُ» هستند؛ یعنی گاهی مجتهد به حکم واقعی خداوند می‌رسد و گاهی اشتباه می‌کند. این نظر رسمی و رایج بین مجتهدان است:

نگارندهٔ معالم می‌گوید:

«... مردم در "تصویب" اختلاف نظر دارند. گفته شده: هر مجتهدی "مُصِيب" است؛ به این معنا که خداوند متعال در این باره حکم مشخصی ندارد؛ بلکه حکم خداوند متعال، پیروی از گمان و ظن مجتهد است. پس هر ظن و گمانی که هر مجتهدی در مسئله‌ای دارد، حکم خداوند در حق او و در حق مقلد اوست؛ همچنین گفته شده: آنچه "مُصِيب" است فقط یکی است؛ زیرا خداوند متعال در آن مسئله تنها یک حکم معین دارد. هر که به آن برسد، "مُصِيب" است و دیگران خطاکار معذور. این سخن به صواب و درستی نزدیک‌تر است و علامه این نظر را در "نهایة" نظر امامیه برشمرده است.»<sup>۲</sup>

ولی مجتهدان در حالتی که به حکم واقعی خداوند نمی‌رسند چگونه مشکل تشریح احکام توسط خودشان را حل کرده‌اند؟

اطلاق می‌شود. تصویب، مقابل تخطئه بوده و به این معناست که رأی و فتوای مجتهد در بیان حکم شرعی موضوعات هیچ‌گاه به خطا نمی‌رود و همیشه مطابق حکم واقعی است. (مترجم، منبع: سایت ویکی‌فقه)

۱. کفایة‌الاصول، ص ۴۶۹.

۲. معالم‌الدین و ملاذالمجتهدین، ص ۲۴۲.

در اینجا ایده «احکام ظاهری» به ذهن مجتهدان خطور کرده است (آن طور که می‌گویند: در موضوعیتش، شک در حکم واقعی است) ایده‌ای که بر اساس منابع معتمد از نظر آن‌ها، در تشریح به آن رسیده‌اند؛ پس هر حکمی که نظر مجتهد بر آن تعلق گیرد، حکم ظاهری خداوند در حق او و حق مقلدهایش است و گاهی به حکم واقعی خداوند می‌رسند و گاهی به خطا می‌روند.

اما چگونه؟

گفته‌اند: عقل‌های ما چنین درک می‌کند که حتی اگر تضادی با حکم واقعی پیش بیاید با مخالفت با آن حکم، عقوبتی بر ایمان نیست؛ زیرا ما آن را نمی‌دانیم و به آن یقین نداریم؛ بنابراین مجالی جز این عقیده باقی نمی‌ماند که حجت بر مکلف و آنچه باید به آن عمل کند، تنها همان حکم ظاهری است که مجتهد آن را با استفاده از «دلیل و برهان» به یکی از صورت‌های زیر استنباط کرده است:

- یا با این اعتقاد که شارع، «دلیل» را (چه شرعی و چه عقلی) راهی به سوی حکم واقعی قرار داده، و ظن‌وگمان مجتهد نسبت به مضمون دلیل را در جایگاه علم و یقین به آن قرار داده است؛

- یا با این سخن که شارع، در دلیلی که مجتهد گمان کرده، مصلحت و فایده‌ای قرار داده است و این مصلحتی است که به واسطه آن، حکم واقعی که از دست رفته است به دست می‌آید. این توجیه کردنِ خطای مجتهدان را برخی از آنان نپذیرفته‌اند؛ زیرا به این معنا خواهد بود که احکام خداوند و مصالح آن تابع نظرات مجتهدان است؛ پس هر رأی اجتهادی بر اساس «یک گروه حکمی» از احکام ساخته می‌شود. این همان «تصویب» است که «مُعْتَزَلَه» قائل به آن هستند؛ به همین دلیل برخی از مجتهدان شیعه آن را نپذیرفته‌اند.<sup>۱</sup>

۱. اصول فقه مظفر، ج ۲، ص ۳۰۷ به بعد را ببینید.

برخی از آنان به سمت این سخن رفته‌اند که مصلحت در خود سلوک و رفتاری است که مجتهد در آن گام برمی‌دارد و از حکم ظاهری منتج می‌شود؛ اما در خصوص خود حکم، هیچ مصلحتی در آن نیست. این نظر به «مصلحت سلوکیه»<sup>۱</sup> معروف است.

همچنین وجوه دیگری نیز هست که آن‌ها به تصویر کشیده‌اند، که تمامی‌شان از سخنانی ناروا و بی‌پایه و اساس فراتر نمی‌روند، و هر کدامشان به ادعای وجود دلالت عقلی برای اجتهاد خودش بسنده کرده است!

سید خویی می‌گوید:

«همان طور که بیان شد گاهی مجتهد در استنباطتش به رأی واقعی می‌رسد و گاهی اشتباه می‌کند و او معذور است. در این مقام مسئله دیگری پیش می‌آید: اجرای احکامی ظاهری به جای احکام واقعی در برآورد خطابودن یا نبودن آن.»<sup>۲</sup>

حال که این مطلب را دانستیم، اکنون چگونه می‌توانیم به این پرسش پاسخ بدهیم:

مجتهد به مقلدهایش چه می‌دهد؟

فکر کنم روشن شده است که او به آنان حکم ظاهری می‌دهد. حکمی که خود مجتهد قبل از هرکس دیگر و نیز طبق اعتراف خودش- نمی‌داند که آیا به حکم واقعی و حقیقی رسیده یا اشتباه کرده است؛ یا به عبارت دیگر می‌توان گفت: نظرات و ظنّیاتی در دین خدا را برایشان بیان می‌کند، نه کمتر و نه بیشتر!

از همین‌رو می‌بینیم که سید کمال حیدری این بار با این سخن خود در مقدمه رساله عملی‌اش درست گفته است: «گروهی از مؤمنان از من درخواست کرده‌اند که نظرات خود را

---

۱. مراجعه کنید به: فرائد الاصول، شیخ انصاری، ج ۱، ص ۵۲۷. شیخ انصاری پنداشته است که وقتی راه یقین به حکم وجود ندارد، ممانعت شارع از سلوک و رفتن به یک راه ظنی و گمانی خاص مثلاً ظن و گمان مجتهد- با این توجیه که در آن احتمال خطا وجود دارد، از نظر عقلی قبیح و ناپسند است.

۲. کتاب اجتهاد و تقلید، ص ۴۲.

در مسائل حلال و حرام و فقه اصغر بنگارم؛ پس از اینکه در دیگر آموزه‌های دینی و فقه اکبر نظرات مرا شنیده بودند.»<sup>۱</sup>

آری، این‌ها «نظراتی» در دین خداوند است و دین حقیقی خداوند نیستند. برای روشن شدن بیشتر، مثالی می‌زنم:

همه می‌دانیم که خداوند سبحان در مسئله نماز و روزه در مناطق قطبی تنها یک حکم دارد. مناطقی که شب یا روز، مدتی طولانی استمرار دارد، مثلاً به مدت شش ماه؛ یا اینکه شب یا روز بسیار کوتاه است. حال حکم خداوند در چنین مسئله‌ای چیست؟ اگر این پرسش برای رسول خدا ﷺ مطرح می‌شد به‌طور قطع آن حضرت همان پاسخی را می‌داد که امیرالمؤمنین (علیه السلام) یا هر امام دیگری از امامان هدایت‌گر از فرزندانش (علیهم السلام) در پاسخ به این پرسش بیان می‌داشت.

حتی اگر مانند این پرسش برای هریک از یاران امامان (علیهم السلام) مطرح می‌شد - کسانی که نام برخی از آنان گفته شد، مانند زراره، ابوبصیر، ابان بن تغلب، زکریا بن آدم و امثال آنان یا سفیرانی مانند عمری و فرزندش - آن‌ها در یکی از این دو وضعیت می‌بودند و حالت سومی در کار نبود:

- یا او به پرسشگر با توجه به سخنی از امام (علیه السلام) که در خاطر داشته و به امانت به وی سپرده شده بود پاسخ می‌گفت و [تنها] آن را نقل می‌کرد.

- یا پاسخی به پرسشگر نمی‌داد و به امام (علیه السلام) مراجعه می‌کرد تا پاسخ را از او بگیرد؛ سپس آن را برای پرسشگر نقل می‌کرد.

به همین دلیل برگرفتن از یکی از اینان همانند برگرفتن از خود امام (علیه السلام) بوده است. به‌طور قطع و یقین همه آنان (خداوند رحمتشان کند) فرموده امام صادق (علیه السلام) به ابوبصیر را می‌دانستند؛ آنجا که می‌گوید: به اباعبدالله (علیه السلام) امام صادق عرض کردم: چیزهایی به ما

ارجاع داده می‌شود که پاسخ آن‌ها را نه در کتاب خدا می‌یابیم و نه در سنت پیامبر ﷺ. آیا در آن نظر بدهیم؟ فرمود: «خیر. اگر درست بگویی، پاداشی نداری و اگر خطا کنی، بر خداوند عزوجل دروغ بسته‌ای.»<sup>۱</sup>

اکنون همین پرسش را از برخی از مجتهدان امروزی می‌پرسیم تا پاسخ آنان را دریابیم:  
در حالت نبودن شب یا روز در مناطق قطبی:

**اول:** نماز... در خصوص این مسئله نظراتی وجود دارد:

**اول:** نماز با در نظر گرفتن نزدیک‌ترین شهرهایی که شب‌روز در آن‌ها ۲۴ ساعته است و کوچ کردن شخص به شهری دیگر تا نماز را به صورت طبیعی به جا آورد واجب نیست و به همین صورت به جا آوردن قضا آن در وقتی دیگر. این فتوای سید سیستانی و حائری است.

**دوم:** نماز با در نظر گرفتن نزدیک‌ترین مناطق، مانند نظر اول، ولی اقامت در این مناطق جایز نیست؛ اما به جا آوردن قضا برای وی در وقت دیگری واجب نیست. این فتوای شیخ بشیر نجفی است.

**سوم:** علاوه بر به جا آوردن نماز بر اساس مقایسه این منطقه با نزدیک‌ترین منطقه‌ای که در آن در طول یک شبانه‌روز، شب و روز وجود دارد، قضا آن نیز اضافه می‌شود. این فتوای شیخ وحید خراسانی است.

**چهارم:** مقایسه کردن با توجه به نزدیک‌ترین مناطق نیست؛ بلکه با توجه به مناطق معتدلی مثل مکه یا کربلا صورت می‌پذیرد. کوچ کردن به شهری دیگر یا قضا کردن بر مکلف واجب نیست. این نظری است که سید صادق شیرازی و شیخ مکارم شیرازی با توجه به آن فتوا داده‌اند.

پنجم: توضیح و تفصیل به شکل زیر:

- در حالتی که روز وجود ندارد: چیزی از اوقات نماز محقق نمی‌شود و هیچ مقایسه‌ای با نزدیک‌ترین مناطق به آن صورت نمی‌پذیرد؛ بلکه اوقات نمازهای پنج‌گانه یومیه در ۲۴ ساعت با توجه به موقعیت خورشید نسبت به افق، تقسیم می‌شود و این مطلب با تأمل و دقت فهمیده می‌شود.

- در حالتی که شب وجود ندارد: وقتی خورشید در بالاترین نقطه قرار دارد، وقت نماز ظهر است؛ اما دیگر نمازها به نیت مُردّد انجام می‌شود؛ با تردید بین اینکه ادای این روز است یا قضای روز پیشین. این فتوای مرجع سید محمدسعید حکیم است. ششم: اگر می‌تواند به مکان دیگری هجرت کند، چنین کند؛ در غیر این صورت مکلف می‌تواند بر اساس یکی از اختیارات زیر عمل کند؛

اینکه نمازهای پنج‌گانه را با توزیع کردن بر ۲۴ ساعت انجام دهد، یا وضعیت آن را با شهرهای معتدل مقایسه کند، یا وضعیت آن را با نزدیک‌ترین شهرها با آن منطقه مقایسه کند و نه صرفاً با شهرهای معتدل، یا اینکه وضعیت آن منطقه را با شهری مقایسه کند که پیش‌تر در آن زندگی می‌کرده است و نه دیگر شهرها. این نظر سید روحانی است.

**دوم:** روزه... در این خصوص نیز نظراتی وجود دارد:

اول: باید به شهر دیگر کوچ کند و اگر نمی‌تواند، روزه از او ساقط می‌شود. این فتوای سید سیستانی است.

دوم: اگر می‌تواند، از آن منطقه هجرت می‌کند؛ وگرنه قضای روزه پس از آن بر او واجب می‌شود. این فتوای شیخ وحید خراسانی است.

سوم: روزه با مقایسه با نزدیک‌ترین مناطق انجام می‌شود؛ با وجود اینکه اقامت در آن منطقه برای او جایز نیست و قضا نیز بر او واجب نیست. این فتوای شیخ بشیر نجفی است.

چهارم: روزه با مقایسه آن منطقه با نزدیک‌ترین مناطق با آنجاست؛ فقط همین. این فتوای سید کاظم حائری است.

پنجم: روزه در آن مناطق با توجه به مناطق معتدل انجام می‌شود. این فتوای شیخ



مکارم شیرازی است.

ششم: در به‌جا آوردن روزه به‌شکل شرعی مشکل وجود دارد و در فصل‌های دیگری که شب از روز متمایز است قضا می‌شود. این فتوای سید محمدسعید حکیم است. هفتم: اگر برایش امکان‌پذیر است، باید از این شهرها مهاجرت کند؛ وگرنه وقتی برای روزه‌اش تعیین می‌شود. تعیین این وقت به شرح زیر است: یا با مقایسه با نزدیک‌ترین شهرهای معتدل با آن، یا مقایسه با هر شهر معتدلی یا وطن پیشین او. این فتوای سید محمدصادق روحانی است.

در حالت کوتاه‌بودن شب یا روز در مناطق قطبی:

**اول:** نماز... در این خصوص نظراتی وجود دارد:

اول: بر اساس اوقات خاص آن منطقه است، بدون هیچ جزئیات دیگری. درباره نماز ظهر اگر نمی‌تواند آن را به‌دلیل طول روز انجام دهد، فقط به قضاکردن اکتفا می‌کند. این فتوای سید سیستانی است.

دوم: بر اساس شهر مکه مکرمه یا دیگر مناطق معتدل است. این فتوای سید صادق شیرازی است.

سوم: بر اساس نزدیک‌ترین شهر خواهد بود؛ به‌عنوان مثال اگر افق یا فجر از بین برود، برای شناختن وقت، مقایسه با نزدیک‌ترین شهری انجام می‌شود که افق و فجر در آن وجود دارد. این فتوای سید کاظم حائری است.

چهارم: طبق نظر سید سعید حکیم، اوقات نماز در این مناطق و در این حالت مذکور بر اساس جزئیات خاصی است که وی در فتوایش در نظر گرفته است.

پنجم: اگر توانایی مهاجرت را دارد، چنین کند؛ وگرنه اوقات نماز را بر اساس چند انتخاب می‌سند. این نظر در فتوای سید روحانی ملاحظه شود.

دوم: روزه... در این باره نیز نظراتی وجود دارد:

اول: بر او واجب است در ماه رمضان یا پس از آن به شهر دیگری منتقل شود که می‌تواند در آن روزه بگیرد؛ اگر نمی‌تواند چنین کند، به‌جای روزه فدیة بدهد. این فتوای سید

سیستانی است.

دوم: بر اساس شهر مکه مُکرمه یا دیگر مناطق معتدل روزه بگیرد. این فتوای سید صادق شیرازی است.

سوم: بر اساس نزدیک‌ترین شهری که در آن فجر وجود دارد روزه بگیرد. این مسئله برای جایی است که طلوع و غروب خورشید در آن وجود دارد، ولی در آن فجر نیست. این فتوای سید کاظم حائری است.

چهارم: جزئیات و توضیح به شکل زیر است:

اگر پس از پنهان شدن خورشید، سپیدی وجود داشته باشد، روزه از آن زمان آغاز می‌شود و تا غروب خورشید ادامه دارد؛ اگر این چنین نیست در شرعی بودن روزه اشکال وارد است! این فتوای سید سعید حکیم است.

پنجم: اگر بتواند مهاجرت کند، چنین کند؛ وگرنه سید روحانی برای این فرد چند انتخاب را قرار داده است که هر یک از آن‌ها را می‌تواند انتخاب کند و بیان شد.

منابع این فتواها:

- مسائل‌المنتخبه، سیستانی، مسئله ۸۸.

- منهاج‌الصالحین، توضیح وحید خراسانی، ج ۲، ص ۴۹۰.

- مسائل‌المنتخبه، صادق روحانی، ص ۴۹۰.

- فتوای بشیر نجفی:

<http://www.alnajafy.cod/list/maind-۱۱۹-۴۹۱-۱-۴.html>

- فتوای سعید حکیم:

[http://www.alhakeem.com/arabic/pages/quesans/listgroup\\_ques.php?Where=۱۰](http://www.alhakeem.com/arabic/pages/quesans/listgroup_ques.php?Where=۱۰)

- فتوای مکارم شیرازی:

<http://makarem.ir/websites/arabic/estefat/?it=۴۹۸&mit=۷۲۰>

- فتوای کاظم حائری:

<http://www.alhaeri.org/main.php#dalil>

- فتوای صادق شیرازی:

<http://www.s-alshirazi.com/library/etc/siahat-safar/07.htm>

طبیعتاً این‌ها فقط نظرات هشت تن از مجتهدهاست و قطعاً سید کمال حیدری و دیگران نظرات دیگری دارند و نمی‌دانم در فهرست نظرات چه تعداد نظر قرار خواهد گرفت؟ و این فقط مسئله‌ای درباره‌ی نماز و روزه در منطقه‌ی مشخصی از این زمین است. اکنون فرد منصف و کسی که از محاسبه‌ی پروردگارش در روز قیامت می‌ترسد، چه سخنی می‌تواند بگوید؟

کدام‌یک از این نظرات حکم خداوند است و آوردن از سوی امام (علیه السلام) محسوب می‌شود تا مقلد آن را بر گردن خود بیاویزد و با آن پروردگارش را دیدار کند؟ این چطور ممکن است؛ در حالی که پروردگار حکیم فقط یک حکم دارد؟

علاوه بر این هر کدام از این افراد به مقلدهایش می‌گویند: این سخن امام (علیه السلام) به عمری و فرزندش: «بنابراین آنچه آن‌ها از طرف من برای شما انجام داده‌اند از طرف من انجام می‌دهند و آنچه به تو گفته‌اند از طرف من می‌گویند.» مرا نیز شامل می‌شود و به این ترتیب، کدام‌یک از این‌ها از سوی امام (علیه السلام) می‌آورد؟! و آیا همه‌ی این نظرات را امام (علیه السلام) به آن‌ها داده است؟!

فکر می‌کنم کسی که معتقد است این نظرات همان دین خداوند است و اصحابش باید تقلید کنند و از آن‌ها بگیرند، بزرگ‌ترین سوءاستفاده را متوجه دین خدا و محمد و آل محمد (علیهم السلام) و به‌خصوص امام مهدی (علیه السلام) کرده است.

حقیقتی که چون روز روشن شده است: فتوایی که فقط به‌عنوان چند نمونه خواندیم، نظرات و گمان‌ها و اوهامی بیش نیست. حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ (آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟ اگر از جانب

غیر خدا می‌بود، قطعاً در آن اختلافی بسیار می‌یافتند). در آن‌ها اختلافات بسیاری یافتیم؛ پس قطعاً و یقیناً از سوی غیر خداوند است!

حال که وضعیت این‌چنین است، چرا دفتر سید حیدری و دیگران از سخن سید احمد الحسن علیه السلام نگران و ناراحت می‌شوند؛ در حالی که ایشان حقیقتی را روشن می‌کند که خواسته می‌شود از دید مردم پنهان بماند؛ مانند اقدام به دور کردن امام مهدی علیه السلام از آنان: «... و نیز هیچ دلیل عقلی تأمی بر این عقیده در دست ندارند. قاعدهٔ وجوب رجوع به عالم که از آن دم می‌زنند، بر ایشان منطبق نیست؛ زیرا آن‌ها در بهترین حالت، عرضه‌کنندهٔ ظن و گمان هستند؛ لذا جزو گمان‌برندگان محسوب می‌شوند. حقیقت آن است که این عده بعضاً فقط اوهام و خیالات خویش را عرضه می‌دارند؛ مثل احکام نماز در مناطق نزدیک به قطب.»

روشن شد که این سخن ایشان علیه السلام حق و راست است و حتی سخن شبانی صالح، خیرخواه و مهربان است.  
والحمد لله رب العالمین.

## قاعدهٔ رجوع جاهل به عالم

دفتر کمال حیدری در پاسخ خود می‌گوید: «مضاف بر اینکه عقل به واجب بودنِ مراجعهٔ جاهل به عالم حکم می‌کند و این مطلبی نیست که به یک باب اختصاص داشته باشد و به دیگری مربوط نشود. بیمار به پزشک مراجعه می‌کند و صحیح نیست که خوددرمانی کند و اگر چنین کند و بمیرد، بر آنچه انجام داده، عقوبت شده است.»

شاید این تنها راه نفس کشیدن کسانی باشد که معتقد به واجب بودن تقلید از مجتهد هستند. همان راهی که از آن به مراجعهٔ جاهل به عالم تعبیر می‌کنند یا مراجعهٔ غیرمتخصص به متخصص. این مطلب برای سید حیدری و دیگران به قدری شیرین و

دل نشین است که آن‌ها امروز آن را بسیار تکرار می‌کنند؛ ولی بی‌هیچ شک و تردیدی بطلان این سخن بدیهی است:

اول: می‌دانیم که مجتهدها عالم به احکام خداوند نیستند و در بهترین حالت، تنها گمان‌کننده‌اند و حتی در بسیاری مسائل بیش از توهمات و سخنانی ناروا ارائه نمی‌کنند؛ مانند توهمات که در فتوهایشان درباره نماز و روزه در مناطق قطبی شنیدیم؛ در نتیجه قاعده عقلی مراجعه جاهل به عالم به هیچ صورتی بر آنان منطبق نمی‌شود. عقل به‌هیچ‌وجه چنین حکم نمی‌کند که فرد بی‌اطلاع از حکم شرعی، به کسی که گمان یا توهماتی دارد مراجعه کند.

و این برای باطل کردن استدلال بر اساس قاعده مذکور از اصل و اساس کافی است؛ ولی برای بهره‌مندی بیشتر می‌گوییم:

دوم: از بزرگان علمای شیعه وقتی پیش‌تر به سخنانشان پرداختیم. شنیدیم که علمای واقعی، همان محمد و آل محمد (علیهم‌السلام) هستند و دیگران در بهترین وضعیت، دانشجویی در راه رهایی و نجات‌اند. این مطلب در روایات بسیاری ذکر شده است. پاره‌ای از سخنان آن‌ها را که پیش‌تر تقدیم شد، تکرار می‌کنم:

محقق اصفهانی:

«و به این صورت رد می‌شود: به احتمال قوی منظور از علما، امامان (علیهم‌السلام) هستند؛ همان طور که از معصومین (علیهم‌السلام) وارد شده است: "ما علما هستیم و شیعیان ما دانشجو و بقیه مردم خار و خاشاک‌اند." و اولوالعلم، اهل ذکر و مشابه آن‌ها که در کتاب آمده، به آن‌ها (علیهم‌السلام) تفسیر شده است.»<sup>۱</sup>

سید خوبی:

« بلکه ممکن است از این اخبار این نکته قصد شده باشد که منظور از علما، امامان و اوصیاء علیهم السلام هستند؛ زیرا آنان به معنای واقعی "علما" هستند. اینکه این اخبار دلالت دارند بر اینکه علما به عنوان وارثان پیامبران- می توانند در اموال و جان های مردم دخل و تصرف کنند، دلالتی ندارند که این خصوصیت برای فقیه نیز ثابت شده باشد. آری، در این سخن معصومین علیهم السلام که "ما علما هستیم و شیعیان ما دانشجو هستند" دلیل محکمی وجود دارد؛ بنابراین امکان این ادعا وجود دارد که در هر روایتی که "علما" ذکر شده است، منظور از آن، امامان علیهم السلام بوده باشد؛ مگر اینکه قرینه ای خلاف آن وجود داشته باشد...<sup>۱</sup>»

محمدسعید حکیم:

«... بلکه چه بسا منظور از حدیث اول و دوم، معصومین علیهم السلام هستند؛ یعنی "علما وارثان پیامبران اند" و "علمای امت من مانند پیامبران بنی اسرائیل هستند"؛ چراکه آن ها همان علمای حقیقی هستند که هر آنچه را که نزد پیامبران بوده است به ارث برده اند؛ همان طور که آنچه در خبر ابوالختری از امام صادق علیه السلام است با آن تناسب دارد... و با توجه به متون بسیار این مطلب ظاهر و آشکار است.»<sup>۲</sup>

به طور قطع، عقل - اگر در سر فرزندان آدم علیهم السلام مانده باشد- به رجوع همه بندگان به آل محمد علیهم السلام حکم می کند تا دین حقیقی را از ایشان (درود خداوند بر ایشان) برگیرد. «هرکه قصد خدا کند با شما آغاز می کند و هرکه او را یگانه بشمارد از شما می پذیرد» و این به طور قطع و یقین، قطعی بودن اینکه مجتهد مصداق قاعده عقلی «رجوع جاهل به عالم» باشد را از بین می برد، و اینکه این قاعده مجتهد را نیز شامل شود، تنها احتمالی در دورترین حالت

۱. مصباح الفقه، ج ۳، ص ۲۸۹.

۲. مصباح المنهاج، تقلید، ص ۱۹۹.

محسوب می‌شود؛ پس این استدلال عقلی محکم، تامّ و کامل کجاست که سید حیدری و افراد مشابه او مردم را در چنین توهمی می‌افکنند؟!

سوم: همان طور که پوشیده نیست، مقایسهٔ مراجعهٔ «جاهل به حکم شرعی» به مجتهد، با مراجعهٔ بیمار به پزشک، قیاس مع الفارق است. کافی است بدانیم که اشتباه مجتهد، مقلد را به عمل کردن به حکم جاهلانه تکلیف می‌کند؛ همان طور که این نکته را در آنچه پیش‌تر از امام صادق (علیه السلام) ارائه شد دانستیم و چه بسا باعث زیان آخروی او شود؛ در حالی که اشتباه پزشک به این صورت نیست.

در انتهای پاسخ دفتر سید حیدری آمده است: «با وجود اینکه در به‌جا آوردن احکام، اصل این است که مکلف خودش بداند و عمل کند؛ ولی این کار برای بسیاری از مردم سخت و دشوار است. به همین دلیل بر آن‌ها واجب است برای انجام مسئولیت تکلیف، به عالم مراجعه کنند.»

روشن ساختیم که مجتهد در مواجهه با حکم شرعی بر اساس ظن عمل می‌کند و حتی در بسیاری از حالات نسبت به آن متوهم است و عالم به آن نیست؛ در غیر این صورت نظرات بزرگان مجتهدان را مثلاً در مسئلهٔ نماز در قطب چه می‌توان نامید؟!

بنده متوجه نمی‌شوم آیا این دعوت - که دفتر سید حیدری به آن فرامی‌خواند- در بطن خود به‌سوی بی‌نیازی از امام مهدی (علیه السلام) دعوت می‌کند؟! چرا که طبق نظر حیدری و مکتبش- از آن‌ها خواسته شده که خودشان به احکام علم پیدا کنند و با آن‌ها عمل نمایند؛ آن هم بدون اینکه به عالم واقعی یعنی امامی از آل محمد (علیهم السلام) مراجعه شود! به این ترتیب هرکسی امام خودش می‌شود و کار فیصله می‌یابد!

همچنین نمی‌دانم آیا آن‌ها در این سخن خود، جدی هستند یا -در حالی که بر این عقیدهٔ بدعت‌آمیز استدلال می‌کنند- این‌ها صرفاً راه فراری است تا از این خفگی و اختناق که احساسش می‌کنند، دمی آسوده شوند و نفسی تازه کنند؟!

در پایان همانند عادت جاهلان شکست‌خورده، پاسخ خود را با ترساندن پرسشگر از یمانی آل محمد (علیهم السلام) با این سخن خود برای او به پایان می‌رسانند: «اما آن کسی که شما بیان

کردی، یک انسان نادانِ غرض‌ورز است که به مدرسه اهل بیت (علیهم‌السلام) افترا می‌زند. شما را از او بر حذر می‌داریم.»

این خوی و خصلت جاهلان است. آن‌ها چیزی جز متهم کردن و دروغ‌بستن بی دلیل را درک نمی‌کنند.

معتقدم اکنون علت قطعی روشن شده است. آن‌ها پیروان خود را از خواندن کتاب‌های دعوت مبارک یمانی یا مطلع شدن از دعوت حق و شنیدن دلایل روشن و واضح بازمی‌دارند؛ زیرا آن‌ها قطعاً و یقیناً می‌دانند که آگاهی مردم باعث رسوایشان دزد با تاییدن خورشیدِ حقیقت بر وی خواهد شد؛ دزدی که در دل تاریکی دزدی می‌کند.

### تقلید، بهره‌ای جز ظن و گمان ندارد؛ در نتیجه از آن نهی شده است

از آنچه در بخش «مجتهد به مقلدهایش چه تحفه می‌دهد؟» تقدیم شد، دانستیم که مجتهد به مقلدهایش، احکام واقعی و حقیقی را نمی‌دهد؛ بلکه به آنان تنها ظن و گمان‌هایی را می‌دهد که مجتهدان به آن‌ها «احکام ظاهری» می‌گویند؛ حتی در بسیاری مسائل به آنان اوهام و پندارهایی را می‌دهند؛ همانند آنچه در مسئله نماز در قطب دیدیم.

بنابراین این تقلیدی که بر مکلف‌ها واجب شده است چیزی بیش از برگرفتن این گمان‌ها و اوهام از مجتهدان و آویختنشان بر گردن‌ها نیست؛ در نتیجه بهره تقلید در بهترین حالت از ظن و گمان نسبت به حکم خداوند فراتر نمی‌رود.

مقدس اردبیلی (ت: ۹۹۳ق): «... زیرا مشخص است که ظن و گمانی که از اجتهاد به دست می‌آید از آنچه با تقلید حاصل می‌شود، قوی‌تر است.»<sup>۱</sup>



وحید بهبهانی (ت: ۱۲۰۵ق): «بلکه می‌گوییم: تقلید برخلاف اصل است؛ بلکه از خود تقلید منع شده است؛ چراکه تنها ظن و گمان و چیزی غیر از علم است.»<sup>۱</sup> و حال که وضعیت این چنین است، آیات قرآنی از عمل به ظن و گمان و برگرفتن از آن بازمی‌دارد که قطعاً و یقیناً تقلید را نیز شامل می‌شود. برخی از این آیات کریمه تقدیم حضور می‌شود. حق تعالی می‌فرماید:

﴿إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ﴾<sup>۲</sup> (ولی شما تنها از گمان پیروی می‌کنید و شما گزافه‌گویانی بیش نیستید).

﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾<sup>۳</sup> (بیشترشان جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند؛ در حالی که ظن و گمان به هیچ صورت از حق بی‌نیاز نمی‌کند. هر آینه خدا به آنچه می‌کنند آگاه است).

﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾<sup>۴</sup> (اینان را به آنچه می‌گویند هیچ دانشی نیست، تنها از پندار خود پیروی می‌کنند و پندار برای شناخت حقیقت کافی نیست).

حتی بیشتر از این، خود مجتهدها اعتراف می‌کنند که آیاتی آمده است که از تقلید بازمی‌دارد.

سید خویی و دیگرانی همانند او می‌گویند:

«آیاتی وجود دارد که از تقلید نهی و آن را مذمت می‌کنند؛ مانند این سخن خداوند عزتمند: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ

۱. حاشیه مجمع الفائدة و البرهان، ص ۷۵۲.

۲. انعام، ۱۴۸.

۳. یونس، ۳۶.

۴. نجم، ۲۸.

أَبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿﴾ (و چون به آنان گفته شود به‌سوی آنچه خدا نازل کرده و به‌سوی پیامبر [ش] بیایید، می‌گویند آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم ما را بس است. آیا هرچند پدرانشان چیزی نمی‌دانسته و هدایت نیافته بودند [باز از آن‌ها پیروی می‌کنند]؟) و ﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿﴾ (و چون به اینان گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، گویند: نه؛ بلکه به همان راهی می‌روییم که پدرانمان می‌رفتند؛ آیا هرچند پدرانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند [باز هم در خور پیروی هستند]؟) و دیگر آیات از این دست. ۱

سید رضا صدر می‌گوید:

«... اصل اول عقلی در تقلید، عیناً همان اصل اول شرعی در آن است. ارشادات و راهنمایی‌هایی که در شرع آمده است تقدیم حضور می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿﴾ (و چون به آنان گفته شود به‌سوی آنچه خدا نازل کرده و به‌سوی پیامبر [ش] بیایید، می‌گویند آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم ما را بس است. آیا هرچند پدرانشان چیزی نمی‌دانسته و هدایت نیافته بودند [باز از آن‌ها پیروی می‌کنند]؟) و حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿﴾ (و چون به اینان گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، گویند: نه؛ بلکه به همان راهی می‌روییم که پدرانمان می‌رفتند؛ آیا هرچند پدرانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند [باز هم در خور پیروی هستند]؟)

این دو آیه کریم به حرام‌بودن پیروی از پدران جاهل حکم می‌کند. این از مصادیق

تقلید کورکورانه قبیح و ناپسند است. قرآن کریم گروهی را توبیخ می‌کند که از پدرانشان پیروی می‌کنند که هیچ نمی‌دانند و هدایت نمی‌شوند....

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ (بیشترشان جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند؛ در حالی که ظن و گمان به هیچ صورت از حق بی‌نیاز نمی‌کند) و می‌فرماید: ﴿وَمَا يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ (و جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند؛ در حالی که ظن و گمان به هیچ صورت از حق بی‌نیاز نمی‌کند) و می‌فرماید: ﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ (اینان را به آنچه می‌گویند هیچ دانشی نیست؛ تنها از پندار خود پیروی می‌کنند و پندار برای شناخت حقیقت کافی نیست) و می‌فرماید: ﴿وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (و از پی آنچه علمی به آن نداری مرو).

این آیات کریم نشان می‌دهند که پیروی از ظن و گمان جایز نیست؛ پس ظن و گمان هیچ حجیتی ندارد. پیروی از ظن و گمان، تقلید کورکورانه است؛ آنچه باید از آن پیروی شود، فقط علم است، نه هیچ چیز دیگر. لباس حجیت، همان لباس علم و آگاهی است؛ یعنی وثوق و اطمینان و فقط پیروی از علم و یقین، تقلیدی است که از نظر عقل و نقل، نیکو و پسندیده است...»<sup>۱</sup>

اکنون به روشنی و طبق اعتراف خودشان نهی قرآنی برای تقلید را ملاحظه کردیم. چه این نهی و بازداشتن از خود تقلید باشد یا از طریق کلی بودن منع از «اعتماد به ظن و گمان»؛ پس از اینکه دانستیم تقلید، صرفاً ظن و گمان به احکام خداوند است، آن‌ها این مُعضل را چگونه پاسخ می‌دهند؟

آنان می‌گویند: این آیات بازدارنده از خود تقلید، فقط درباره تقلید در اعتقادات است و شامل تقلید در مسائل فقهی نمی‌شود.

سید خویی می‌گوید:

«ولی این آیه از آنچه که ما در صددش هستیم به دور است. محل سخن تنها در تقلید در احکام فرعی است؛ علاوه بر اینکه فرد عامی نمی‌تواند نسبت به یک مسئله علم و یقین حاصل کند. این آیات مبارک تنها در مذمت تقلید در اصول آمده است؛ چراکه آن‌ها در دین‌داری‌شان از پدرانشان پیروی می‌کردند؛ با وجود اینکه فطرت حتی در غیر از اصول- به جایز نبودن تقلید از مانند چنین افرادی حکم می‌کند؛ زیرا این از مصادیق مراجعه جاهل به جاهلی مثل خودش است و در مثل کوری است که عصاکش کور دیگر می‌شود... و در هیچ‌یک از آیات پیشین، چیزی نیامده است که از تقلید در فروع از کسانی که آن را می‌شناسند برای کسانی که نمی‌توانند از آن آگاهی حاصل کنند بازدارد.»<sup>۱</sup>

ولی چگونه این آیات فقط بازدارنده از تقلید در عقاید است؟ آیا برای چنین تخصیصی به‌عنوان مثال- به آیه‌ای صریح یا روایتی قطعی (قطعی‌الصدور و قطعی‌الدلالة) اعتماد شده است؟

محقق اردبیلی «نگارنده مجمع الفائدة و البرهان» بیان داشته است که علت اینکه این آیات نهی‌کننده، به اصول دین اختصاص دارند، به مسئله‌ای بازمی‌گردد که زمخشری «ت: ۵۳۸ق» در تفسیر «کشاف» خود آورده است،<sup>۲</sup> آنجا که به دنبال این آیه ﴿إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا

۱. کتاب اجتهاد و تقلید، ص ۹۰.

۲. مفسر سنی، زمخشری می‌گوید: «... و باید دلالت داشته باشد بر اینکه هرکس پروردگاری غیر از او برگزیند چه یک فرشته بوده باشد و چه یک انسان، چه برسد به بُت یا هر چیز دیگری- گزافه‌گو و دروغ‌پردازی است که از ثمره تقلید و عدم بصیرت پیروی کرده است و "آن‌ها جز از شریکان پیروی نمی‌کنند" به این معناست که جز از حقیقت شریکان پیروی نمی‌کنند؛ حتی اگر آن‌ها را شریک نامیده باشند؛ زیرا شریک قراردادن برای خداوند در پروردگاری‌اش محال است. ﴿ان یتبعون﴾ (دنبال‌روی نمی‌کنند) مگر به این گمان که آنان شریکانی هستند. ﴿و ان هم الا یخرون﴾ (و آن‌ها فقط گزافه می‌گویند). آن‌ها حدس می‌زنند و گمان می‌بافند و با ارزیابی باطل مقدر می‌دارند که شریکان هستند.. (کشاف، ج ۲، ص ۲۴۴)

الطَّنَّ وَ إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ»<sup>۱</sup> (ولی شما تنها از گمان پیروی می‌کنید و شما گزافه‌گویانی بیش نیستید) می‌گوید: «[این آیه] دلالت دارد بر اینکه عمل به ظن و گمان در اصول مجاز نیست، نه در فروعی که مبنایش ظن و گمان است؛ زیرا معنای آن با توجه به آنچه در کشف آمده، عبارت است از اینکه آنان فقط از این ظن و گمان خود که شریکان خداوند هستند پیروی می‌کنند، آن‌ها جز دروغ و گزاف نمی‌گویند و با ارزیابی باطل مقدر می‌دارند که شریکان [خدا] هستند.»<sup>۲</sup>

روشن شد که دلیل دورکردن این آیات از «تقلید مجتهد» سخن مفسر سنی است، نه بیشتر و نه کمتر. این مطلبی است که اردبیلی آن را در قرن دهم هجری روشن ساخته، و واضح است که مجتهدها در سالیان اخیر به این تفسیر برآی اعتماد کرده‌اند تا آیات بازدارنده از تقلید را فقط متوجه فروع گردانند!

اما درباره آیات نهی‌کننده از برگرفتن بر اساس ظن و گمان که قطعاً تقلید را نیز شامل می‌شود، نظر مجتهدان این است که به همان دلایل پیش‌گفته‌ای که سید کمال حیدری و دیگران برای تقلید ارائه کرده‌اند به آن‌ها اختصاص داده شده است.

سید خوبی می‌گوید:

«... به‌طور خلاصه دلالت آیه نفر بر حجیت فتوا و جواز تقلید، جزو مسائلی است که اشکالی در آن نیست و هیچ‌یک از آیات مبارکه با آن مخالفت و تعارض ندارد. از جمله آن‌ها، روایاتی است که بر جایز بودن عمل به تقلید و حجیت داشتن فتوا در فروع دلالت دارد. این روایات به حد تواتر اجمالی رسیده است؛ هرچند متواتر مضمونی نیست.»<sup>۳</sup>

در آنچه گذشت وضعیت دلایلی که گمان می‌شود بر تقلید دلالت دارد، با سخنان خود

۱. انعام، ۱۴۸.

۲. زبدةالبیان، ص ۳۴۵.

۳. کتاب اجتهاد و تقلید، ص ۹۱.

بزرگان مجتهدان بیان شد؛ اینکه در دلالت داشتن آن‌ها یقینی وجود ندارد و همگی متشابه هستند؛ علاوه بر اینکه برای صدور این دلایل، قطعیتی وجود ندارد. بنده متوجه نمی‌شوم چگونه کسی که از وضعیت چیزی که خودش مبنی بر اختصاص داشتن آیات قطعی الدلالة قرآنی برای مذمت و نکوهش تقلید عرضه داشته آگاهی دارد، در عین حال خودش به اینکه این آیات هر چیز ظنی - از جمله تقلید - را شامل می‌شود معتقد می‌شود!

این درباره قرآن بود؛ اما درباره سنت شریف، نه فقط اینکه ما چیزی پیدا نمی‌کنیم که عقیده تقلید و واجب بودنش را تأیید کند (روایاتی که ادعا می‌شود بر تقلید دلالت دارد در بخش‌های پیشین بررسی شد)، بلکه نهی از آن را به طور کامل می‌بینیم؛ درست مثل نهی وارد شده در کتاب خدا؛ بلکه کتاب خداوند، میزان و ملاک پذیرش سنت است؛ حتی اگر فرض بگیریم - که البته این فرضی است غیرواقعی - که روایات در نهی و بازداشتن از تقلید سمت و سوی یکسانی ندارند، روایاتی که باید مقدم داشته شوند روایاتی هستند که با کتاب خدا موافقت دارند و مخالف عقیده اهل سنت هستند؛ چرا که طبق قاعده رشد، «راستی و درستی در مخالفت با آنان است» (آن‌ها قائل به تقلید بوده‌اند و شالوده‌های آن را در زمان معصومین پایه‌ریزی کرده‌اند).

این همان منهج و روش صحیح است؛ البته اگر فرض کنیم که روایات درباره تقلید به دو گروه تقسیم می‌شوند. حال شما چه فکر می‌کنی، اگر به این نتیجه برسیم که حتی یک روایت هم برای پذیرش ظن و گمان ناشی از «تقلید مجتهد» به طور کامل دلالت ندارد؟! همان طور که نتیجه این بحث و بررسی تاکنون این گونه بوده است.

این‌ها نمونه‌هایی از سخنان معصومین (علیهم‌السلام) است که از تقلید و برگرفتن بر اساس ظن و گمان در دین خداوند، بازمی‌دارند:

کلینی (رحمته‌الله) در کتاب «کافی» بابتی را در مذمت تقلید آورده که در آن آمده است:

«باب تقلید»

۱. عده‌ای از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از عبدالله بن یحیی، از

ابن مسکان، از ابوبصیر، از اباعبدالله امام صادق (علیه‌السلام) روایت می‌کنند: به ایشان عرض

کردم ﴿تَتَّخِذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ (اینان دانشمندان و راهبان خویش را به جای الله به الوهیت گرفتند)؟ فرمود: "به خدا سوگند آن‌ها را به عبادت خویشتن فرانخوانند که اگر فرامی‌خوانند، مردم اجابتشان نمی‌کردند؛ ولی حلال را بر آنان حرام کردند و حرام را حلال و به این صورت، آن‌ها را پرستیدند، به گونه‌ای که خود نمی‌فهمیدند."

۳. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از ابوبصیر: به اباعبدالله (علیه السلام) عرض کردم: ﴿تَتَّخِذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ (اینان دانشمندان و راهبان خویش را به جای الله به الوهیت گرفتند) فرمود: "به خدا سوگند که برای آنان نه روزه گرفتند و نه نماز خوانند؛ بلکه آن‌ها حرامی را برایشان حلال و حلالی را حرام کردند و مردم از آنان پیروی کردند." ﴿١﴾

شیخ مفید (رحمته الله) می‌گوید:

«نهی از بصیرت و تدبّر صحیح نیست؛ زیرا عاقبت روی گردانی از آن، تقلید می‌شود و تقلید به اتفاق همه علماء و متن و تصریح قرآن و سنت، مذموم و نکوهیده است. خداوند متعال هنگام یاد مقلدین کافران و در مذمت آنان به دلیل تقلیدشان می‌فرماید: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ \* قَالَ أُولُو حِجَّتِكُمْ بَاهِدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ﴾ (ما پدرانمان را بر آیینی یافتیم و به اعمال آن‌ها اقتدا می‌کنیم \* گفت: حتی اگر برای شما چیزی بیاورم که از آنچه پدرانمان را بر آن یافته بودید هدایت‌کننده‌تر باشد؟).

امام صادق (علیه السلام): "هرکه دینش را از زبان مردمان برگیرد، آن‌ها دین را از او دور می‌کنند و کسی که دینش را از کتاب و سنت برگیرد، اگر کوه‌ها جابه‌جا شوند، او تکان نمی‌خورد."

همچنین امام صادق (علیه السلام) فرموده است: "شما را از تقلید برحذر می‌دارم. قطعاً کسی

که در دینش تقلید کند، هلاک می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ (احبار و راهبان خود را به جای خدا به الوهیت گرفتند) به خدا سوگند که آن‌ها برایشان نماز نخواندند و روزه نگرفتند؛ ولی حلال را حرام و حرام را حلال کردند؛ پس به این ترتیب از آن‌ها تقلید کردند؛ بنابراین بدون اینکه خود بفهمند آن‌ها را بندگی کردند.<sup>۱</sup>

همچنین می‌فرماید: «هرکس گوینده‌ای را پاسخ گوید، او را عبادت کرده است؛ اگر گوینده از جانب خداوند متعال باشد خدا را عبادت کرده و اگر گوینده از جانب شیطان باشد، شیطان را عبادت کرده است.»<sup>۱</sup>

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حدیثی طولانی روایت شده است که فرمود: «هرکس کوردل شود، ذکر را فراموش و از ظن و گمان پیروی می‌کند و با خالقش به ستیز برمی‌خیزد... و کسی که از این رهایی یابد، این از فضیلت یقین است.»<sup>۲</sup>

مفضل بن عمر می‌گوید: از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «کسی که شک کند یا گمان کند و بر یکی از آن‌ها استوار شود، خداوند عملش را از بین می‌برد. به راستی که برهان خدا، برهان روشن است.»<sup>۳</sup>

از مسعدة بن صدقه، از جعفر بن محمد امام صادق (علیه السلام) از پدران ایشان روایت شده است که فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: بر حذر باشید از گمان که گمان دروغ‌ترین دروغ‌هاست.»<sup>۴</sup> و [روایات] فراوان دیگر. همه این روایات که موافق قرآن کریم است از تقلید و از برگرفتن بر اساس ظن و گمان در دین خداوند بازمی‌دارد؛ [همچنین] پیش‌تر گفته شد که تقلید طبق اعتراف خود مجتهدان، بهره‌ای جز ظن و گمان ندارد و در نتیجه قرآن و سنت از

۱. تصحیح اعتقاد مفید، ص ۷۳، کافی، ج ۶، ص ۴۳۴، با کمی اختلاف.

۲. کافی، ج ۲، ص ۲۸۸، ح ۱.

۳. کافی، ج ۲، ص ۲۹۴، ح ۸.

۴. وسائل الشیعة (آل البیت)، ج ۲۷، ص ۵۹.



آن باز داشته‌اند.

## اگر تقلید واجب نباشد، مردم چه کنند؟

می‌توان به صورت زیر اشکال گرفت:

- حمله به خانۀ فاطمه (علیها السلام) صحیح نیست؛ وگرنه شجاعت علی (علیه السلام) کجاست؟

- رزیه‌الخمیس صحیح نیست؛ وگرنه علی (علیه السلام) کجا بود تا برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) کتف و دوات بیاورد؟

- وصیت مقدس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) صحیح نیست؛ وگرنه چرا محمد بن حنفیه به علی بن حسین (علیه السلام) اعتراض کرد؟

- مهدیون (علیهم السلام) صحیح نیستند؛ وگرنه چرا ما از علما و پیشینیانمان در این خصوص نشنیده‌ایم؟

- دعوت سید یمانی صحیح نیست؛ وگرنه چرا مراجع آن را تأیید نمی‌کنند؟

- باطل بودن انتخابات صحیح نیست؛ در غیر این صورت حزب بعث (خداوند آنان را خوار

کند) باز خواهد گشت!

نیست... نیست... نیست...

و این فهرست قطعاً طولانی می‌شود و بلکه بسیار طولانی می‌شود و فقط هنگامی پایان

می‌پذیرد که اشکال‌گیرنده از اینکه به اشکال‌تراشی در برابر دلیل روشن بسنده می‌کند

احساس شرم و حیا کند و از ناتوانی‌اش در ارائه دلیلی که آن را نقض کند، شرمندۀ شود؛

ولی در این روزگار ما تعداد کسانی که حیا می‌کنند و شرمندۀ می‌شوند چند نفر است؟!!

با همین طرز تفکر ساده (البته اگر اصلاً بتوانیم آن را طرز تفکر بنامیم) برخی تلاش

می‌کنند تا شرعی و واجب بودن تقلید را ثابت کنند و آن را عقیده‌ای جلوه دهند که شیعه

اهل بیت (علیهم السلام) به واسطه آن دین‌دار می‌شود؛ اما اینکه دلیلی برایش وجود داشته باشد، هیچ

آیه‌ای از کتاب خدا (همان کتابی که در آن، بیان هرچیزی است) یا روایتی قطعی‌الدلاله و قطعی‌الصدور موجود نیست و فقط این جمله است: «اگر واجب نباشد، مردم چه کنند؟» آیا هیچ‌یک از شما شنیده است که اعتقادات یا واجبات دینی با این شیوه استدلال ثابت شود؟ این از یک نظر.

از منظر دیگر:

فرض کنیم مردم نمی‌دانند که اکنون درباره احکام دینشان چه باید بکنند؛ همچنین فرض می‌کنیم که خداوند و خلفای خداوند حکم یا راه‌حلی بیان نکرده‌اند تا هنگام غیبت خلیفه و جانشین از آن‌ها، تکلیف مردم را برایشان روشن کند (که هرگز چنین نیست)؛ و به‌عنوان سومین فرض، فرض کنیم که این خلیفه آنان را رها کرده و به‌طور کلی به آن‌ها پشت کرده است (که هرگز چنین نیست).

و چهارم فرض کنیم که مردم در غیبت این خلیفه الهی کوتاهی نکرده‌اند. و پنجم فرض کنیم که آنان احساس نیاز شدید به برخی از آموزه‌های دین و شرایعش را دارند و زندگی‌شان پیچیده شده است و نیازمند راه‌حل‌های دینی هستند.

بیاید همه این فرضیات و مسائل دیگر را در نظر بگیریم؛ ولی منطق عبودیت برای خداوند به‌نوبه خود چه چیزی را فرض می‌گیرد؟ آیا در مسائل قطعی بدیهی دین توقف شود (که چه بسا با زیان دیدن اندکی از این دنیا همراه باشد) یا دین رو به گسترشی از نوآوری‌ها و احکام جدید بدعت نهاده شود تا با این مرحله و دنیا همگام شود؛ همان طور که این مطلب را در سالیان اخیر از بسیاری از بزرگان دینی می‌شنویم؛ چه برسد به دیگران؟

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «در آنچه برای شما اتفاق می‌افتد و شما نمی‌دانید، فقط می‌توانید توقف کنید و ثابت بمانید و آن را به امامان هدایت بازگردانید تا آن‌ها شما را به راه راست ببرند و در آن، حق را به شما بشناسانند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَاسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ

كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿﴾ (پس اگر خود نمی‌دانید، از اهل ذکر بپرسید).»<sup>۱</sup>

از منظر سوم:

نیاز شدید مردم به بیان احکام در سالیان اخیر قطعاً پس از گذشت یک یا دو قرن از وقوع غیبت کبری هم وجود داشته است؛ هرچند با نسبتی کمتر بوده، ولی در هر حال وجود داشته است. تفاوت بین نیاز مردم در آن زمان و نیاز مردم در زمان اخیر فقط در گستردگی یا کم‌وسعت بودن است و نه چیزی دیگر. پرسشی که مطرح می‌شود: شیعه در آن روزگار چه می‌کرده است؟

هر پژوهشگری که کتاب‌های فقهی بسیار علمای شیعه آن روزگار را بررسی کند ملاحظه می‌کند که هرچند این کتاب‌ها تا حدودی و نه به‌صورت کامل نیاز را برطرف می‌کرده است، -چرا که نقص و کمبود به‌طور قطع و یقین بهای حتمی غیبت معصوم است- اما چیزی به‌نام تقلید یا مسئله فقهی پیدا نمی‌کند که به همان صورتی که امروز شاهدش هستیم مسئله‌ای وجود آن و بطلان عمل مکلف بدون آن را لازم گردانده باشد!

برای تأکید بر این مطلب، همه می‌توانند به کتاب‌های فقهی که در آن زمان تدوین شده بود مراجعه کنند. کتاب‌هایی مانند هدایه و مقنع شیخ صدوق (ت: ۳۸۱ق)، مُقنعه شیخ مفید (ت: ۴۱۳ق)، انصار سید مرتضی (ت: ۴۳۶ق)، مبسوط و نهاییه شیخ طوسی (ت: ۴۶۰ق)، سرائر ابن‌ادریس حلی (ت: ۵۹۸ق) و دیگران (خداوند آنان را رحمت کند). حال که این مطلب را دانستیم، آیا حق نداریم از زمان ظاهر شدن ابر تقلید در آسمان منتظران، و واجب‌گرداندن تقلید بر آنان، و حتی از به‌تصویر کشیدن آن به‌عنوان عقیده‌ای که واجب است منتظران به آن ایمان بیاورند سؤال کنیم؟!

حقیقتی که امروزه بر مردم پوشیده است این است که تقلید، در زمانی بسیار نزدیک، راه خود را به کتاب‌های فقهی شیعه باز کرده است. در قرن سیزدهم هجری تنها یاد محدودی

از این موضوع در برخی از رساله‌های فقهی در حین درگیری اصولی-اخباری به میان آمده بود؛ پس از آن جهشی صورت گرفت تا اولین مسئله فقهی به دست سید کاظم یزدی (ت: ۱۳۳۷ق) مطرح شد. کسی که در آن زمان کتاب‌های فقهی را به روش رساله‌های عملی فقهی که امروزه شناخته شده است، آغاز و افتتاح کرد. او اولین کسی بود که رساله‌اش موسوم به «عروة الوثقی» را با واجب بودن «اجتهاد و تقلید» آغاز کرد و آن را مسئله شماره (۱) در فقه شیعی قرار داد.

شیخ علی خازم هنگام ذکر کتاب‌های فقهی و باب‌هایش می‌گوید: «کتاب‌های فقهی: عبادات ۱. کتاب اجتهاد و تقلید... این کتاب تنها در روزگار اخیر به فقه ملحق شده است؛ آنجاکه در اصول فقه، از آن بحث به میان می‌آمد.»<sup>۱</sup>

سپس افراد پس از او، پا جای پای او گذاشتند و رساله فقهی یزدی محور اجتهاد و توضیحات مجتهدان پس از او تا به امروز شده است. از منظر چهارم:

آن‌ها می‌گویند: مکلف برای به‌دست آوردن احکام خداوند باید تقلید کند. آن‌ها این توجیه را برای مردم بیچاره به‌شکلی فریب‌گونه مطرح، و مردم نیز تقلید کردند؛ ولی آیا آن‌ها در عمل، احکام واقعی خداوند را به دست آوردند؟!

بنده معتقدم کسی که مثال نماز و روزه در مناطق قطبی یا نزدیک به آن را -که پیش‌تر ارائه شد- بخواند، به‌روشنی تمام می‌فهمد که فتوایی که برای مکلفان ارائه شده است، تنها اوهام و پندارهایی هستند که چیزی جز ظن و گمان در بر ندارند؛ چه برسد به اینکه با این صفت توصیف شوند که احکام خداوند هستند. وضعیت در مسائلی که به ازدواج و اموال ارتباط دارد نیز به‌همین منوال است؛ به‌عنوان مثال در خصوص یک معامله یکسان، یکی از مجتهدان آن را شرعی و مالی را که از آن به دست می‌آید حلال می‌داند، و دیگری آن را

ربای حرام و مالی را که از آن به دست می‌آید حرام می‌داند.

این مثالی از فتوایی است که تقلید از آن را بر مردم واجب می‌دانند تا همان طور که خود می‌گویند به احکام خداوند دست پیدا کنند. مسئله‌ای که با اصالت و نَسَب‌ها ارتباط دارد و سید کمال حیدری آن را ارائه می‌کند:

«مسئله: آیا شخص می‌تواند با زنی که با او زنا کرده است در حالی که او مُحَصَّنَه شوهردار است پس از اینکه این زن از شوهرش طلاق گرفت، ازدواج کند؛ البته به آگاهی داشتن از اینکه زنا با زن شوهردار باعث حرمت ابدی می‌شود؟ و منظور برخی از فقها از جمله «بنابر احتیاط واجب، جایز نیست» در مثل چنین حالتی چیست؟

پاسخ: مشهور در نظر فقهای شیعه در این حالت، حرام بودن ازدواج به شکل ابدی است، بی‌آنکه میان آگاهی داشتن به حرام بودن و آگاهی نداشتن به آن، تفاوتی وجود داشته باشد. در اینجا کسی که در این مسئله با احتیاط واجب فتوا می‌دهد به این معناست که دلیلی نیافته است که بر حرام بودن اعتماد کند؛ ولی او نمی‌تواند به جایز بودن، فتوا بدهد؛ چراکه برخی از توجیه‌ها نزد او وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها مشهور بودن فتوا به حرام بودن است. در عین حال برخی از فقها هم هستند که ازدواج را در این حالت حرام نمی‌دانند؛ بنابراین اگر کسی از این شخصی تقلید می‌کند که فتوا به جایز بودن می‌دهد، مسئله روشن است و اما اگر از کسی تقلید می‌کند که فتوای به حرام بودن ابدی می‌دهد، عقد با این خانم پس از طلاقش حرام است؛ اما اگر از کسی تقلید می‌کند که قائل به حرام بودن به شکل احتیاط واجب است، در این صورت می‌تواند به یکی از فقهای زنده‌ای مراجعه کند که به انجام این عمل اجازه داده‌اند.»<sup>۱</sup>

روشن است که این عمل طبق نظر «برخی از مجتهدان» زنا حرام است و فرزندانی

۱. منقول از سایت رسمی با لینک:

که از آن به وجود می‌آیند فرزندان زنا محسوب می‌شوند، و همین عمل - که از نظر آن عده زنا بوده است - طبق نظر برخی دیگر از مجتهدان حلال و شرعی است و فرزندان نیز شرعی هستند!

پرسش: خداوند در این کار چه کمی دارد؟ آیا زناست یا در نظر خداوند حلال است؟ آیا فرزندان، فرزند زنا یا فرزند حرام هستند یا اینکه تولدشان پاک و شرعی است؟

«هر دو گروه» مجتهدان بدون علم و آگاهی پاسخ می‌دهند!

همچنین این فتوای سید سیستانی درباره مسئله‌ای است که به اصالت و نسبها ارتباط دارد:

«مردی تخمک زنی را در بیرون از رحمش با منی خودش باردار کرده است؛ سپس این تخمک را درون رحم همسرش می‌گذارند و فرزندی برایش متولد می‌شود. آیا این فرزند تلقیح حرام است؟

پاسخ: با صرف نظر از مقایسه‌ها، این کار به خودی خود اشکالی ندارد.»<sup>۱</sup>

همین کاری که در آن اشکالی وجود ندارد و به نظر سیستانی حلال است، به نظر مجتهدی دیگر کار حرامی است. یکی از آنان چنین می‌بیند که مادر این فرزند، همان کسی است که کودک در رحمش رشد و او را متولد کرده است و دیگری نظرش بر این است که مادر فرزند، زنی است که صاحب تخمک است و وضعیت زنی که او را به دنیا آورده، مانند وضعیت زنی است که (به طفلی) شیر داده است که فقط استحقاق اجرت بر کارش را دارد، نه چیزی دیگر.

و قطعاً عدهٔ سومی آن را آزاد می‌گذارند و نظرشان بر این است که فرزند بیچاره باید احتیاط کند و هرکدام از دو زن را مادر خود بداند؛ همان طور که احتیاطاً پسران و دختران هرکدام از آن دو زن، برادر و خواهران او هستند! اما اگر کار به ارث و دیگر حقوق برسد، چه

بسا اصحاب رساله‌های عملیه شایسته باشد تا به فکر نوشتن رساله عملیه احتیاطی مخصوصی بیفتند تا مشکلاتش حل و فصل شود!  
و مثال‌های بسیار دیگری وجود دارد که برای جمع‌آوری آن‌ها نیازمند به مجموعه‌ای چندجلدی است.

بسیار خوب. آیا واجب کردن تقلید مورد ادعای شما بر مردم به این دلیل نبوده که مردم احکام خداوند را به دست بیاورند (آن‌گونه که شما آن‌ها را در این پندار افکنده‌اید)؟ پس این عذر شما کجا رفت؟ و این احکام خداوند که به آن‌ها عطا کردید کجاست؟!

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «گر به یکی از مطالب پیچیده و مشکل دچار شود نظریات پوچی برای آن بافته و آماده می‌کند و سپس حکم قطعی می‌دهد. شبهه‌بافی او همچون تاربافتن عنکبوت است؛ نمی‌داند درست رفته یا اشتباه کرده است. نمی‌پندارد در آنچه او منکر شده دانشی باشد، و نداند در پس آنچه او به آن دست یافته روش درستی وجود داشته باشد. اگر چیزی را به چیزی دیگر قیاس کند نظر خویش را تکذیب نکند و اگر مطلبی بر او تاریک باشد به سبب نادانی‌ای که در خود سراغ دارد، آن را بیوشاند تا مبدا به او بگویند نمی‌داند. سپس گستاخی کرده، حکم صادر نماید. او کلید تاریکی‌هاست و شبهه‌ها را بسیار مرتکب شود. در نادانی‌ها کورکورانه گام بردارد. از آنچه نداند پوزش نخواهد تا سالم بماند، و در دانش، ریشه‌دار و قاطع نیست تا بهره‌ای برد. روایات را پراکنده کند و بر باد دهد آن‌گونه که گیاهان خشک را بر باد دهند. میراث‌های به‌ناحق‌رفته از او گریان و خون‌های به‌ناحق‌ریخته از ستم او در شیون‌اند. زناشویی حرام به حکم او حلال و زناشویی حلال به حکم او حرام گردد. برای پاسخ به مسائلی که بر او وارد می‌شود، سرشار نیست، و برای ریاستی که به دارا بودن دانش راستین ادعا می‌کند شایستگی ندارد.»<sup>۱</sup>

از منظر پنجم:

اصل و اساس دین، خلیفه و جانشین خداوند است. امام صادق (علیه السلام) به مفضل بن عمر می‌فرماید: «... سپس به تو خبر می‌دهم که دین و اصل دین یک مرد است و آن مرد همان یقین است و همان ایمان است و او امام امت خویش و امام اهل زمانش است. کسی که آن امام را بشناسد خدا را شناخته و کسی که او را انکار کند خدا و دینش را انکار کرده است و هرکه به او جاهل باشد به خدا و دین و حدود و شرایع او جاهل است و غیر از امام کسی آن‌ها را نمی‌شناسد. این چنین جاری شد که شناخت "این مردان" همان دین خداست.»<sup>۱</sup>

و با تأکید فراوان، غیبت حجت خداوند از میان مردم، زبانی است که به هیچ‌وجه جایگزینی ندارد؛ ولی پرسش این است: آیا غیبت او دلیلی دارد یا خیر؟

از ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «اگر خداوند همسایگی ما با گروهی را ناپسند بداند، ما را از میان آنان برمی‌دارد.»<sup>۲</sup>

برخی تلاش می‌کنند تا علت را به ترس از ستمکاران عباسی (خداوند خوارشان کند) در آن زمان مُنحصر کنند؛ اما بدیهی است که حکومت آن‌ها صدها سال است که از بین رفته است.

اگر در ذهن کسی خُطور کند که علت غیبت ایشان و طولانی‌شدن آن، اندک‌بودن شیعه در آن روزگار است، آن‌گونه که مشخص است سال‌های طولانی بوده که تعداد آن‌ها بالغ بر چندین میلیون نفر بوده است؛ حتی همین کفایت می‌کند که بدانیم تعداد مقلدهای یکی از مراجع امروز به هفتاد میلیون و بیشتر رسیده است؛ در حالی که آل محمد (علیهم السلام) ما را چنین باخبر می‌کنند که گشایش و فَرَج با کامل شدن حلقه ارتباط دارد! تعداد مدنظر در این حلقه چند نفر است؟

۱. مختصر بصائر الدرجات، ص ۸۰.

۲. علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۴۴.



از ابوبصیر از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «فانتم (علیهم السلام) خروج نمی‌کند تا اینکه حلقه کامل شود.» عرض کردم: حلقه با چند نفر کامل می‌شود؟ فرمود: «ده‌هزار نفر که جبرئیل در سمت راستش است و میکائیل در سمت چپش؛ سپس پرچم را برمی‌افزارد و آن را به حرکت درمی‌آورد. کسی در مشرق و مغرب نمی‌ماند، مگر اینکه او را لعنت می‌کند. این همان پرچم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که جبرئیل آن را در روز بدر فروفرستاد....»<sup>۱</sup>

حقاً که این نکته باعث وحشت، سرگردانی و تأسف می‌شود؛ اینکه بفهمیم امام مهدی (علیه السلام) منتظر است تا نیروهایش به ده‌هزار نفر برسد و هنگامی که به آن‌ها تعداد یاران نزدیکش (۳۱۳) را بیفزاییم، مجموع «۱۰,۳۱۳» خواهد شد؛ و در عین حال شاهد هستیم میلیون‌ها نفر وجود دارند که ادعای انتظار او را دارند و دعا می‌کنند که جزو انصار آن حضرت هستند!

چه اتفاقی افتاده است و مردم به کجا کشیده شده‌اند؟

در واقع اگر با خودمان روراست و صادق نباشیم و به این پرسش پاسخ ندهیم، قطعاً از فریب‌خورده‌گان خواهیم بود و به‌سوی نهایت تاریکی رهسپار می‌شویم که وحشت و خطرناک‌بودن آن را تنها خداوند و عبرت‌گیرندگان از گذشته می‌دانند!

اکنون در این فرصت کم، درصدد بحث تفصیلی درباره غیبت نیستیم، فرصتی که برای بیان شرعی بودن یا نبودن تقلید ایجاد شده است. آنچه می‌خواهم، فقط جلب توجه مؤمنان به مطلب دردناکی است که آل محمد (علیهم السلام) و خصوصاً فرزندشان بقیه‌الله (علیه السلام) در توقیعاتش به آن اشاره فرموده است. آنچه بیان می‌کند امام مهدی (علیه السلام) مُغِیَّب (پنهان‌شده) است و غائب و فقط مُنْتَظَر (انتظار) نیست؛ بلکه خودش مُنْتَظَر است.

کافی است بدانیم توقیع‌هایی که در مدت غیبت صغری - که نزدیک به هفتادسال بود - از

ناحیه آن حضرت (علیه السلام) صادر شده، بسیار اندک بوده است. شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» تلاش کرده است تا آن‌ها را جمع‌آوری کند و به «۵۲» تویق رسیده است؛ اگر بخواهیم به زبان عدد و رقم سخن بگوییم در مدت هر ۱۶ ماه (یعنی یک‌سال و چهارماه) تنها به ذهن یکی از شیعیان خُطور می‌کرده که امامی دارد و پریشی از آن حضرت می‌پرسیده است؟!

حقیقتی واقعاً خجالت‌آور! بنابراین جای تعجب ندارد که ما توصیفاتی را از آن حضرت درباره امتی می‌خوانیم که خود را به وی نسبت می‌دهند:

محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری می‌گوید: پس از پرسش‌هایی، تویقی از ناحیه مقدسه (خداوند نگهدارش باشد) آمد: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. نَهْ دَرِ اَمْرِشْ تَعْقُلُ مِی‌کَنید و نَهْ از اولیایش می‌پذیرید. حکمتی است بالغه؛ ولی اِنذارها برای قومی که ایمان ندارند سودی ندارد...»<sup>۱</sup>

همچنین آنچه در نوشتار آن حضرت (علیه السلام) به شیخ مفید آمده است: «... و چیزی از اخبار شما بر ما پوشیده نمی‌ماند، و شرایط غم‌بار و دردناکی که شما بدان گرفتار آمده‌اید برای ما شناخته‌شده است؛ از آن زمانی که بسیاری از شما به راه و رسم ناپسندی که پیشینیان شایسته‌کردارتان از آن دوری می‌گزیدند، روی آورده و آن پیمان گرفته‌شده را به‌گونه‌ای پشت سر انداختید که گویی هرگز به آن آگاه نیستید. ما از سرپرستی و رسیدگی به امور شما کوتاهی نوززیده و یاد شما را از صفحه خاطر خویش نزدوده‌ایم...»<sup>۲</sup>

اگر این وضعیت شیعه در اوایل غیبت بوده باشد، وضعیتی را که امروز مدعیان تشیع در تعامل با امام مهدی (علیه السلام) به آن رسیده‌اند، فقط خداوند و خلفای باکرامتش آگاه‌ترند! به‌علاوه اگر یکی از راه‌های شناخت امامی از آل محمد (علیهم السلام) پاسخ‌دادن او به حلال و حرام

۱. بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۳.

۲. احتجاج، ج ۲، ص ۳۲۳.

و امور عظیم باشد که در روایات محکم معصومین (علیهم السلام) چنین آمده است، به این ترتیب مجتهدان هرگونه احساس نیازی به امام (علیه السلام) را در درون مردم از بین برده‌اند؛ چراکه آن‌ها به هرچیزی ورود کرده و هیچ چیزی را رها نکرده‌اند. از نظر آن‌ها مهم آن است که هیچ پرسشی - که از آن‌ها پرسیده می‌شود - بی‌جواب نماند (زیرا در غیر این صورت مقام و منیتشان را خدشه‌دار کرده است)؛ حتی اگر پاسخ، تنها وهم و پندار یا احتمالی باشد که در مسئله عقیدتی خطیری مطرح می‌شود؛ تا جایی که جرئت و جسارت آن‌ها به یورش به خطیرترین عرصه‌ای که خداوند فقط به خلفا و جانشینان خود اختصاص داده است نیز رسید؛ یعنی محکم کردن متشابه قرآن کریم! در آن نیز ورود کردند و وهم و خیالات خود را بین مردم پراکندند و آن را دائرة المعارف الهی جلوه دادند!

از معلی بن خنیس نقل شده است: امام صادق (علیه السلام) در نامه‌ای فرمود: «... جز این نیست که قرآن مثل‌هایی برای اهل دانش است و نه هیچ کس دیگر؛ برای گروهی که قرآن را آن‌چنان که شایسته‌اش است تلاوت می‌کنند. آن‌ها کسانی هستند که به قرآن ایمان می‌آورند و آن را می‌شناسند؛ اما بر غیر آنان، قرآن سخت و مشکل و از دسترس دل‌هایشان به‌دور است؛ از همین روست که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده‌اند: به‌راستی که هیچ چیزی به اندازه تفسیر قرآن دورتر از دل‌های مردان نیست. در این خصوص، همه مخلوقات، جز آن که خداوند بخواهد، سرگردان‌اند و جز این نیست که خدا با پوشاندن مطالب قرآن خواسته است تا مردم به باب و راه او برسند و او را بیپرستند و از راه قرآن به فرمان‌برداری از برپادارندگان کتاب (قرآن) و گویندگان فرمان او برسند و آنچه از قرآن که به فهمش نیازمندند، از آنان جویا شوند، نه از خود؛ سپس فرمود: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ (و حال آنکه اگر در آن به پیامبر و اولوالامرشان رجوع می‌کردند، حقیقت امر را از آنان درمی‌یافتند)؛ ولی از غیر آنان، هرگز آن را نمی‌فهمند و چنین چیزی یافت نمی‌شود. حال فهمیدی اینکه همه مردم اولیای امر باشند، شدنی نیست؛ چراکه در این صورت آن‌ها کسی را که به او فرمان می‌دهند و کسی را که امر و نهی خدا را به او می‌رسانند نخواهند یافت. پس خداوند اولیا را خواص قرار داد تا دیگران به آن‌ها اقتدا کنند؛

این را درک کن، ان شاء الله؛ و تو را هشدار می‌دهم و هشدار می‌دهم از اینکه قرآن را با رأی و نظر خودت بخوانی؛ چراکه مردم در دانش آن مانند سایر مسائل مشترک و همگون نیستند و بر تأویل آن توانایی ندارند، مگر از مرز و راهی که خدا برای آن قرار داده است. پس بفهم، ان شاء الله و امور را از جایگاه خودشان طلب کن، ان شاء الله.»<sup>۱</sup>

اگر در آن روزگار این غفلتی که هنوز به‌طور کامل فراگیر نشده بود (به‌دلیل باقی ماندن گوشه‌ای از حیات در وجدان امت) عرصه‌ای را هرچند اندک برای ظهور برخی توقیعات باقی گذارده بود، در دوران اخیر غیبت و با به‌وجود آمدن عقیده تقلید از مجتهدان (و برگرفتن نظرات و گمان‌ها و حتی اوهامشان به‌عنوان دین) هرآنچه به امام مهدی علیه السلام اختصاص دارد و هرچه در نهایت به او ارتباط پیدا می‌کند، بر زمین افکنده شد و در اذهان و دل‌های مردم، از آن حضرت علیه السلام جز اسمی و شاید جز بر سر نهادن دست هنگام یاد ایشان، باقی نماند؛ به‌خصوص پس از اینکه آن‌ها خود را نایبان آن حضرت معرفی کردند و اینکه جانشین او هستند و اینکه آن‌ها قاعده‌هایی دارند که به‌واسطه آن‌ها مسائل زندگی منتظران بیچاره را در تمام جوانب دین حل می‌کند؛ حتی چه بسا اغلب ما از برخی از آنان وقتی با جماعت شیعه سخن می‌گویند شنیده باشیم که می‌گویند: ما قواعدی در دست داریم که از طریق آن‌ها می‌توانیم احکامی به مردم بدهیم که کارهایشان را میسر سازد؛ حتی اگر غیبت امام، هزاران یا میلیون‌ها سال به‌طول انجامد!

این چنین شد که حلقه فراموشی امت در مقایسه با امام مظلوم غایب‌شده‌اش تنگ‌تر و محکم‌تر شد و دل‌ها مُرد و با کمال تأسف سخت شد؛ همان طور که امام صادق علیه السلام توصیف کرده و فرموده است: «... و دیدی که قلب‌های مردم سخت شده است و اشکشان جاری نمی‌شود و یاد خدا بر آن‌ها گران می‌آید و دیدی که مردم در خوردن مال حرام با یکدیگر رقابت می‌کنند و دیدی که نمازگزار برای خوشایند و خودنمایی به مردم نماز

می‌گزارد و دیدی که فقیه برای غیر دین در طلب دنیا و ریاست تفقه می‌کند و دیدی که مردم طرفدار آن کسی هستند که قدرت در دست اوست...»<sup>۱</sup>

و این چنین امت فریب خوردند و دل‌هایشان اندک‌اندک ربوده شد و پدر حقیقی خود را فراموش کردند. آری! دل‌ها مُرد و دیگر هیچ احساس نیازی به امام (علیه السلام) باقی نماند. رهبری دینی موجود است و تقلید از او واجب، و این حتی یک عقیده است؛ همان طور که اخیراً به واجب بودن برگزیدن رهبر سیاسی رسیده‌اند. نمی‌دانم آیا عرصه‌ای باقی مانده است که آنان با اوهام و خیالاتشان پُر نکرده و آن را رها نکرده باشند تا زینکاری و کوتاهی مردم را به آن‌ها بفهماند و به آن‌ها یادآور شود که امام غایب‌شده‌ای دارند، و این باعث شود مردم به پروردگار مهربانشان پناه ببرند و به‌سوی او تضرُّع کنند تا امامشان را برایشان بازگرداند و و رضایت و خشنودی او را برایشان بخواهد!

بازگشت آل محمد (علیهم‌السلام) حتمی است و شکی در آن نیست. این وعده‌ای است که خداوند داده و حق است؛ ولی این ما هستیم که باعث شدیم بازگشت آن‌ها به‌صورت زیر باشد:

از فضیل بن یسار روایت شده است، گفت: شنیدم اباعبدالله (علیه السلام) می‌فرماید: «**هنگامی که قائم ما قیام کند، آزاری که از جهالت و نادانی مردمان می‌بیند، از آزار و اذیتی که پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از جاهلان دوره جاهلیت دید، بیشتر و شدیدتر است.**» عرض کردم: چگونه؟ فرمود: «**رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بر مردمانی مبعوث شد که سنگ، تخته‌سنگ‌های بزرگ، چوب و مجسمه‌های چوبی را می‌پرستیدند؛ اما هنگامی که قائم ما قیام کند، مردم کتاب خدا (قرآن) را از پیش خود تأویل می‌کنند و با استناد خودشان، با آن حضرت به بحث و جدال می‌پردازند.**»<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۸، ص ۴۰.

۲. غیبت نعمانی، ص ۳۰۷.

## مخلص کلام

حق تعالی می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾<sup>۱</sup> (اوست کسی که این کتاب [=قرآن] را بر تو نازل کرد. برخی از آن، آیات محکم است؛ آن‌ها اساس کتاب‌اند؛ و [برخی] دیگر متشابهات‌اند. اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند، با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند. [آنان که] می‌گویند: «ما بدان ایمان آوردیم، همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست»؛ و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود).

در آنچه تقدیم شد به سخنان سید کمال حیدری و دفترش در استدلال بر وجوب تقلید از مجتهد پرداختیم؛ چه از نظر شرعی و چه از نظر عقلی (که دلایل دیگر مجتهدان نیز است). دلایلی که باید قطعی و محکم باشند و در اثبات خواسته موردنظر، یقین‌آور؛ ولی در حقیقت چیزی بیش از استدلالی مبتنی بر امور متشابه ندیدیم؛ استدلالی که شخص دانای به استدلال علمی از بیانش دوری می‌کند.

فرد منصف اگر گفته‌هایم را و آنچه را که در پاسخ به کلام حیدری ذکر کردم، بخواند، می‌بیند در غالب اوقات وارد نقض کردن استدلال او نشدم؛ بلکه تمام کاری که انجام دادم، باطل کردن استدلال او با سخن دیگر مجتهدان بود (یعنی طبق تعبیر خود حیدری، همان اهل اختصاص داده‌شده)؛ زیرا اعتقاد دارم برای پذیرفتن کسانی که تاکنون فریب او را

خورده‌اند، این، روشی سهل‌الوصول‌تر است و حکم نهایی را به خواننده منصف واگذار می‌کنم تا خودش توصیف شایسته‌ای برای دلایل تقلید - آن‌گونه که حیدری آن را چنین نام نهاده است - ارائه دهد.

ولی حقیقتی که همیشه پابرجاست، همان مطالبه سید احمد الحسن علیه السلام از اینان است. ارائه دلیل شرعی قطعی (الصدر و الدلاله) یا عقلی تام و کامل، بر وجوب عقیده تقلید از غیر معصوم. آیا پس از اینکه وضعیت سید حیدری را دانستیم، شخص دیگری برای بیان دلیل، قدم پیش می‌گذارد؟! از خداوند خواستار هدایت همه هستیم.

والحمد لله رب العالمین

و صلی الله علی محمد و آل محمد الائمه و المهذبین و سلم تسلیماً کثیراً.